تاریخ اسلام

در عصر امامت

امام صادق و امام کاظم علیه السلام



علی رفیعی



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
السلام علیک یا صاحب الزمان

تاریخ اسلام در عصر امامت امام صادق و امام کاظم علیهما السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : رفيعي، علي
عنوان و نام پديدآور : تاريخ اسلام در عصر امامت امام صادق و امام كاظم عليهماالسلام/ نويسنده علي رفيعي؛ تهيه‌كننده پژوهشكده تحقيقات اسلامي نمايندگي ولي فقيه در سپاه
مشخصات نشر : تهران : تحسين ، ۱۳۸۳.
مشخصات ظاهري : ص ۱۶۰
فروست : (آموزش عقيدتي سياسي؛ ۵/۱۲۴)
شابك : 964-5879-45-0
وضعيت فهرست نويسي : فهرستنويسي قبلي
يادداشت : كتاب حاضر با شناسه (كد) ۵/۱۲۴ و شامل چهار فصل از نظام آموزش‌هاي عقيدتي سياسي سپاه پاسداران انقلاب اسلامي است
يادداشت : كتابنامه: ص. [۱۵۷] - ۱۶۰
موضوع : اسلام -- تاريخ -- از آغاز تا ق۲۵۵
موضوع : موسي‌بن جعفر(ع)، امام هفتم، ۱۸۳ - ۱۲۸ق. -- سرگذشتنامه
موضوع : جعفربن محمد(ع)، امام ششم، ۱۴۸ - ۸۳ق. -- سرگذشتنامه
شناسه افزوده : سپاه پاسداران انقلاب اسلامي. نمايندگي ولي فقيه. پژوهشكده تحقيقات اسلامي
رده بندي كنگره : BP۱۴/ر۷ق۲ ۱۳۸۳
رده بندي ديويي : ۲۹۷/۹۱۲
شماره كتابشناسي ملي : م۸۴-۲۸۶۰۴

مقدمه

تاريخ، مجموعه رخدادهاي زنده و حوادث گويايي است كه در بستر زمان جريان دارد و زندگي انسانها را به يكديگر پيوند مي دهد. هر ملتي بگونه اي وابسته و نيازمند تاريخ پيشينيان خود مي باشد. اين وابستگي و ارتباط در ما مسلمانان به دو جهت، بيشتر و محسوستر است. نخست از آن جهت كه چارچوب اعتقادي و عملي ما را دستورها و احكامي تشكيل مي دهد كه حدود هزار چهار صد سال پيش از سوي فرستاده خدا تشريع و تدوين شده است و بسياري از آنها بگونه اي با حوادث تاريخي كه همزمان با صدور آن اتفاق مي افتاد مرتبط است. آگاهي و دستيابي به شرايط دقيق سياسي اجتماعي وقوع اين گونه حوادث، ما را در شناخت دقيقتر اين دستورها و رفع ابهام و احياناً اختلاف و تضاد صوري كه بين بعضي از آنها به چشم مي خورد كمك خواهد كرد. و ديگر، از اين نظر كه پايه گذار تاريخ اسلام و جانشينان بحق او، برگزيدگان خدا و برترين و كاملترين آفريده هاي الهي هستند كه در پرتو مقام ويژه عصمت در طول حيات خود، از هرگونه اشتباه و انحرافي به دور مي باشند؛ از اين رو، شناخت چگونگي رفتار و برخورد آنان در صحنه هاي گوناگون زندگي، نه تنها براي امت اسلامي كه براي هر انسان كمال جو و خواستار رشد و تعالي، الگو و راهگشا خواهد بود. تاريخ، ساخته و پديده اي است كه پديد آورنده آن در حقيقت انسانها هستند؛ و چه بهتر كه انسان سراغ تاريخ سازاني برود كه اين پديده را در خدمت سعادت و تعالي بشريت در كار گرفته اند و تك تك حوادث آن كه به دست توانمند آنان انجام گرفته به عنوان سلسله درسهاي آموزنده و تجربياتي مفيد و سازنده براي آيندگان به يادگار مانده است. تاريخ اسلام از آغاز، همواره با دو جريان مواجه بوده است: نخست جريان حق طلب، عدالت گستر و ظلم ستيز كه رسول خدا و جانشينان الهي او در رأس آن بوده اند. و ديگر، جريان قدرت طلب و سلطه جو، سمتگر و مفسدي كه جز به قدرت و منافع مادي و فردي خود به چيزي نمي انديشد. در رأس اين جريان، غاصبان حق اهل بيت و حكمرانان اموي و عباسي قرار داشتند كه در سايه قدرت مادي و نظامي، بيشترين ضربه را به اسلام و امت مسلمان زده اند. پيشوايان معصوم عليهم السلام، حاكمان اموي و عباسي را همواره به عنوان سرسخت ترين دشمنان اسلام و خط امامت در درون جامعه اسلامي مطرح مي كردند و مسلمانان را از نزديك شدن به دستگاه آنان و تقويت ايشان به هر شكل برحذر مي داشتند. موضع گيري و سازش ناپذيري امامان عليهم السلام در برابر حاكمان ستمگر موجب مي شد كه آنان نيز رهبران الهي را دشمنان سرسخت حكومت خود بشمار آورده

سعي در از ميان برداشتن آنان بنمايند. در اجراي اين سياست - متناسب با شرايط سياسي - اجتماعي هر زمان - ترفندهاي مختلفي به كار مي گرفتند. گستردگي حوزه فعاليتهاي فرهنگي - سياسي امام صادق (ع) و توجه افكار عمومي بويژه نسل جوان مشتاق دانش و كمال، به مدينه به عنوان پايگاه اسلام، زمامداران عباسي را بر آن داشت تا نسبت به امامان بعد از آن حضرت، محدوديت و سختگيري بيشتري اعمال كنند. احضارهاي مكرر موسي بن جعفر (ع) به پايتخت و به زندان افكندن آن حضرت و انتقال از زنداني به زندان ديگر، در راستاي همين سياست انجام مي گرفت. تجزيه و تحليل تاريخ سياسي دوران امامت و درك و شناخت عميق از شرايط متضاد و گوناگون حاكم بر اين دوران، ما را به اهميت و ضرورت تاكتيكهاي اعمال شده از سوي امامان عليهم السلام و نقش آنان در تداوم خط رسالت، رهنمون مي سازد. در دوره هاي درسي قبل (211، 212، 213) با بخشي عظيم و پرفراز و نشيبي از تاريخ اسلام در دوران امامت آشنا شديم. در اين دوره (214) نيز كه در برگيرنده تاريخ زندگاني امامان: امام صادق و امام كاظم عليهم السلام است و شامل حدود 69 سال (114 تا 183) از دوران امامت مي باشد، با فرازهاي ديگري از تاريخ اسلام آشنا خواهيم شد، فرازهايي كه به اعتباري تاريخ امامت را در مرحله اي تازه مطرح مي كند و بيانگر اعمال و اتخاذ تاكتيكها و فعاليتهاي جديد از سوي امامان عليهم السلام از يك سو، و ترفندها و توطئه هاي حكمرانان عباسي نسبت به آن بزرگواران از سوي ديگر مي باشد. ما مدعي نيستيم كه در اين سلسله درسها توانسته ايم همه ابعاد سياسي، اجتماعي و فرهنگي زندگي اين دو امام همام را تجزيه و تحليل كنيم؛ چرا كه نه توان و بضاعت آن را داريم و نه فرصت و زمان كوتاهي كه در اختيار اين گونه آموزشهاست چنين امكاني را به ما مي دهد. آنچه در اين سلسله درسها آمده است نمودي از زندگي سراسر تلاش و مبارزه آنان است كه در صفحات تاريخ منعكس شده است. به اين اميد كه شيفتگان مكتب اهل بيت به پيروي از رهبر عظيم الشأن راحل خود، حضرت امام خميني قدس سره و تربيت يافته مكتبش، رهبر معظم انقلاب اسلامي، حضرت آية العظمي خامنه اي مد ظله العالي، زندگي امامان معصوم خود را در همه ابعاد، الگو و فرا راه زندگي خود قرار دهند و از آنان درس جهاد، ايثار، تقوا و انسانيت بياموزند. معاونت متون آموزشي مركز تحقيقات اسلامي

ويژگيهاي فردي و مكارم اخلاقي و رفتاري امام صادق

ولادت، کنيه و القاب

رئيس مذهب جعفري و ششمين پيشواي شيعيان در سپيده دم روز جمعه، هفدهم ربيع الاول، سال 83 هجري قمري در مدينه متولد شد. [1] نام مباركش (جعفر) ، كنيه اش (ابوعبدالله) [2] و لقبهايش: (صابر)، (فاضل)، (طاهر)، (قاهر)، (باقي)، (كامل)، (منجي)، (فاطر)، و (صادق) است كه لقب اخير از همه مشهورتر است. [3] لقبهاي ياد شده هر كدام، نمايشگر ظهور و تجلي بيشتر اين صفات و كمالات در وجود مبارك اين پيشواي عظيم الشأن در زندگي فردي و برخوردهاي اجتماعي آن حضرت است وگرنه امام صادق (ع) و ديگر امامان معصوم مظهر همه ارزشها و متصف و ملقب به همه لقبهاي نيك هستند. از بعضي روايات استفاده مي شود كه لقب (صادق) را رسول خدا (ص) به پيشواي ششم داده است.ابوحمزه ثمالي از امام سجاد، از پدرانش از رسول خدا (ص) نقل مي كند كه فرمود: زماني كه پسرم جعفر بن محمد بن علي بن حسين بن علي بن ابي طالب متولد شد، او را (صادق) بناميد؛ زيرا در ميان فرزندانش همنامي براي او خواهد بود كه بدون شايستگي ادعاي امامت خواهد كرد و كذاب ناميده مي شود. [4] .

پدر و مادر

پدر بزرگوار پيشواي ششم، امام باقر (ع) و مادر گرامي اش (ام فروه) دختر قاسم بن محمد بن ابوبکر است. وي، زني عالم، فاضل و باکمال بود. مسعودي درباره او مي نويسد: او از پرهيزکارترين بانوان زمان خود بود و احاديث فراواني از علي بن حسين روايت کرده است. [5] امام صادق (ع) در باره او فرموده است: (کانت امي ممن آمنت واتقت و احسنت و الله يحب المحسنين.) [6] مادرم از زنان مؤمن، باتقوا و نيکوکار بود و خدا نيکوکاران را دوست مي دارد.

سيماي امام صادق

پيشواي ششم، سيمايي ملكوتي، نوراني و جذاب داشت و نگاه به چهره اش بيننده را به ياد چهره ملكوتي پيامبران مي انداخت. عمر بن ابي مقدام مي گويد: هر زمان به چهره جعفر بن محمد مي نگريستم، يقين پيدا مي كردم كه او از دودمان پيامبران است. [7] . حضرتش از نظر شمايل جسماني مردي معتدل و متوسط القامه، زيبا روي و خوش سيما و داراي موي مشكي و مجعد بود و ميان استخوان بيني اش كمي برجستگي داشت. در قسمت بالاي پيشاني اش خالي از مو و بر گونه اش خالي مشكين و در بدنش چند خال سرخ وجود داشت و نازك پوست بود. [8] .

همراه پدر

سي و يك سال و اندي [9] از زندگي پر بركت امام صادق (ع) پيش از دوران امامت آن حضرت و در دوران امامت جد بزرگوارش امام سجاد (ع) و پدر گرامي اش امام باقر (ع) سپري شد. فعاليتها و مبارزات امام (ع) در اين مدت، با آنكه از نظر زماني نزديك به نيمي از زندگي آن گرامي را تشكيل مي دهد، متأسفانه در صفحات تاريخ منعكس نشده است. [10] محدثان و مورخان در حد بسيار محدود و پراكنده به برخي از رويدادهاي مرتبط با زندگي آن حضرت در اين دوران اشاره كرده اند؛ در حالي كه شرايط سياسي، اجتماعي و فرهنگي جامعه اسلامي در اين دوران ايجاب مي كرد امام صادق (ع) بويژه در دوران امامت پدر ارجمندش، پس از آن حضرت، بيشترين تلاش را داشته باشد. امام صادق (ع) به عنوان بزرگترين و بزرگوارترين فرزند امام باقر (ع) در طول مدت حدود نوزده سال امامت آن حضرت، در تمامي صحنه هاي مبارزه فرهنگي و سياسي در كنار پدر بزرگوارش و همراه او بود. وي از نزديك شاهد تلاشها و كوششهاي اساسي و بنيادي پدرش در راه تثبيت اصول و مباني اعتقادي امامت و گسترش - معارف اسلام ناب محمدي در جامعه اسلامي بود، و مي ديد مردم - كه تا آن زمان اسلام و احكام و معارف آن را جز از زبان سردمداران اموي و مزدوران سر سپرده آنان نشنيده و در نتيجه با اسلام اصيل فرسنگها فاصله گرفته بودند - تا چه اندازه تشنه حقايق و معارف اسلام ناب هستند و حق جويان و دانش پژوهان به محض - احساس امنيت و مصونيت نسبي از سوي دستگاه خلافت، چگونه و با چه شور و علاقه اي به بيت امامت روي مي آورند و از محضر امام بهره ديني و علمي مي برند. همراهي امام صادق (ع) با پدر گرامي اش، به مدينه و محافل و مجالس علمي و تربيتي آن حضرت در مسجد پيامبر (ص) و بيت امامت محدود نمي شد، بلكه در خارج مدينه و به هنگام سفر نيز همراه پدر ارجمندش بود و به او در تبليغ و پاسداري از سنگر امامت ياري مي رساند. همراهي آن حضرت با پيشواي پنجم در جريان سفر حج و سخنراني تند و متعرضانه او عليه دستگاه خلافت و اعلان عدم شايستگي خليفه وقت براي رهبري جامعه اسلامي در جمع انبوه حاجيان، و نيز در جريان احضار امام باقر (ع) به شام از سوي هشام بن عبدالملك [11] ، نمونه هايي از مبارزات و تلاشهاي امام صادق (ع) در كنار پدر بزرگوارشان در بيرون از مدينه مي باشد.

مكارم اخلاقي

وجود مبارك امام جعفر صادق (ع) مظهر تمامي ارزشها و كمالات نفساني و فضائل اخلاقي بود. اگر قرآن مجيد رسول اكرم (ص) را به داشتن (خلق عظيم) مي ستايد، بدون شك جانشينان آن حضرت نيز - به دلائل عقلي و نقلي - بر اين قله بلند ره يافته اند. اگر امام صادق (ع) به پيروان خود توصيه مي كند: (كونوا دعاة للناس بغير السنتكم ليروا منكم الورع و الاجتهاد و الصلاة و الخير فان ذلك داعية) [12] با غير زبانتان دعوت كننده مردم (به سوي حق) باشيد، تا آنان از شما ورع، كوشش، نماز و كار خير را ببينند؛ زيرا اين (روش بهترين روش) دعوت كردن (آنها به سوي حق) است. بدون شك، خود آن حضرت پيش از دعوت پيروانش، پايبند به اين روش و متصف به اين صفات بوده است. با توجه به اين مقدمه كوتاه آنچه در اين بخش مي آيد قطره هايي از درياي بيكران (خلق عظيم) پيامبر گونه آن حضرت است كه به اقتضاي شرايط زندگي آن بزرگوار در برخورد با افراد و جريانات مختلف براي ما آشكار شده است.

عبادت

شناخت عميق پيشواي ششم از مقام ربوبي حق تعالي، او را در ميدان عمل به عبادتي گسترده و خالصانه وا داشته بود. اعتراف دانشمندان و شخصيتهاي معاصر امام (ع) در باره عبادت آن حضرت - با آنكه به يقين مي توان گفت هيچيك از آنان به مقام عبوديت آن گرامي پي نبرده اند - تا حدي ما را به اين ويژگي ممتاز امام رهنمون مي سازد. مالك بن انس، پيشواي مذهب مالكي مي گويد: جعفر بن محمد در زندگي اش از يكي از سه حالت بيرون نبود: يا روزه بود، يا نماز مي گزارد و يا ذكر مي گفت. او از عابدان بلند مرتبت و زاهدان والامقامي بود كه از خدا مي ترسند... سالي در سفر حج در محضر حضرتش بودم؛ زماني كه مركبش به ميقات رسيد، تا مي خواست (تلبيه) بگويد صدايش در حلقوم مي بريد و نزديك بود كه از مركب بر زمين افتد. عرض كردم: اي پسر رسول خدا، ناگزير از گفتن (تلبيه) هستيد! فرمود: اي پسر ابوعامر! چگونه (در محضر حق تعالي) جسارت كنم و (لبيك اللهم لبيك) بگويم، در حالي كه بيم دارم خداوند در پاسخم بفرمايد: (لا لبيك و لا سعديك) . [13] حضرتش به هنگام نماز و تلاوت آيات الهي چنان حالي پيدا مي كرد كه گويي با پروردگارش حضوري گفتگو مي كرد، وي يكبار در نماز و در حال خواندن قرائت (حمد و سوره) بيهوش شد و چون پس از نماز از علت بروز چنين حالتي از وي پرسيدند، فرمود: من پيوسته آيات الهي را تكرار مي كردم تا آنكه حالي به من دست داد كه احساس كردم آيات را از خداوند مشافهة مي شنوم. [14] .

زهد و بي علاقگي نسبت به دنيا

حقيقت زهد يعني: اعراض و روي گرداندن از دنيا با تمام وجود و دل نبستن به آن و مظاهر و مناصبش؛ آن گونه كه - به تعبير بعضي از روايات [15] - قرآن بيان كرده است: (لكيلا تأسوا علي ما فاتكم و لا تفرحوا بما آتيكم) [16] براي آنچه از دست داده ايد تأسف نخوريد و بدانچه به شما داده است (دلبسته و) شادمان نباشيد. امام صادق (ع) بالاترين و عميقترين شناخت را از ماهيت دنيا و آخرت و نعمتها و لذتهاي مادي و معنوي دنيوي و اخروي داشت؛ در نتيجه از بالاترين و والاترين مرتبه زهد برخوردار بود. براي شناخت مقام زهد پيشواي ششم علاوه بر اين اصل، دو راه ديگر نيز وجود دارد: نخست سيره عملي آن حضرت و ديگري سخنان ارزشمندي كه در اين ارتباط بيان داشته است. زيرا به اعتقاد ما سخنان آن بزرگواران در موضوعي بيانگر چگونگي رفتار و جهتگيري عملي آنان در آن موضوع است؛ همچنانكه عمل آنان تفسير عيني سخنان ايشان است. در سيره امام صادق (ع) آمده است كه آن حضرت در زير لباسهايش پيراهني زبر وخشن مي پوشيد و روي آن جبه اي پشمين و بر روي آن پيراهني زبر برتن مي كرد. وقتي علت اين كار را ازاو پرسيدند، حضرتش تأسي به سيره نياكان خود را مطرح كرد و فرمود: پدرم محمد بن علي و جدم علي بن حسين عليهماالسلام لباس پشمين مي پوشيدند. آنان به هنگام ايستادن براي نماز، خشن ترين و زبرترين لباسهايشان را بر تن مي كردند؛ ما نيز چنين مي كنيم. [17] از پاره اي روايات تاريخي [18] استفاده مي شود كه آن حضرت به آراستگي لباس و جلوه بيروني خود تقيد داشته و بدين جهت مورد اعتراض برخي از سران صوفيه قرار گرفته است. [19] اين روش امام نه تنها هيچ گونه تنافيي با زهد آن حضرت نداشت، بلكه در مقابل روش گروهي از مسلمانان به نام (صوفيه) كه به طور مطلق و در هر شرايطي بهره مندي مسلمانان از لذائذ و نعمتهاي دنيوي را ممنوع و آن را مخالف با روش مسلماني مي دانستند، خود روش و سيره اي بود از جانب آن گرامي به منظور تخطئه تفكر صوفيگري و ارائه اين خط مشي كه روش زاهدانه رسول خدا (ص) واميرمؤمنان (ع) - برخلاف پندار سفيان ثوري - وظيفه و تكليف ثابتي براي مسلمانان تا روز قيامت نيست و شرايط فرق مي كند. رسول خدا (ص) در محيطي زندگي مي كرد كه مسلمانان دچار تنگدستي و فقر بودند، بگونه اي كه وسائل و لوازم اوليه زندگي را نداشتند. همدردي و مواسات با چنين مردمي اقتضا مي كرد كه رسول خدا (ص) و امير مؤ منان (ع) نيز كه زعيم و پيشواي مردم بودند بر خود سخت بگيرند و از بسياري از حلالها چشم بپوشند. بنابر اين سختگيري

پيامبر (ص) و حضرت علي (ع) بر خود از آن جهت نبود كه توسعه در زندگي در اصل ناپسند و غير مشروع است، بلكه معلول اين جهت بود كه يادآور شديم. در صورت تغيير شرايط زندگي و برخورداري عموم مردم از امكانات اوليه زندگي، نه تنها دليلي براي سختگيري در زندگي وجود ندارد، بلكه به تعبير امام صادق (ع) در پاسخ سفيان ثوري، در اين شرايط، سزاوارترين مردم براي استفاده از موهبتهاي الهي، مسلمانان و صالحانند نه ديگران و چنين روشي هيچ گونه تضادي با زهد ندارد. امام و سخنان آن حضرت؛ سخنان امام (ع) در ارتباط با زهد فراوان است كه براي نمونه به يك مورد اشاره مي كنيم: (من زهد في الدنيا اثبت الله الحكمة في قلبه و انطق بها لسانه و بصره عيوب الدنيا؛ داءها و دواءها و اخرجه من الدنيا سالماً الي دار السلام) [20] هر كس در دنيا زهد ورزد، خداوند حكمت را در دل او جايگزين و زبانش را بدان گويا مي كند و او را نسبت به عيبهاي دنيا؛ دردها و درمانهايش بينا مي سازد و سالم به سوي (دارالسلام) خارج مي كند.

جود و بخشش

پيشواي ششم (ع) معدن جود و بخشش بود و در اين ارتباط همواره عاليترين مرتبه آن را - كه بخشش تا حد رفع نياز طرف باشد - برمي گزيد. نيازمندي از آن حضرت تقاضاي كمك كرد. امام (ع) آنچه در اختيار داشت به وي داد. فرد نيازمند مبلغ را گرفت و پس از سپاس از امام رفت. هنوز چند قدمي نرفته بود كه امام (ع) به خدمتكارش دستور داد او را باز گرداند. وقتي مرد از علت فراخواني اش جويا شد. امام فرمود: رسول خدا (ص) فرموده است: (بهترين بخشش آن است كه طرف را بي نياز كند) . و ما (با اين بخشش) تو را بي نياز نكرديم. بيا اين نگين انگشتري را بگير (و دقت كن) كه براي آن ده هزار درهم داده ام؛ به هنگام نيازمندي آن را به همين قيمت بفروش. [21] بخش عمده اي از بخششهاي امام صادق (ع) را بخششهاي شبانه و پنهاني آن حضرت تشكيل مي داد. (هشام بن سالم) مي گويد: روش امام صادق (ع) اين بود كه چون پاسي از شب مي گذشت، مبلغي پول برمي داشت و كيسه اي نان و گوشت بردوش مي گرفت و براي نيازمندان مدينه مي برد و ميان ايشان تقسيم مي كرد، بدون آنكه او را بشناسند. چون امام (ع) درگذشت و اين كمكها قطع شد، مردم دانستند كه كمك كننده، امام صادق (ع) بوده است. [22] .

دلسوزي نسبت به امت

امام صادق (ع)، ميوه شجره طيبه رسالت و از سلاله پاك پيامبر (رحمة للعالمين) و (... بالمؤمنين رؤف رحيم) است؛ از اين رو، همچون جد بزرگوارش، نسبت به امت، بسيار مهربان و دلسوز بود و كمترين اجحاف در حق آنان را تحمل نمي كرد. آن حضرت كه از دسترنج خود، زندگي اش را اداره مي كرد، زماني كه عيالمند شده بود، به خدمتكار خود (مصادف) هزار دينار داد تا با آن تجارت كند. (مصادف) با پول امام (ع) كالايي خريد و همراه ديگر بازرگانان رهسپار مصر شد. نزديك مصر از كارواني كه از شهر باز مي گشتند از موقعيت كالاي خود در مصر پرسيدند. آنان گفتند: اين كالا در مصر ناياب است. بازرگانان با يكديگر پيمان بسته، سوگند ياد كردند كه كالاي خود را به كمتر از يك دينار سود در هر دينار نفروشند. آنان كالاي خود را به فروش رسانده به مدينه بازگشتند. (مصادف) خدمت امام (ع) رسيد و در حالي كه دو كيسه هر كدام حاوي هزار دينار، همراه خود داشت، عرض كرد: فدايت شوم، اين سرمايه و اين هم سود آن! امام (ع) فرمود: اين سود بسيار زياد است؛ چه كرديد كه اين همه سود برديد!؟ (مصادف) داستان را تعريف كرد. امام (ع) با ناراحتي فرمود: سبحان الله! سوگند مي خوريد كه بر مسلمانان اجحاف كنيد و براي يك دينار، يك دينار سود بگيريد!؟ سپس يكي از دو كيسه را برداشت و فرمود: اين سرمايه ما و ما نيازي به اين سود نداريم و افزود: اي مصادف! با شمشير، رو در روي يكديگر قرار گرفتن آسانتر است از بدست آوردن روزي حلال. [23] و بدين ترتيب به وي فهماند كه چنين سودي كه به قيمت تباني گروهي بازرگان سودجو مبني بر اجحاف بر مسلمانان به دست آمده، با روح اخوت اسلامي و جوانمردي سازگاري ندارد و نمي تواند مورد پذيرش و تأييد امام صادق (ع) قرار گيرد.

خلاصه

ششمين پيشواي شيعيان در هفدهم ربيع الاول، سال 83 ه. ق در مدينه متولد شد. نام مباركش (جعفر) كنيه اش (ابوعبدالله) و مشهورترين لقبش (صادق) است. وي از سوي پيامبر (ص) صادق ناميده شد تا از جعفر فرزند امام هادي (ع) معروف به (جعفر كذاب) باز شناخته شود. پدر آن گرامي، امام باقر (ع) و مادرش، بانوي پرهيزكار وشايسته اي به نام (ام فروه) دختر قاسم بن محمد بن ابوبكر است. امام صادق (ع) قامتي متوسط و چهره اي جذاب و زيبا داشت و داراي موي مشكي مجعد بود. آن حضرت، حدود 31 سال از زندگي خود را در كنار پدر و جدش سپري كرد كه متأسفانه فعاليتهاي او در اين دوره در صفحات تاريخ به طور گسترده منعكس نشده است. پيشواي ششم حدود نوزده سال از حيات خود را در كنار پدر بزرگوارش سپري كرد و در طول اين مدت همواره يار و حامي آن حضرت بود؛ حتي به هنگام سفر نيز او را همراهي مي كرد. امام صادق (ع) چون جدش رسول خدا (ص) مظهر (خلق عظيم) و وجود مباركش مجمع فضائل و مكارم اخلاقي بود. او در بندگي خدا يگانه عصر خود بود. اعتراف شخصيتهاي برجسته معاصر آن حضرت، در اين زمينه گواه اين حقيقت است. پيشواي ششم (ع): - در زهد و بي علاقگي نسبت به دنيا مقامي والا داشت. در زير لباسهايش پيراهني زبر مي پوشيد و در اين كار به پدران بزرگوارش تأسي مي كرد. در عين حال به آراستگي ظاهري و جلوه بيروني خود مقيد بود و با اين روش، بر پندار غلط و منحرف صوفيان خط بطلان مي كشيد. - سرچشمه جود و بخشش بود و به صورت آشكار و پنهان به نيازمندان كمك مي كرد. - چون جدش رسول خدا (ص) نسبت به امت اسلامي دلسوز بود و در هيچ شرايطي ستم و اجحاف نسبت به آنان را روا نمي دانست.

شرايط سياسي - فرهنگي دوران امامت امام صادق

اشاره

امام صادق (ع) پس از رحلت پدر بزرگوارش، امام باقر (ع) ، در ذيحجه سال 114 هجري قمري در حالي كه 31 سال و اندي از سنش مي گذشت عهده دار منصب امامت شد.

تعيين امامت

براي اثبات امامت امام صادق (ع) پس از امام باقر (ع)، علاوه بر برتري آن حضرت در علم و دانش بر تمامي مردم زمان خود و وراثت از دانشهاي پدران خود يعني اطهار و جد بزرگوارش، رسول خدا (ص) و نيز نصوص و تصريحات فراواني كه از سوي پيامبر (ص) نسبت به امامت او رسيده، روايات زيادي از ناحيه امام باقر (ع) بر امامت فرزند بزرگوارش در دسترس است. اينك برخي از آنها. 1 - جابر بن يزيد جعفي مي گويد: از امام باقر (ع) درباره قائم (و امام) بعد از او پرسيده شد، آن حضرت دست بر امام صادق زد و فرمود: اين است به خدا سوگند، قائم آل محمد (ص) . [24] . 2 - ابوالصباح كناني مي گويد: امام باقر (ع) به پسرش امام صادق (ع) در حالي كه راه مي رفت نگريست و (خطاب به من) فرمود: اين فرد را مي بيني؟ او از كساني است كه خداوند درباره آنان فرموده است: (و نريد ان نمن علي الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمةً و نجعلهم الوارثين) [25] ما مي خواهيم بر مستضعفان زمين منت نهيم و آنان را پيشوايان و وارثان روي زمين قرار دهيم. [26] . 3 - همام بن نافع مي گويد: روزي ابوجعفر به ياران خود فرمود: زماني كه مرا از دست داديد، به اين فرد (اشاره به امام صادق (ع) تأسي و اقتدا كنيد كه او امام و خليفه پس از من است. [27] . 4 - محمد بن مسلم مي گويد: نزد امام باقر (ع) بودم كه فرزندش امام صادق (ع) وارد شد... امام (ع) خطاب به من فرمود: اي محمد؟ اين فرد (اشاره به امام صادق (ع) امام تو پس از من است، پس به او تأسي و اقتدا كن و از دانشش بهره بگير. سوگند به خدا، او همان (صادق) است كه پيامبر (ص) براي ما وصف كرده است كه پيروان و شيعيانش در دنيا و آخرت پيروزند و دشمنانش در زبان همه پيامبران لعنت شده اند. [28] .

شرايط سياسي - فرهنگي دوران امامت

اشاره

دوران امامت امام صادق (ع) از نظر سياسي و فرهنگي از حساسيت و موقعيت ويژه اي برخوردار بود كه در سياستها و موضعگيريهاي آن حضرت در ارتباط با جريان سياسي و مسائل فرهنگي نقش بسزايي داشت. در ذيل به تفكيك - در حد گنجايش درس - به تشريح موقعيت سياسي - فرهنگي دوران امامت آن حضرت مي پردازيم.

شرايط سياسي

اشاره

جامعه اسلامي در دوران امامت امام صادق (ع) از نظر سياسي - اجتماعي با فراز و نشيبها و تحولات مهمي رو به رو بود. اين دوره از تاريخ اسلام از نظر مورخان، دوران بي ثباتي سياسي و بروز فتنه ها و آشوبها در جامعه اسلامي است. اداره سياسي كشور اسلامي در نيمه دوم قرن نخست واوائل قرن دوم هجري در دست غاصب و نالايق خاندان (سفيان) و (حكم) بود. موضعگيري صريح و كينه توزانه زمامداران اموي و كارگزاران آنان در برابر اسلام ناب و جبهه امامت، جنايات هولناك و كم نظير آنان در حق آزاديخواهان و حق جويان، بويژه خويشان و خاندان پيامبر (ص)، ايجاد جو وحشت و اختناق در سطح جامعه، وارد آوردن فشار اقتصادي توانفرسا بر توده هاي مردم، بي كفايتي و خود كامگي و قدرت طلبي زمامداران اموي و... همه از عواملي بود كه در دامن زدن به فتنه ها و قيامهاي مردمي و تحولات سياسي پي درپي در جامعه اسلامي بويژه درون دستگاه خلافت مؤثر بود، كه در نهايت به اضمحلال و سرنگوني آن منتهي شد. با سقوط حكومت اموي در هيجدهمين سال امامت امام صادق (ع)، عباسيان كه در حقيقت روي ديگر سكه امويان بودند، بر مسند خلافت تكيه زدند. آنان پس از استوار ساختن پايه هاي حكومت خود، در مقابل اسلام علوي و رهبران آن و عموم مردم، همان سياستي را در پيش گرفتند كه بني اميه داشتند، بلكه در بعضي ابعاد ظلم و جنايت، بر آنان نيز پيشي گرفتند. چندانكه برخي افرادي كه هر دو دوره را درك كرده بودند چنين آرزو مي كردند: يا ليت جور بني مروان عادلنا و ان عدل بني العباس في النار [29] اي كاش، ستم مروانيان براي ما باز مي گشت و عدالت عباسيان در آتش مي افتاد. از جمله ويژگيهاي برجسته اين دوره كه بيانگر اوضاع سياسي - اجتماعي جامعه اسلامي است، پيدايش و گسترش شورشها و قيامها عليه حكومتمداران است. اين شورشها و قيامها هر چند با انگيزه ها و اهداف گوناگون اسلامي و غير اسلامي انجام مي گرفت، ليكن شورشگران و انقلابيون در ضديت با دستگاه خلافت و سرنگوني رژيم غاصبانه و ستمگرانه اموي و عباسي با يكديگر هم عقيده بودند. اين شورشها و قيامها فراوان است كه ما به تفكيك دو دوران به مهمترين آنها اشاره مي كنيم.

قيامها در دوران امويان

شورش حارث بن سريج كه از آزاديخواهان بود و در سال 116 هجري عليه حكومت مروانيان در خراسان قيام كرد و مردم را به كتاب خدا و سنت پيامبر (ص) و بيعت براي (الرضا من آل محمد) فرا خواند. قيام وي، شهرهاي فارياب، بلخ، جوزجان، طالقان و مرو رود را در برگرفت و سرانجام در سال 128 در مرو از نيروهاي حكومتي شكست خورد و كشته شد. [30] مردم آفريقا كه از ستم و اجحاف حكمرانان هشام بن عبدالملك به ستوه آمده بودند، در سال 117 هجري دست به قيام زدند و در چندين مرحله با نيروهاي حكومتي درگير شدند. [31] قيام زيد بن علي كه در سال 121 هجري در كوفه رخ داد. بسياري از آزاديخواهان گرد او جمع شدند. وي انگيزه خود از قيام را دعوت به كتاب خدا و سنت پيامبر (ص) ، مبارزه با ستمگران و حمايت از ستمديدگان و دفاع از حريم مقدس امامت بيان كرد. [32] . زيد با ياران وفادار خود به نبرد با نيروهاي حكومتي پرداخت و در جنگي نابرابر پس از دو روز مقاومت و به هلاكت رساندن گروه زيادي از لشكريان دشمن به شهادت رسيد. [33] قيام يحيي بن زيد كه به انگيزه انتقام خون پدر و اداي تكليف در دوران وليد بن يزيد به سال 125 صورت گرفت. [34] قيام عبدالله بن معاويه علوي كه در سال 127 عليه حكومت يزيد بن وليد در كوفه رخ داد. وي مردم را به (الرضا من آل محمد) فرا مي خواند. برخي از شخصيتهاي برجسته هاشمي مثل سفاح، منصور و عيسي بن علي از دعوت او استقبال كردند و به ياري اش شتافتند. نهضت او تا دوران خلافت آخرين خليفه اموي ادامه داشت. [35] .

قيامها در دوران عباسيان

بني عباس هر چند با تكيه بر شعارهاي علويان و حمايت مردمي كه از ستم امويان به ستوه آمده بودند، توانستند حكومت را قبضه كنند، ليكن از آنجا كه سنگ بناي حكومتشان بر باطل بود، در اندك زماني پس از به قدرت رسيدن، چهره ضد اسلامي و ضد مردمي خود را بر ملا كردند كه اين كار مخالفتها و شورشهاي مردمي را به دنبال داشت. مهمترين اين قيامها در دوران امامت امام صادق (ع) عبارت است از: شورش مردم جزيره، در سال 133 عليه حكومت نوپاي سفاح و خلع وي از خلافت و درگيري با نيروهاي حكومتي. [36] شورش مردم موصل، در سال 133 عليه سفاح و بيرون كردن كارگزار وي از موصل و درگيري و نبرد شديد با نيروهاي حكومتي. [37] قيام محمد بن عبدالله بن حسن معروف به نفس زكيه كه در سال 141 هجري در مدينه رخ داد و گروه زيادي از مردم پذيراي دعوت او شدند. [38] . قيام ابراهيم بن عبدالله بن حسن كه به سال 145 در بصره روي داد. وي پس از تسلط بر بصره، نمايندگاني به اهواز، فارس و واسط فرستاد و از اين مناطق نيروهاي زيادي به نهضت وي پيوستند. [39] ابراهيم در مبارزه اش عليه حكومت پيروزيهاي چشمگيري كسب كرد و تا پشت دروازه هاي كوفه پيش رفت. [40] اينها نمونه هايي از قيامها و شورشهايي بود كه در دوران امامت امام صادق (ع) رخ داده و نشان دهنده وضعيت سياسي - اجتماعي جامعه اسلامي در اين دوره از تاريخ اسلام است.

شرايط فرهنگي

دوران امامت پيشواي ششم از نظر فرهنگي دوران تحول فكري و پيدايش و گسترش فرقه ها و گروههاي مختلف اعتقادي بود. در اين دوران كه نسلهاي جديدي از تازه مسلمانان با مليتهاي گوناگون به امت بزرگ اسلامي پيوسته بودند، بطور طبيعي عقايد و يافته هاي علمي و فرهنگي خود را نيز به جهان اسلام وارد كردند؛ از سوي ديگر شرايط سياسي - اجتماعي جامعه اسلامي، فتوحات نظامي و گستردگي قلمرو مناطق تحت نفوذ اسلام ايجاب مي كرد مسلمانان با دنياي خارج، روابطي گسترده برقرار كنند و با افكار و انديشه هاي فلسفي و كلامي بيگانگان آشنا شوند. اين تحول، بر فرهنگ جامعه اسلامي و افكار مسلمانان تأثير قابل توجهي گذاشت. و باب بحث و جدال و مناقشات علمي بر روي بسياري از حقايق و معارف اسلامي گشوده شد. ليكن پيامدهاي منفي زيادي نيز به بار آورد كه نفوذ افكار بيگانگان در ميان مسلمانان و در پي آن پديد آمدن شبهات و انحرافات فكري و اعتقادي - كه به عنوان يك خطر جدي، اسلام را تهديد مي كرد - از جمله آنهاست. فاصله زماني بيش از يك قرن آغاز اين دوره با ظهور اسلام، و روي كار آمدن نسل جديدي از تازه مسلمانان، حاكميت جو اختناق و فشار از سوي حكمرانان اموي و عباسي، بر كناري امامان معصوم عليهم السلام از منصب رهبري و ارشاد امت و تحريف و وارونه جلوه دادن بسياري از اصول و معارف اسلامي توسط قدرتمداران اموي و عالمان درباري و... امت اسلامي اين دوره را از نظر آگاهي و شناخت نسبت به اسلام ناب و معارف آن در پايين ترين سطح خود قرار داده بود. اعتراف گروهي از مردم شام نزد سفاح، خليفه عباسي - مبني بر اينكه ما تاكنون نمي دانستيم رسول خدا (ص) بجز بني اميه، خويشاني هم دارد، تا آنكه شما قيام كرديد و مطلب براي ما آشكار شد [41] - گواه روشني بر اين حقيقت است. اين زمينه ها و عوامل، تهاجم فرهنگي گسترده اي را عليه اسلام اصيل به دنبال داشت. كشمكشهاي علمي و مباحثات و مناظرات پيرامون مسائل اعتقادي موجب پيدايش و نشو و نماي احزاب و گروههاي مذهبي و غير مذهبي از قبيل: (كيسانيه)، (زيديه)، (غلات)، (مرجئه)، (معتزله)، (خوارج)، (زنادقه) و... شد. هر گروه براي خود، مدرسه و تشكيلاتي داشت و با گروههاي ديگر به مناظره و مجادله مي پرداخت. متأسفانه برخي از گروههاي انحرافي، حمايتهاي دستگاه خلافت را نيز با خود داشتند. از سوي ديگر، پيدايش و گسترش روز افزون انديشه هاي ناسالم، عطش فراگيري فرهنگ و معارف اصيل اسلام را در مسلمانان واقعي افزوده، زمينه نزديك شدن آنان بيش از پيش به بيت

امامت را فراهم مي ساخت. اينها همه مسائلي بود كه اين دوران را از نظر فرهنگي در مقايسه با دورانهاي پيشين، يك دوران بحراني و استثنايي به شمار آورده، نهضت علمي بنيادين و گسترده اي را از سوي امام جعفر صادق (ع) ايجاب مي كرد.

خلاصه

امام صادق (ع) در ذيحجه سال 114 هجري عهده دار منصب امامت شد. برتري آن حضرت در علم و دانش بر تمامي مردم زمان خود و نيز تصريحات رسول خدا (ص) و امام باقر (ع) بر امامت آن حضرت پس از پدر بزرگوارش از جمله دلائل اثبات امامت آن گرامي است. دوران امامت پيشواي ششم (ع) از نظر سياسي و فرهنگي از موقعيت و حساسيت ويژه اي برخوردار بود. از نظر سياسي - اجتماعي، با فراز و نشيبها و تحولات سياسي مهمي رو به رو بود كه درهم پيچيده شدن طومار حكومت امويان و روي كارآمدن عباسيان از مهمترين آنها به شمار مي رود. دستگاه خلافت اسلامي در اين دوران به دليل در پيش گرفتن سياستهاي ضد اسلامي و ضد مردمي و نيز بي كفايتي و قدرت طلبي حاكمان آن، دچار بي ثباتي، ضعف واز هم پاشيدگي شده، شورشها و قيامهاي مردمي را در پي داشت. بعضي از اين قيامها و شورشها عبارت است از: الف - عليه حكمرانان اموي؛ شورش حارث بن سريج، قيام مردم آفريقا، قيام زيد بن علي و فرزندش يحيي و نهضت عبدالله بن معاويه. ب - عليه حكمرانان عباسي؛ شورش مردم جزيره، شورش مردم موصل، قيام محمد بن عبدالله بن حسن و برادرش - ابراهيم. از نظر فرهنگي نيز دوران تحول فكري و پيدايش فرقه ها و گروههاي گوناگون اعتقادي بود. دروازه هاي اسلام در اين دوره بيش از پيش بر روي فرهنگهاي بيگانه گشوده شد و مسلمانان با افكار و عقايد ديگران آشنا شدند. اين آشنايي آثار مثبت و منفي زيادي بر فرهنگ جامعه اسلامي بر جاي نهاد. دوران امامت امام صادق (ع) را مي توان دوران جنگ عقايد ناميد. در اين دوران گروههاي مختلف فكري مانند: كيسانيه، زيديه، غلات، خوارج، دهريه، مرجئه، معتزله و... به فعاليت مشغول بودند و هر گروه داراي مرام و تشكيلات مستقلي بود كه به اسم صاحب آن شناخته مي شد.

سقوط امویان و سلطه عباسیان

اشاره

تاريخ حكومت و سلطنت هزار ماهه امويان از ديدگاه سياسي همواره دستخوش فراز و نشيب بود. دوران طلايي خاندان سفيان، دوران بيست ساله سلطنت معاويه است. وي موفق شد مخالفان خود را از صحنه خارج كند و بر اوضاع مسلط شود. عمده مخالفان حكومت وي، شيعيان و خوارج بودند؛ البته كسان ديگري نيز وجود داشتند كه از وي خشنود نبودند؛ ولي آشكارا مخالفت نمي كردند. با مرگ معاويه و روي كار آمدن يزيد و جنايات هولناكي كه در مدت سه سال حكومتش مرتكب شد، بويژه فاجعه خونين كربلا و به شهادت رساندن فرزند پيامبر و ياران آن حضرت، و به اسارت گرفتن خاندان او، سلطنت خاندان سفيان دچار بحران سختي شد كه به اضمحلال حكومت آنان منجر گشت. سلسله مروانيان از طايفه بني اميه به رهبري (مروان بن حكم) جانشين سفيانيان شدند. سالهاي پاياني حكومت 21 ساله (عبدالملك بن مروان) را مي توان دوران اقتدار اين خاندان شمرد. چه آنكه وي با درايت و اقدامات مستبدانه خود، از قبيل مسلط كردن عناصر جسور و خونريزي مثل حجاج بن يوسف بر مردم مسلمان در عراق و حجاز، بر اوضاع مسلط شد و با پيروزي بر زبيريها، دوباره سراسر سرزمينهاي اسلامي را تحت كنترل خود درآورد. خلفاي پس از عبدالملك، بجز هشام كه حدود بيست سال در مسند قدرت بود، چندان بر اوضاع مسلط نبودند. با شهادت زيد بن علي در سالهاي پاياني حكومت هشام و شهادت فرزندش يحيي، همزمان با مرگ اين خليفه ديكتاتور و خون آشام اموي، حكومت مروانيان نيز در سراشيبي سقوط قرار گرفت؛ چرا كه موج مخالفت و اعتراض عليه دستگاه خلافت از گوشه و كنار برخاست و نقاط مختلفي از كشور اسلامي دستخوش تشنج و درگيريهاي قومي شد. شيعيان و علويان و گروهي از مبلغان و داعيان بني عباس كه در مناطق شرقي كشور اسلامي پراكنده شده بودند، تحركاتي را آغاز كردند و به عنوان اعتراض به قتل زيد و فرزندش يحيي و ابراز سوگواري و همدردي با آنان لباس سياه پوشيدند و اين روش را چند سال ادامه دادند. [42] مردم ستمديده و ناراضي فلسطين نيز بر كارگزار حكومت اموي خشم گرفته او را از ديار خود طرد كرده و فرد ديگري را از ميان خود براي زمامداري برگزيدند. عمان، دمشق، حمص، يمامه، خراسان، عراق و بسياري از نقاط ديگر در آتش فتنه و كشمكشهاي قومي و حكومتي مي سوخت. [43] اختلاف و كشمكشهاي درون دستگاه خلافت بر سر قدرت، نابسماني اوضاع كشور را تشديد مي كرد و ضعف و پريشاني و در نهايت، سقوط حكومت امويان را نويد مي داد. تا آنكه سرانجام، حكومت سراسر ننگ و

جنايت امويان با به هلاكت رسيدن (مروان بن محمد) معروف به (مروان حمار) در سال 132 هجري قمري به پايان خود رسيد. [44] .

اشاره

گسترش موج مخالفتهاي مردمي عليه حكومت امويان و سقوط آن، معلول عوامل مختلفي بود كه در منابع تاريخي به صورت پراكنده ذكر شده است. در ذيل به مهمترين اين عوامل اشاره مي كنيم.

ضديت حكمرانان با اسلام

بارزترين مشخصه حكمرانان اموي، ضديت آنان با اسلام علوي و موضع گيري عليه رهبران الهي آن بود. آنان با نام اسلام و عنوان خليفه رسول خدا بر مسند خلافت تكيه زده بودند، ولي در عمل نه تنها براي اسلام و دستورات آسماني آن ارزشي قائل نبودند، بلكه همواره سعي در خاموش كردن نور الهي داشتند. امويان اين ضديت را از نياكان خود به ارث برده بودند. دشمني (امية بن عبد شمس)، نياي اعلاي امويان، با عمويش - (هاشم) ، فخر فروشي (حرب بن اميه) نسبت به (عبدالمطلب) و كينه توزي (ابوسفيان) در حق رسول خدا (ص) و آيين آسماني او در صفحات تاريخ ذكر شده و مورد اتفاق همه مورخان است. ابوسفيان و باندش تا جايي كه امكان داشت از هيچ كوششي براي خاموش كردن نور رسالت و ويران ساختن بناي با عظمت و شكوهمندي كه پيامبر (ص) بنيادش نهاده بود، فروگذار نكردند و زماني زير پرچم توحيد درآمدند كه قدرت اسلام آنان را بر سر دو راهي مرگ يا اسلام قرار داد و آنان براي رهايي از مرگ، ناچار تظاهر به پذيرش اسلام كردند و كفر و شرك و حقد و كين خود، نسبت به اسلام و خاندان هاشم را همچون آتش زير خاكستر در درون خود پنهان نمودند. معاويه، فرزند ابوسفيان، همچون پدرش، اسلام و رهبري آن رسول خدا (ص) را بزرگترين و خطرناكترين دشمن خود مي دانست، و زماني كه به قدرت رسيد با تمام وجود به مقابله و مخالفت با آن برخاست. او هر چند در وضعيتي نبود كه به طور مستقيم به جنگ با پيامبر (ص) برخيزد، ولي ستيز او با اميرمؤمنان كه جان رسول خدا (ص) و جانشين آن حضرت بود و به تصريح آن گرامي، صلح با وي، صلح با پيامبر (ص) و ستيز با وي ستيز با رسول خدا (ص) محسوب مي شد، [45] به طور غير مستقيم به معناي ستيز با بنيانگذار اسلام بود. كشيدن خنجر بر روي ياران و فرزندان رسول خدا (ص) و به شهادت رساندن چهره هايي همچون حسن بن علي (ع) از سوي معاويه جز با انگيزه ستيز با پيامبر (ص) صورت نمي گرفت. ديگر عناصر اين خاندان و در پي آنان، خاندان حكم بن ابي العاص (مروانيان)، سياستها و اهداف نياكان خود را دنبال كردند و در مجموع، اين دو خاندان، در مبارزه با اسلام، كاري نماند كه نكرده و در پيكار با رسول اكرم (ص) و عترت پاكش، وسيله وابزاري نمانده بود كه بهره نگرفته باشند. شهادت امام مجتبي، امام سجاد و امام باقر عليهم السلام به زهر كين و شهادت امام حسين و يارانش و نيز زيد بن علي و فرزندش يحيي به خنجر عداوت امويان، نمونه هاي بارزي از جنايات بي شمار سفيانيان و مروانيان، در حق خاندان پيامبر است. پيشوايان معصوم

كه پس از پيامبر (ص) پاسداري از اسلام و ارزشهاي آن را بر عهده داشتند، در حدي كه شرايط سياسي اقتضا مي كرد، در برابر انحرافات، كجرويها و تلاشهاي مذبوحانه امويان، به مبارزه و روشنگري پرداخته، احساسات ديني و مذهبي مردم مسلمان را عليه عاملان و مسببان آن همه جنايات برانگيختند. اين مبارزات و روشنگريها بويژه حادثه خونين كربلا، در ايجاد تنفر از حكومت بني اميه و قيام عليه آنان نقش - بسيار مؤثري داشت.

تشديد عصبيتهاي قومي

عصبيتهاي قومي و قبيله اي كه ريشه در فرهنگ جاهليت داشت، با ظهور اسلام و در پرتو تعاليم آسماني پيامبر (ص) بر زير پا نهاده شد؛ ولي با رحلت آن حضرت و بيرون رفتن خلافت از بستر خود، دوباره به تدريج زنده و با روي كار آمدن باند اموي تشديد شد. مسعودي با اشاره به اين عامل مي نويسد: (عصبيتهاي قومي از جمله عوامل زوال حكومت بني اميه بود.) [46] خلفاي اموي از ميان قوميتهاي مختلف تنها بر قوميت و نژاد عرب تكيه كردند، و تمامي امتيازات، امكانات و بيشتر مناصب حكومتي را در انحصار عربها و در اختيار قبيله قريش، آن هم شاخه اموي آن قرار دادند. آنان به همان مقدار كه براي نژاد عرب ارزش قائل بودند، مردم غير عرب را كه (موالي) ناميده مي شدند، تحقير و طرد كرده از بديهي ترين حقوق مشروع خود محروم مي ساختند. حجاج بن يوسف فرمان داد: در كوفه بجز عرب كسي حق امامت جماعت ندارد. و نيز خطاب به يكي از كوفيان گفت: براي منصب قضاوت، جز عرب شايستگي ندارد. وي، مردم غير عرب را از بصره و شهرهاي مجاور آن بيرون راند. رانده شدگان، فرياد: وامحمدا، وا احمدا سر مي دادند و نمي دانستند به كجا بروند. اين تحقير بدان حد رسيد كه گفتند: نماز را نمي شكند جز: خر يا سگ و يا يكي از موالي. معاويه وقتي با فزوني تعداد (موالي) رو به رو شد تصميم گرفت گروهي از آنان را بكشد، ولي احنف او را از اين كار بازداشت. مردي از (موالي) با دختري از عربهاي (بني سليم) ازدواج كرد. محمد بن بشير خارجي بي درنگ راهي مدينه شد و نزد هشام بن اسماعيل، حاكم اين شهر، شكايت برد. والي پيكي نزد آن (مولي) فرستاد و همسرش را از وي جدا كرد. علاوه بر آن، دويست تازيانه به وي زد و موي سر، ريش و ابرويش را تراشيد.... حتي پسراني از خليفه كه مادر غير عرب داشتند از دستيابي به خلافت محروم بودند. [47] چنين برخوردهاي جاهلي و ستمگرانه، عليه اين گروه از امت اسلامي از سوي حكمرانان اموي طبيعي بود كه خشم آنان را عليه حكومت برانگيزد و تمامي توان و امكاناتشان را در مسير مبارزه و سرنگوني آن بكار گيرد.

فشارهاي سياسي و اقتصادي بر مردم

حاكمان اموي جز سلطنت طلبي و سلطه جويي بر مردم به چيزي نمي انديشيدند. آنان براي دستيابي به سلطنت و حفظ آن، سخت ترين و شكننده ترين فشارهاي سياسي و اقتصادي را بر مردم مسلمان وارد مي كردند. آنان در بعد سياسي، هر گونه صداي مخالفت و اعتراض، بويژه از سوي شيعيان و علويان را در سينه ها خفه ساخته، مخالفان را با شگردهاي گوناگون از صحنه مبارزه بيرون مي كردند. امويان در برخورد با مخالفان حكومت خود از هيچ قانون و ضابطه اي پيروي نمي كردند و افراد را به صرف گمان، دستگير نموده، به سخت ترين و وحشيانه ترين روشها كيفر مي دادند. در بعد اقتصادي، به جاي حل مشكلات اقتصادي جامعه و ايجاد امكانات لازم براي رفاه عمومي با بستن مالياتهاي سنگين و كمرشكن بر مردم مسلمان، حتي غير مسلمانان از اهل ذمه، آنان را تحت فشار قرار داده، در مقابل، روز به روز به زرق و برق، اسرافكاريها و عياشيهاي دربار مي افزودند. سياست اقتصادي امويان هم در بعد وضع قوانين و دستورالعملهاي مالياتي ستمگرانه و اجحاف آميز بود و هم در بعد اجرا و جمع آوري مالياتها. حرص و آزمندي امويان در ثروت اندوزي و در تنگنا قرار دادن مردم حدي بود كه آنان به مالياتهاي متداول و كساني كه ماليات بر آنان واجب بود بسنده نمي كردند. عبدالعزيز بن مروان دستور داد رهبانان را كه جزيه بر ايشان واجب نبود سرشماري كنند و از ايشان نيز جزيه بگيرند. [48] آنان، جزيه را - كه اختصاص به غير مسلمانان داشت - به مسلمانان نيز تعميم دادند. گروه زيادي از مردم ذمي در دوران امويان با مطالعه اسلام به اين آيين روي آوردند. بعضي از آنان نيز براي رهايي از پرداخت (جزيه) اسلام را برگزيدند. دولتمردان اموي كه تنها به منافع خود مي انديشيدند نه مصالح اسلام، گرايش ذميان به اسلام را لطمه اي بر اقتصاد دولت دانسته به فكر چاره جويي افتادند و تصميم گرفتند از تمامي كساني كه قبلاً ذمي بوده سپس مسلمان شده اند، جزيه بگيرند. [49] يكي ديگر از شيوه هاي ثروت اندوزي امويان و وارد كردن فشار اقتصادي بر مردم اين بود كه آنان را مجبور كردند علاوه بر مالياتهاي رسمي، سالانه مبلغي تحت عنوان (هداياي نوروزي) به خزانه دولت بپردازند، آن سان كه به پادشاهان ساساني مي پرداختند. بدعتگذار اين سنت ناپسند و ضد اسلامي، معاويه بود. كارگزار وي در عراق تنها از مردم كوفه و اطراف آن پنجاه ميليون درهم از اين نوع ماليات را به زور از مردم گرفت و براي معاويه فرستاد. [50] اين فشارها و اجحافها، زندگي را بر مردم غير قابل تحمل و آنان را وادار به شورش و قيام عليه دستگاه خلافت كرد.

کشمکشهاي درون دستگاه خلافت

حکمرانان اموي بويژه در دوران مروانيان در درون حکومت خود گرفتار اختلافات و کشمکشهايي شدند و حتي گاه بر ضد يکديگر دست به شورش مي زدند. منشاء بيشتر اين کشمکشها علاوه بر قدرت طلبي دولتمردان، اين بود که بعضي خلفاي اموي براي منصب ولايتعهدي، دو نفر را تعيين مي کردند. [51] هنگامي که وليعهد اول به خلافت مي رسيد، به جاي واگذاري خلافت به وليعهد دوم، آن را به ديگري واگذار مي کرد. اين مسئله موجب بروز اختلاف و درگيري بين سران حکومت مي شد و دامنه آن به رده هاي پايين تر نيز سرايت مي کرد. شورش يزيد بن وليد، معروف به (يزيد ناقص) عليه پدرش وليد و قتل وي، [52] و مخالفت مروان بن محمد با يزيد بن وليد [53] از جمله اين کشمکشهاست. نقش اين عامل در سرنگوني حکومت امويان به حدي بود که وقتي از يکي از سران آنان درباره علت سقوط حکومتشان پرسيده شد، گفت: علت اصلي آن، اختلاف و کشمکش ما در ميان خودمان و اجتماع و يکپارچگي مخالفان عليه ما بود. [54] فرصت طلبان و عناصر ناراضي نيز که براي نابودي حکومت ظلم و ستم اموي لحظه شماري مي کردند، هنگامي که مي ديدند خود دولتمردان اموي دست به شورش عليه يکديگر زده اند، با طرف شورشگر همراه شده خليفه را عزل مي کردند. در پي بروز اين عوامل و برخي عوامل ديگر، قيامها و شورشها يکي پس از ديگري بر ضد حکومت اموي شکل گرفت، تا جايي که کنترل اوضاع از دست آنان خارج شد و مروان حمار، آخرين خليفه اموي در برابر انبوه سياه پرچمان خراساني به رهبري ابومسلم، نتوانست مقاومت کند و ناچار به فرار شد و بسوي بصره گريخت و در آنجا به قتل رسيد و بدين ترتيب پرونده حکومت هزار ماهه امويان براي هميشه بسته شد. [55] .

چگونگي به قدرت رسيدن بني عباس

آغازگر حركت عباسيان عليه امويان، ظاهراً علويان بودند، بدين ترتيب كه ابوهاشم، عبدالله بن محمد بن حنفيه كه از چهره هاي برجسته خاندان علوي بود، پس از آنكه متوجه شد هشام بن عبدالملك تصميم به قتل وي گرفته است، هسته مركزي مبلغان و دعوت كنندگان عليه حكومت خودكامه امويان را تشكيل داد و به هنگام مرگ خود، افرادي چون محمد بن علي بن عبدالله بن عباس، معاوية بن عبدالله بن جعفر بن ابي طالب و عبدالله بن حارث بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب را، از وجود آنان و اقدامات پنهاني شان آگاه ساخت. محمد بن علي كه فردي كارآزموده و با هوش بود، پس از مرگ ابوهاشم موفق شد بر مبلغان تسلط يابد و آنان را از گرد معاوية بن عبدالله و فرزندش پراكنده كند و خود را در معرض خلافت قرار دهد. پس از مرگ وي، فرزند بزرگش ابراهيم امام، راه پدر را دنبال كرد و پنهاني مبلغان و دعوت كنندگان بيشتري به نقاط مختلف فرستاد. برادرش سفاح و منصور نيز او را در اين امر ياري مي كردند. ارزيابي آنان از اوضاع اين بود كه انگيزه هاي ديني و اعتقادي مردم و شايسته دانستن خاندان رسالت براي جانشيني پيامبر (ص) و رهبري جامعه اسلامي، اساسي ترين عامل در تحرك و شورش ايشان عليه جنايات و مظالم بني اميه است. گرايش عمومي انقلابيون به اين خاندان با عظمت و برخوردار از محبوبيت و موقعيت اجتماعي و تكيه كردن آنان در مبارزات خود بر شعار (الرضا من آل محمد) و پذيرش زمامداري فردي از اهل بيت رسول خدا (ص) كه مورد رضايت و پسند همگان باشد، مؤيد اين نگرش است. داعيان و مبلغان عباسي، كه به طور پنهان، جريانات را تعقيب مي كردند با استفاده از چنين جو آماده و نيز نسبتي كه با عباس عموي پيامبر (ص) داشتند، به تحريك احساسات مردم به نفع خويش پرداختند. انتخاب خراسان به عنوان مركزيت دعوت بر همين مبنا بود. چون كه تعداد شيعيان و دوستان اهل بيت در حجاز اندك بودند، مردم كوفه و بصره نيز به خاطر پيمان شكنيها و ستمهايي كه بر اهل بيت پيامبر (ص) همچون اميرمؤمنان، امام حسن و امام حسين عليهم السلام روا داشته بودند، مورد اعتماد نبودند. مردم شام و مصر نيز هوادار عثمان و بني اميه بودند؛ بنابراين هيچ جايي بهتر و مناسبتر از خراسان كه مردم آن يكپارچه دوستدار اهل بيت (ع) بودند، نبود. ابراهيم امام، با توجه به ارزيابي ياد شده مبلغان و داعيان خود را به سوي خراسان گسيل داشت و با نوشتن نامه هاي فراوان براي سران و چهره هاي متنفذ اين ديار و به دنبال آن، فرستادن ابو مسلم، زمينه را براي سرنگوني رژيم اموي و روي كار آمدن عباسيان فراهم ساخت. [56]

تلاشها و پيروزيهاي پي در پي ابومسلم در خراسان و ابوسلمه خلال در عراق كه عباسيان آنان را به ترتيب (امير آل محمد) و (وزير آل محمد) لقب داده بودند، [57] موجب شد بني عباس به راحتي بر مسند خلافت تكيه زنند و جانشين امويان گردند.

خلاصه

حکومت هزار ماهه امويان همواره دستخوش فراز و نشيب بوده است. دوران حکومت بيست ساله معاويه از خاندان سفيان و عبدالملك بن مروان از خاندان حکم، در مقايسه با دورانهاي ديگر، دوران اقتدار امويان بشمار مي رود. ولي خلفاي ديگر اين دودمان از نظر سياسي، پيوسته دچار مشکل و مواجه با مخالفتها، قيامها و شورشهاي مردمي بودند. دامنه اين قيامها و شورشها در دوران حکومت مروان حمار، آخرين خليفه اموي به حدي گسترش يافت که اوضاع، از کنترل خليفه بيرون رفت و سرانجام در سال 132 هجري منجر به سقوط حکومت آنان شد. سرنگوني حکومت امويان، معلول عواملي چند بود که مهمترين آنها عبارت است از: 1 - ضديت حکمرانان اموي با اسلام. 2 - تشديد عصبيتهاي قومي. 3 - فشارهاي سياسي و اقتصادي بر مردم. 4 - کشمکشهاي درون دستگاه خلافت. با سقوط امويان، بني عباس بر مسند حکومت تکيه زدند. آغازگر حرکت عباسيان براي به دست گرفتن قدرت، ابوهاشم علوي بود. وي هسته مرکزي مبلغان و داعيان عليه حکومت امويان را تشکيل داد. پس از مرگ وي محمد بن علي بن عبدالله بن عباس رهبري تشکيلات مخفي مبلغان را بر عهده داشت. فرزندان او، ابراهيم امام، سفاح و منصور، راه پدر را دنبال کردند. آنان از اوضاع نابسامان دوران مروان حمار و محبوبيت خاندان پيامبر در ميان مردم بويژه خراسانيان، بيشترين استفاده را کردند و با فرستادن ابومسلم به خراسان و ابوسلمه به عراق و پيروزيهاي پي در پي آنان، توانستند خلافت را قبضه کنند.

امام صادق و تبلیغ و تبیین مسئله امامت

اشاره

امام صادق (ع) با استفاده از اوضاع آشفته و نابسامان دستگاه خلافت در اوائل قرن دوم هجري و اشتغال سردمداران حكومت اموي به سركوبي قيامها و شورشهاي پي درپي مردمي و نيز زمينه هايي كه امام سجاد و امام باقر عليهماالسلام از قبل فراهم كرده بودند، برنامه اصلاحي و نهضت فرهنگي خود را آغاز كرد. پيشواي ششم براي حسن انجام رسالت انقلابي و الهي خود و مصون نگهداشتن آن از دستبرد دشمنان، دو خط مشي كلي اتخاذ كرد: كناره گيري از مناقشات سياسي جاري و بهره گيري از پوشش (تقيه) .

كناره گيري از مناقشات سياسي

امام صادق (ع) در نخستين خط مشي كلي خود از مسائل و كشمكشهاي سياسي جاري ميان امويان و عباسيان و ديگر گروهها كناره گرفت. تلاش انقلابيون در دوران مبارزه اين بود كه آن حضرت را در جلسات خود شركت داده از وجود مبارك و موقعيت ممتازش به نفع خود بهره بگيرند؛ ولي آن حضرت در حد امكان شركت نمي كرد و چنانچه مصلحت را در شركت كردن مي ديد، موضعي برمي گزيد كه ديگران نتوانند از آن سوءاستفاده كنند. امام (ع) در برابر سران عباسي در دوران مبارزه موضع خاصي اتخاذ نكرد و خود را از آنان دور نگهداشت؛ تنها موضعي كه در قبال جريان آنان اتخاذ كرد اين بود كه با علم امامت از يك موضوع غيبي يعني به قدرت رسيدن سفاح و منصور پرده برداشت و با اين اقدام، عواطف و احساسات آنان را به نفع خود برانگيخت و بدين وسيله زمينه فعاليتهاي فرهنگي خود پس از به قدرت رسيدن آنان را فراهم ساخت.

بهره برداري از تاكتيك تقيه

واژه (تقيه) از (وقايه) به معناي سپر گرفته شده و عبارت از تلاش پنهاني و انجام وظيفه در پوشش امري ديگر است. تقيه به عنوان يك ابزار و تاكتيك در زندگي سياسي و مبارزاتي بيشتر امامان عليهم السلام براي اجراي سياستهاي اصولي در شرايط بحراني و نامناسب مورد بهره برداري قرار مي گرفت. بيشتر دوران امامت امام صادق (ع) در جو اختناق و استبداد حكومت اموي و عباسي سپري شد؛ از اين رو، آن حضرت ناچار بود برنامه هاي اصولي و بنيادي سياسي و فرهنگي خود را در پوشش (تقيه) به مرحله اجرا گذارد. اين تاكتيك در آن شرايط حساس سياسي بدان درجه از اهميت بود كه حضرتش آن را كيش خود و پدرانش و برخورداري از آن را نشانه داشتن دين دانسته مي فرمايد: (ان التقية ديني و دين آبائي و لا دين لمن لا تقية له) [58] تقيه، آيين من و پدران من است و آن كس كه تقيه ندارد، دين ندارد. از بعضي احاديث استفاده مي شود كه يكي از علل پا نگرفتن و يا به تأخير افتادن حكومت اسلامي به رهبري امامان (ع) رعايت نكردن اصل (تقيه) و افشاي امر حكومت و امامت از سوي بعضي از شيعيان بوده است. در روايتي امام باقر (ع) به ابوحمزه ثمالي فرمود: خداوند براي اين امر (تشكيل حكومت علوي) سال هفتاد را معين كرده بود؛ چون حسين بن علي (ع) كشته شد، خشم خداوند بر زمينيان شدت يافت؛ بدين جهت آن را تا سال 140 به تأخير انداخت. ما اين موعد را براي شما گفتيم؛ ولي شما آن را افشا كرديد و پرده استتار اين راز را گشوديد؛ از آن پس خداوند براي آن نزد ما زمان و موعدي را معين نكرد. [59] . پيشواي ششم در پرتو (تقيه) موفق شد بر بسياري از اهداف سياسي و فرهنگي خود دست يافته نقشه ها و توطئه هاي دشمن را خنثي كند؛ هر چند اجراي دقيق اين تاكتيك مستلزم آن بود كه اقدامات سياسي و متعرضانه آن حضرت و خصوصيات كمي و كيفي حوادث و كارهاي انجام شده همواره - چه در زمان وقوع حادثه و چه پس از آن - در پس پرده خفا باقي بماند و در نتيجه بخش عمده اي از زندگي سياسي آن گرامي در صفحات تاريخ منعكس نشود. [60] اينك با توجه به اين مقدمه، ابعاد و نمودارهاي مهم و برجسته زندگي سياسي فرهنگي و تربيتي امام صادق (ع) را - ضمن چند درس - تبيين مي كنيم.

تبلیغ و تبیین مسئله امامت

اشاره

برجسته ترين فراز دعوت امامان معصوم از جمله امام صادق (ع) دعوت به امامت و پاسداري از اين سنگر اساسي به عنوان تداوم بخش خط رسالت بوده است. امام صادق (ع) در مقام ايفاي اين رسالت الهي در آن شرايط حساس، خود را در مرحله اي از مبارزه مي ديد كه مي بايست از يكسو، حاكمان زمان خود را نفي كند و از سوي ديگر، خويشتن را به عنوان صاحب حق واقعي ولايت و امامت معرفي نمايد.

مرحله نفي امامت حكمرانان معاصر خود

امام (ع) در اين مرحله به شكلها و شيوه هاي گوناگون، موضع باطل و ضد اسلامي خلفا و كارگزاران آنان راحتي در حضور خود ايشان، گوشزد و با بازداشتن پيروان خود از مساعدت با دولتمردان و مراجعه به محاكم قضايي آنان، مشروعيت دستگاه خلافت را نفي مي كرد. اينك چند نمونه: روزي مگسي چندين بار برچهره منصور، خليفه عباسي نشست. منصور هر چه كرد نتوانست آن را از خود دور كند. سرانجام به ستوه آمد و با ناراحتي از امام صادق (ع) - كه نزد وي بود - پرسيد: خداوند، براي چه منظوري مگس را آفريد؟ امام (ع) بي درنگ فرمود: (ليذل به الجبابرة) : براي آن كه جباران و گردنكشان را خوار كند. [61] در گفتگوي كتبي كه ميان امام صادق (ع) و منصور روي داده است، امام (ع) در پاسخ خليفه عباسي كه از آن حضرت خواسته بود به منظور پند و اندرز دادن وي با او معاشرت كند، فرمود: آن كس كه خواهان دنيا باشد تو را نصيحت نمي كند و هر كس اهل آخرت باشد با تو همنشين و هم صحبت نمي شود. [62] و با اين بيان به اختلاف جوهري ديدگاه خود با منصور به عنوان دو ديدگاه متضاد كه قابل جمع نيستند اشاره كرد و به وي فهماند كه او اهل دنياست نه آخرت؛ در نتيجه دستگاه حكومت وي هيچ سنخيتي با نظام حكوتي اسلام كه به دست پيامبر (ص) بنيان نهاده شده و مروج و مبلغ ارزشهاي معنوي و اخلاقي بود و امت اسلامي را به سوي آخرت و مقام قرب و رضوان الهي سوق مي داد، ندارد. روزي يكي از ياران امام صادق (ع) نظر آن حضرت را درباره همكاري بعضي از شيعيان تهيدست و نيازمند با دولتمردان كه به آنان پيشنهاد كار مي دهند، جويا شد. امام (ع) فرمود: (ما احب اني عقدت لهم عقدةً، او وكيت لهم وكاءاً و ان لي ما بين لابتيها؛ لا و لا مدةً بقلمٍ. ان اعوان الظلمة يوم القيامة في سرادقٍ من نارٍ حتي يحكم الله بين العبادً) [63] من دوست نمي دارم براي آنان (عٍباسيان) گرهي بزنم يا در كيسه اي را ببندم و نه حتي با قلم خطي بكشم، هر چند در برابر آن ما بين دو بخش از سرزمينهاي سنگلاخ اطراف مدينه (كنايه از تمامي سرزمين و شهر مدينه) را به من بدهند. همانا ياري كنندگان ستمگران، روز قيامت در سرا پرده اي از آتش قرار دارند تا زماني كه خداوند ميان همه بندگان داوري كند. پيشواي ششم در پاسخ عمر بن حنظله در ارتباط با مراجعه شيعيان به محاكم دولتي و مراجع قضايي وابسته به حكومت فرمود: (من تحاكم اليهم في حقٍ او باطلٍ فانما تحاكم الي الجبت و الطاغوت المنهي عنه، و ما حكم له به فانما يأخذ سحتاً و ان كان حقه ثابتاً له لانه اخذه بحكم الطاغوت و قد امر الله ان يكفر به) [64] هر كس درباره حق يا باطلي به (محاكم

قضايي) آنان رجوع كند بي گمان به طاغوت - كه از مراجعه به آن نهي شده - رجوع كرده است؛ و هر مالي كه از اين طريق به دست آورده غير مشروع است، هر چند حق خودش باشد؛ زيرا آن را بر اساس حكم طاغوت به دست آورده است. در صورتي كه خداوند فرمان داده به طاغوت كفر بورزند. [65] .

مرحله اثبات امامت خويش

امام صادق (ع) در اين مرحله، خود را جانشين پيامبر (ص) پيشواي امت و صاحب اصلي حكومت مطرح مي كرد. اين مرحله از تلاش امام (ع) متناسب با شرايط سياسي جامعه و نيز موقعيت و نياز مخاطبان به شيوه هاي مختلف انجام مي گرفت كه در ذيل به برخي از آنها اشاره مي كنيم. در حضور طاغوت زمان: گزارشهايي از فعاليتهاي امام صادق (ع) به منصور رسيد كه سخت او را عصباني كرد و موجب شد حضرت را به نزد خود جلب كند. سپس به انگيزه تحقير آن حضرت پس از بيان مقدمه اي گفت: مردم بي خرد و نادان حجاز مي پندارند شما علامه و ناموس دهر، حجت خدا، ترجمان حق، معدن دانشهاي پروردگار، ميزان عدل الهي و چراغ پر فروغ او هستيد كه انسان جستجوگر در پرتو آن، از تاريكي به روشنايي راه مي يابد.... آنان درباره شما غلو كرده نسبتهايي به شما مي دهند كه در شما نيست.... امام (ع) در پاسخ ياوه هاي وي فرمود: من شاخه اي از شاخه هاي درخت پر بار رسالت و چلچراغي از چلچراغهاي خاندان نبوتم. من پرورش يافته فرشتگان بزرگوار و مشعلي فروزان از مشعلهاي روشنايي بخش و هدايتگر و برگزيده اي از كلمه باقيه در صلب برگزيدگان هميشه تاريخ تا روز قيامت هستم. امام (ع) در اين بيانات بسيار بلند، نه تنها بر آنچه شيعيان نسبت به آن بزرگواران مي گفتند و بدان اعتقاد داشتند، صحه گذاشت، بلكه به فرازهاي برجسته تر و فضايل و كمالات تازه تري در ارتباط با خود اشاره كرد. منصور، وقتي با اين سخنان كوبنده و جايگاه بلند امام (ع) مواجه شد، ناچار به شكست خود اعتراف كرد و بر اين حقيقت تلخ زبان گشود كه امام (ع) همچون استخواني گلوگيرش شده كه نه تبعيدش امكان پذير است و نه كشتنش. [66] در برابر توده مردم: گوياترين و جالبترين نمونه در اين زمينه، جريان سخنان آن حضرت در روز عرفه در حضور انبوه حاجيان است: (ايها الناس! ان رسول الله كان الامام، ثم كان علي بن ابي طالب، ثم الحسن، ثم الحسين، ثم علي بن الحسين، ثم محمد بن علي، ثم هه) [67] مردم! رسول خدا (ص) امام و پيشواي مردم بود، و پس از او علي بن ابي طالب، سپس [حضرت امام] حسن آنگاه [امام] حسين، سپس [امام] علي بن حسين، و پس از آن [امام] باقر و آنگاه من پيشوا هستم؛ مسائلتان را از من بپرسيد. امام (ع) - به گفته عمرو بن ابي مقدام - راوي حديث - اين پيام را سه بار تكرار كرد؛ سپس به سه جهت ديگر نيز رو كرد و در هر سمت، سه بار آن را تكرار نمود؛ بگونه اي كه در مجموع دوازده بار بيان فرمود، و با اين صراحت، پيام امامت را با فريادي رسا به گوش مسلماناني كه از سراسر بلاد اسلامي در

مراسم حج شركت كرده بودند رساند. چند نكته 1 - امام صادق (ع) در اين پيام رساني مهم همراه نام خود نام پيامبر (ص) و امامان و جانشينان آن حضرت را نيز برد و بدين وسيله، سلسله امامت امامان و رسالت پيامبر (ص) را بگونه اي متصل و تفكيك ناپذير از يكديگر مطرح كرد و آن را از بي سابقه و بي ريشه بودن بيرون آورد. 2 - پيشواي ششم براي ابلاغ پيام امامت، ايام و مراسم حج را كه نمايندگان طبيعي مردم از سراسر بلاد اسلامي در مكه گرد آمده بودند، انتخاب كرد؛ آن هم روز عرفه در صحراي محدود عرفات كه تمامي حاجيان به صورت متراكم براي وقوف در اين سرزمين جمع اند. يك كلمه حرف بجا در چنين محيطي مي توانست كار گسترده ترين شبكه ارتباط جمعي را در آن زمان انجام دهد. 3 - تكرار پيام در چهار جهت و در هر جهت سه بار، بيانگر اهتمام حضرت صادق (ع) به موضوع پيام است. امام (ع) در چگونگي القاي پيام امامت و تكرار آن، عنايت داشته تا مردم آن را در حد يك رخداد عادي تلقي نكنند. در برابر افراد: بخش اعظم فعاليتهاي امام صادق (ع) در ارتباط با امامت را، تلاشها و برخوردهاي خصوصي آن حضرت با افراد تشكيل مي داد. اين افراد يا واسطه ابلاغ پيام امامت بودند و يا خود در خصوص مسئله امامت مسئله دار بودند و حضرت، آنان را به حق رهنمون مي ساخت. در ذيل براي هر بخشي، يك نمونه ذكر مي كنيم. ابوالصباح كناني مي گويد: امام صادق (ع) فرمود: (نحن قوم فرض الله عزوجل طاعتنا، لنا الانفال و لنا صفو المال...) [68] ما (امامان) قومي هستيم كه خداوند بزرگ، اطاعت ما را بر همگان واجب كرده است؛ (انفال) و (صفوالمال) از آن ماست. (انفال) و (صفوالمال) درزمان رسول خدا (ص) از آنان حضرت است. و پس از درگذشت آن گرامي در اختيار جانشينان او قرار مي گيرد. امام صادق (ع) با اين بيان، خود را جانشين پيامبر (ص) و حاكم فعلي جامعه اسلامي معرفي كرد كه اين اموال بايد به وي سپرده شود وزير نظر او به مصرف برسد. سيد بن محمد حميري مي گويد: من عقيده (غلات) را داشتم و در مسئله امامت بر مذهب كيسانيه و معتقد به امامت محمد بن حنفيه و غيبت او بودم و بدينسان سالها در گمراهي بسر مي بردم تا آنكه خداوند به وسيله جعفر بن محمد صادق (ع) بر من منت نهاد و به دست او مرا از آتش دوزخ رهايي بخشيد و به راه راست هدايت كرد. من با دلائل زيادي كه از او مشاهده كردم، دانستم كه وي حجت خدا بر من و بر تمامي مردم زمانش مي باشد و او پيشوايي است كه خداوند اطاعت و پيروي او را بر همگان واجب كرده است. [69] .

خلاصه

امام صادق (ع) از اوضاع آشفته دستگاه خلافت اموي استفاده و برنامه اصلاحي و نهضت فرهنگي خود را آغاز كرد. آن حضرت براي حسن انجام رسالت الهي خود دو خط مشي كلي اتخاذ كرد: كناره گيري از مناقشات سياسي و بهره گيري از پوشش تقيه. برجسته ترين فراز دعوت امام صادق (ع) دعوت به امامت و پاسداري از آن بود. اين مرحله از مبارزه امام (ع) دو بعد داشت: 1 - بعد نفي امامت حكمرانان معاصر خود: امام (ع) در اين راستا به شيوه هاي گوناگون، موضع باطل و ضد اسلامي خلفا و كارگزاران آنان را گوشزد و با بازداشتن پيروان خود از مساعدت ايشان و مراجعه به محاكم قضايي آنان، مشروعيت دستگاه خلافت را نفي مي كرد. 2 - بعد اثبات امامت خود: پيشواي صادق (ع) در اين بعد، خود را جانشين پيامبر (ص) پيشواي امت و صاحب اصلي حكومت مي دانست. اين بعد از تلاش امام (ع) متناسب با شرايط سياسي جامعه و نيز موقعيت و نياز مخاطبان به شيوه هاي مختلف، انجام مي گرفت. گاهي در حضور خلفا و طاغوتهاي زمان، برخي اوقات در برابر توده مردم و زماني در برابر افراد به طور خصوصي.

دانشگاه بزرگ جعفري و دستاوردهاي آن

اشاره

تأسيس دانشگاه بزرگ جعفري و ايجاد و گسترش رشته هاي مختلف علوم اسلامي و طبيعي در آن و نيز تربيت گروه زيادي از افراد مستعد، از مهمترين و بنيادي ترين فعاليتهاي علمي، فرهنگي و تربيتي امام صادق (ع) به شمار مي رود.

عوامل زمینه ساز دانشگاه جعفري

اشاره

عوامل گوناگوني در پيدايش و گسترش دانشگاه بزرگ جعفري نقش داشتند كه در ذيل به مهمترين آنها اشاره مي كنيم.

تلاشهاي طاقت فرساي پيشواي چهارم و پنجم در آن شرايط سخت، زمينه را براي تشكيل حوزه علمي و تربيتي امام صادق (ع) فراهم ساخت. امام سجاد (ع) در دوران امامت خود با كوشش و تلاش مستمر، در كنار فعاليت ايدئولوژيك و مبارزه با تحريف و تغييري كه به وسيله حاكمان اموي در خطوط اصلي ايدئولوژي اسلامي پديد آمده بود، كار بنيادي و دراز مدت خود را براي ايجاد تحول فرهنگي در جامعه اسلامي آغاز كرد و موفق شد بذر تحرك و سازندگي را در جامعه ايستا و منحطي كه مردم آن، ساليان درازي بر اثر محروم بودن از هدايت و رهنمودهاي امامان معصوم در مرداب انديشه هاي خرافي و جاهلي غرق شده و از اسلام اصيل فاصله گرفته بودند، بكارد و از آنان انسانهايي بسازد كه بتوانند بار سنگين رستاخيز دوباره اسلام را بر دوش بگيرند و تحولي همانند تحولي كه رسول خدا (ص) در متن جامعه جاهلي پديد آورد، پديد آورند. عناصر اصلي اين انقلاب فرهنگي پس از واقعه عاشورا، به دست امام سجاد (ع) پرورده شد. رمز عدم برخورد حاد و تند آن حضرت با خلفاي زمان خود همين است. چرا كه اتخاذ سياست حاد در آن شرايط، موجب مي شد آن حضرت پيش از آن كه موفق به انجام رسالت زيربنايي خود شود، به شهادت برسد. امام باقر (ع) برنامه بنيادي و فعاليتهاي آرام پدر بزرگوارش را در شعاعي گسترده تر پي گرفت؛ در نتيجه، زمينه براي گرايش افراد بيشتر به دستگاه امامت فراهم شد؛ چندان كه وقتي آن گرامي وارد مسجد پيامبر (ص) مي شد گروه زيادي از شيعيان گرد او را گرفته از مسائل مختلف فقهي مي پرسيدند. بدين ترتيب، نهالي كه در سرزمين كربلا به دست حسين بن علي (ع) كاشته و با خون آبياري شد در دوران 53 ساله امامت امام سجاد و امام باقر عليهماالسلام به برگ و بار نشست؛ هر چند هنوز عامه مردم بر اثر تباهسازيها و ويرانگريهاي سردمداران اموي از جبهه امامت دور بودند.

آزادي نشر انديشه هاي گوناگون

در قرن نخست هجري - بويژه نيمه اول آن - در داخل كشور اسلامي، در مقابل جبهه امامت يك جبهه بيشتر وجود نداشت و آن جبهه خلافت بود. ساير جبهه هاي فكري و سياسي اگر هم به وجود آمده بودند اسم و رسم و تابلويي نداشتند. اما به تدريج، با گذشت زمان و فتح سرزمينهاي جديد و آشنايي مسلمانان با مكتبها و مرامهاي گوناگون، جبهه هاي ديگري نيز نمودار شد. پيدايش و گسترش انديشه هاي مختلف فكري بويژه تفكر مادي و شبه الحادي كه به طور دائم سعي در ايجاد شبهه و ابهام در معارف و عقايد اسلامي داشتند و تلاشهاي خود را در جهت خدشه دار كردن چهره اسلام و متزلزل ساختن مباني اعتقادي مسلمانان، متمركز كرده بودند، و نيز فعاليتهاي روز افزون دستگاه خلافت در بكارگيري و اجير كردن عالمان بي دين كه اسلام و احكام آن را به اقتضاي سياست ملكداري حاكمان غاصب، تبيين و تفسير مي كردند، همه از عواملي بود كه امام صادق (ع) را به نهضتي فرهنگي و جهادي علمي وادار كرد.

اختلافات و کشمکشهاي دولتمردان بر سر قدرت

موج ناآرامي و قيامها و شورشهاي مردمي عليه سياستهاي امويان که پس از شهادت زيد بن علي و فرزندش - يحيي رو به فزوني نهاده بود و نيز منازعات و کشمکشهاي دولتمردان بر سر قدرت، از مسائلي بود که آنان را به خود مشغول ساخته حکومت و دولتشان را به ناتواني و آشفتگي کشانده بود، و زمينه ساز جهاد علمي و فرهنگي پيشواي ششم گشت.

دستاوردهاي دانشگاه جعفري

اشاره

دانشگاه بزرگي که به دست پيشواي مذهب شيعه بنياد نهاده شد برکات و دستاوردهاي ارزشمندي داشت که در ضمن سه درس به مهمترين آنها اشاره مي کنيم.

تربيت گروه زيادي از افراد مستعد

از جمله بركات و دستاوردهاي مهم دانشگاه جعفري، پرورش تعداد زيادي از افراد حق طلب و دانشجو در رشته هاي مختلف علمي بود كه وجود بسياري از آنان مايه افتخار و سربلندي جهان اسلام بويژه جامعه تشيع مي باشد. دانشجويان دانشگاه جعفري در زمينه مسائل تربيتي و خودسازي و پيمودن مراحل رشد و كمالات نفساني و نيز فراگيري علوم مختلف از محضر امام صادق (ع) و انتقال آنها به ديگران؛ همچنين مبارزه با خطوط و جريانهاي فكري و سياسي انحرافي و پاسداري از حريم امامت و اصول و ارزشهاي آن گامهاي بلندي برداشتند. برخي از آنان آنچنان منزلتي پيدا كردند كه نه تنها در آن زمان مشعلدار علم و هدايت بودند، بلكه نظرات و ديدگاههاي علمي آنان هم اكنون نيز مورد توجه مراكز بزرگ علمي و دانشگاهي جهان است و به عنوان پايه گذاران دانش جديد شناخته مي شوند. مورخان و محدثان، تعداد پرورش يافتگان مكتب جعفري و راويان احاديث امام صادق (ع) را بالغ بر چهار هزار نفر ذكر كرده اند [70] كه از نقاط مختلف مثل خراسان، بغداد، مصر، دمشق، حمص، حضرموت، كوفه و... روي به مدينه آورده و در محضر پيشواي ششم علم مي آموختند. براساس نوشته مورخان، بيشترين رقم شاگردان آن حضرت را مردم حجاز و عراق و كمترين رقم را مردم شام تشكيل مي داد. علت اساسي آن را بايد سابقه فكري و فرهنگي اين دو نقطه دانست. مردم مدينه و كوفه - كه دو مركز مهم حكومت و نشر و گسترش - اسلام و تشيع بشمار مي رفتند - آمادگي بيشتري براي گرايش به اهل بيت و پذيرش حقيقت داشتند؛ در مقابل، مردم شام در طول ساليان دراز توسط حكمرانان اموي از اسلام و معارف آن دور نگهداشته شده بودند؛ از اين رو، در اين ناحيه بيش از ده نفر، افتخار شاگردي پيشواي ششم و كسب فيض از محضر مبارك آن حضرت را پيدا نكردند. [71] تشكيل حوزه گسترده علمي و تربيت جمع زيادي از دانشمندان، محدثان، فقيهان و صاحبنظران در رشته هاي مختلف علمي با آن همه محدوديتها و فشارهاي سياسي كه از سوي دستگاه خلافت نسبت به پيشواي ششم اعمال مي شد، از بزرگترين خدمات آن حضرت در آن شرايط بشمار مي رود. البته ميزان كسب فيض و بهره گيري افراد از نور دانش امامت و تغذيه آنان از سفره گسترده پيشواي امت متفاوت بود و هر كسي به مقدار ظرفيت، لياقت و آمادگي خود از آن استفاده مي كرد. تعدادي از شاگردان امام (ع) از محضر وي تنها بهره علمي بردند، بدون آنكه جانشان را با آب حياتبخش دانش - فراگرفته، شستشو دهند. ابوحنيفه، مالك بن انس، سفيان ثوري، سفيان بن عيينه و

دهها نفر ديگر از علماي عامه جزو اين گروه بودند. برخي ديگر آمادگي بيشتري داشتند و به موازات بهره هاي علمي و نقل روايت از امام (ع) در بعد اعتقادي و تربيتي نيز پيشرفتهايي نموده فكر و جان خود را از سرچشمه زلال امامت سيراب كردند و در آن شرايط حساس فرهنگي و سياسي، راه حق و رشد و كمال را پيموده وجود خويش را از انحراف و لغزش پاس داشتند. بيشتر دانشجويان مكتب جعفري را اين گروه تشكيل مي دادند. گروه سوم افرادي بودند كه از محضر امام (ع) بيشترين استفاده را برده در بعد علمي و عملي پيشرفتهاي شگرف و تحسين برانگيزي داشتند. آنان در زمينه علمي به چنان توانمندي دست يافتند كه امام (ع)، بخشي از فعاليتهاي علمي و مناظرات و مبارزات فرهنگي خود با سران گروههاي مخالف را به ايشان واگذار مي كرد. [72] و با اعتماد و اطمينان خاطر از آنان مي خواست كه بر كرسي فتوا تكيه زنند و به مسائل و مراجعات ديني مردم پاسخ گويند. [73] در بعد اعتقادي، معنوي و تربيتي نيز به حدي از رشد و كمال رسيده بودند كه امام (ع) آنان را امين بر حلال و حرام خدا و وجودشان را مايه آبرو و زينت دين و برپا دارنده عدل و داد و راستي مي دانست. [74] اين گروه با بحثها و مناظره هاي علمي و اعتقادي فراواني كه با گروههاي مختلف فكري داشته و نيز نوشته ها و تأليفات ارزشمندي كه در موضوعات گوناگون فقهي، تفسيري، كلامي، اخلاقي و... از خود برجاي گذاشتند، حريم امامت را پاس داشتند و بزرگترين خدمت را به مكتب جعفري ارائه نمودند. تنها در فقه حدود چهار صد كتاب و رساله از چهار صد نفر از اين گروه زبده و ممتاز از دانشجويان مكتب جعفري نگاشته شد كه در اصطلاح فقها به (اصول اربعمأة) يعني (اصول چهارصد گانه) معروف است كه بعدها با كوشش فقهاي گرانقدري مثل ثقة الاسلام كليني، شيخ طوسي و شيخ صدوق در كتابهاي ارزشمند: (كافي)، (استبصار)، (تهذيب) و (من لا يحضره الفقيه) گرد آمد و محتواي اين كتابها را تشكيل داد. شاگردان ممتاز دانشگاه جعفري علاوه بر مهارتها و بايستگيهاي عمومي هر كدام در رشته خاصي از دانش - روز، مهارت و تخصص داشتند؛ به عنوان نمونه: حمران بن اعين در دانش قرائت قرآن؛ ابان بن تغلب در ادبيات عرب؛ زراره، محمد بن مسلم و... در فقه و حديث؛ مؤمن طاق در دانش كلام و تفسير قرآن؛ هشام بن حكم و هشام بن سالم در كلام و عقايد؛ جابر بن حيان در علوم طبيعي و.... در خاتمه اين بحث به سخناني از امام صادق (ع) درباره اين گروه از اصحاب خود تبرك مي جوييم تا قدر و منزلت علمي و جايگاه بلند معنوي آنان در ميان ديگر دانشجويان مكتب جعفري روشنتر شود. 1 - درباره زراره، محمد بن مسلم، بريد بن معاويه و ليث بختري: (اوتاد روي زمين و سرشناسان دين چهار نفرند: محمد بن مسلم، بريد بن معاويه، ليث بن بختري مرادي و زرارة بن

اعين.) [75] و نيز فرمود: (ياران پدرم؛ زرارة بن اعين، محمد بن مسلم، ليث مرادي و بريد عجلي، مرده و زنده شان مايه آبرو و زينت (ما و دين) بوده اند. اينان برپا دارنده عدل و داد و صدق و راستي و از پيشروان و مقربانند.) [76] . 2 - درباره ابان بن تغلب، زماني كه خبر رحلتش را دريافت كرد: (به خدا سوگند، مرگ ابان دل مرا به درد آورد.) 3 - در شأن داوود بن كثير رقي: (داوود نزد ما به منزله مقداد است براي رسول خدا (ص) .) [77] . 4 - در مرتبت عبدالله بن ابي يعفور پس از درگذشت وي: (... او به رحمت حق پيوست، در حالي كه به عهد و پيمان خويش با خدا، پيامبر و امام زمانش وفا كرد. وي از دنيا رفت در حالي كه آثار پسنديده اي از خود بر جاي گذاشت؛ كوششهايش قابل ستايش، لغزشهايش بخشوده و خود مشمول لطف و رحمت خداي خويش قرار گرفت. خدا و رسول او و پيشوايش از او خشنود بودند. سوگند به خويشاوندي ام با رسول خدا (ص)، در زمان ما كسي مطيع تر از او در برابر خدا، پيامبر و امامش نبود. او پيوسته چنين بود تا خدا به رحمت خود او را قبض روح كرد و به بهشت منتقل ساخت و در آنجا او را همنشين رسول خدا و اميرمؤمنان قرار داد...) [78] . 5 - درباره هشام بن حكم: (هشام، خواهان و جوينده حق ما، پيشگام در (عمل به) سخن ما، تأييد كننده صداقت ما و به خاك مالنده دماغ باطل و دشمنان ماست.هر كس از او پيروي كند و پاي جاي پاي او بگذارد، از ما پيروي كرده و هر كه با وي به مخالفت برخيزد و منكر او شود، در حقيقت به دشمني ما برخاسته و منكر ما شده است.) [79] .

خلاصه

از جمله فعاليتهاي مهم علمي - فرهنگي امام صادق (ع) تأسيس دانشگاه بزرگ جعفري است. عوامل گوناگوني در پيدايش و گسترش اين دانشگاه نقش داشتند كه مهمترين آنها عبارت بود از: 1 - تلاشهاي دو امام پيش ازآن حضرت: امام سجاد و امام باقر عليهماالسلام. 2 - آزادي نشر انديشه هاي گوناگون در دوران امامت آن حضرت. 3 - اختلاف و كشمكشهاي دولتمردان بر سر قدرت. دانشگاه جعفري دستاوردهاي ارزشمندي داشت كه تربيت گروه زيادي از افراد مستعد در رشته هاي مختلف علمي از جمله آنهاست. دانشجويان مكتب جعفري كه تعدادشان بالغ بر چهار هزار نفر مي شد در رشد و تعالي معنوي و يافته هاي علمي و نيز مبارزه با مسلكهاي فكري و سياسي منحرف و پاسداري از مكتب تشيع، گامهاي ارزنده اي برداشته و منشاء خدمات ارزشمندي شدند. ميزان بهره گيري شاگردان از محضر امام صادق (ص) بستگي به مقدار آمادگي روحي و ظرفيت ايشان داشت. بعضي مثل ابوحنيفه، مالك بن انس و ديگر علماي عامه از محضر امام تنها بهره علمي بردند. برخي ديگر كه اكثريت را تشكيل مي دادند، بهره هاي معنوي و تربيتي را نيز شامل حال خود كردند. گروه سوم افرادي بودند كه علاوه بر اين مراحل، در شمار خواص ياران آن حضرت قرار گرفتند و از اركان تشيع و استوانه هاي علمي و رفتاري مكتب جعفري بشمار مي آيند. اينان با زبان و قلمشان جبهه حق را ياري كردند و با آثار ارزشمند خويش، ميراث گرانبهايي در زمينه مسائل اعتقادي و عملي اسلام از خود بر جاي گذاشتند.امام صادق (ع) در سخنان خود همواره از آنان و خدمات ارزنده شان تجليل مي كرد.

دانشگاه بزرگ جعفري و دستاوردهاي آن

تبيين فقه و تفسير قرآن به روش خاص شيعه اي

اشاره

از برکات ارزشمند و دستاوردهاي مهم دانشگاه بزرگ جعفري تبيين فقه اسلامي به روش ناب محمدي و تفسير قرآن کريم به روال مکتب اهل بيت عليهم السلام است. در ذيل در حد گنجايش درس به تبيين نقش امام صادق (ع) در دو موضوع ياد شده مي پردازيم.

براي آنكه نقش امام صادق (ع) در ايفاي اين رسالت بزرگ و بنيادين بهتر روشن شود لازم است مقدمه اي را ياد آور شويم و آن اينكه: اساسي ترين تفاوت ميان دستگاه خلافت اسلامي با ديگر تشكيلات حكومتي اين است كه دستگاه خلافت در اسلام يك تشكيلات سياسي صرفاً نيست؛ بلكه يك تشكيلات سياسي - مذهبي است. عنوان و لقب (خليفه) براي حاكم اسلامي نشان دهنده اين حقيقت است كه وي بيش از آنكه يك رهبر سياسي باشد جانشين پيامبر (ص) است، و پيامبر (ص) ، هم آورنده دين، پيشواي مذهب و آموزگار اخلاق است و هم حاكم و رهبر سياسي؛ بنابراين (خليفه) در اسلام، بجز سياست، متكفل امور ديني مردم و پيشواي مذهبي آنان نيز هست. اين حقيقت مسلم، موجب آن شد كه پس از نخستين سلسله خلفاي اسلامي، زمامداران بعدي كه از آگاهيهاي ديني، بسيار كم نصيب و گاه بكلي بي بهره بودند، در صدد برآيند كه اين كمبود را به وسيله رجال ديني وابسته به خود تأمين كنند و با الحاق فقهاي مزدور به دستگاه حكومت خويش اين دستگاه را باز هم تركيبي از دين و سياست سازند. فايده مهم ديگري كه وجود عناصر شريعت مآب در دستگاه حكومت داشت، آن بود كه اينان طبق ميل و فرمان زمامدار ستم پيشه و مستبد، به آساني مي توانستند احكام دين را به اقتضاي مصالح حكومتي تغيير دهند و در پوششي از استنباط و اجتهاد كه براي مردم عادي قابل تشخيص نبود، حكم خداي را به خاطر خدايگان دگرگون سازند. تغيير احكام الهي به نفع مصالح حكومتي و با تكيه بر رأي و اجتهاد، باب خطر ناكي بود كه پس از رحلت رسول خدا توسط خلفاي بناحق، بر روي فقه اسلامي گشوده شد و از مسير آن، بسياري از نظريات و فتاواي حكومتي تحت عنوان احكام الهي عبور كرد. تفاوتي كه بين خلفاي نخستين و بعديها وجود دارد اين است كه پيشينيان، خود اين كار را مي كردند ولي خلفاي بعدي توسط عالمان و فقيهان مزدور و وابسته به حكومت. محدثان و مورخان اسلامي نمونه هاي زيادي از جعل حديث را كه غالباً دست قدرتهاي سياسي در آن نمايان است، ذكر كرده اند. [80] اين كار كه تا اواخر قرن اول هجري بيشتر شكل روايت و حديث داشت، كم كم شكل فتوا نيز يافت و در اواخر دوران بني اميه و اوائل حكومت بني عباس فقهاي بسياري پديد آمدند كه با استفاده از شيوه هاي بدعت آميز همچون قياس [81] و استحسان [82] ، احكام اسلامي را طبق نظر خود كه همان نظر قدرتمندان حاكم بود صادر مي كردند. [83] . مدينه و كوفه دو پايگاه فقاهت: در دوران امام صادق (ع) مدينه و كوفه دو مركز مهم فقاهت به شمار مي رفتند. در اين ميان

مدينه به عنوان پايگاه علم و مركز تجمع اصحاب پيامبر (ص) و خاندان آن حضرت و نيز تابعين، از جايگاه ممتازي برخوردار بود و مردم از سرتاسر بلاد اسلامي براي فراگيري مسائل روزمره و مورد ابتلاي خود بدان جا مراجعه مي كردند و از فقها كسب تكليف مي نمودند. آنان نيز طبق فتوا و رأي خود، مسائل را پاسخ مي دادند. تفاوت مهم و اساسي كه بين فقهاي حجاز و عراق وجود داشت اين بود كه فقهاي حجاز همچون مالك، شافعي و احمد حنبل در فتواهاي خود بيشتر بر احاديث تكيه مي كردند، از اين رو، (اصحاب حديث) ناميده شدند؛ ولي فقهاي عراق مثل ابوحنيفه، ابويوسف قاضي، محمد بن حسن شيباني و...، مبناي فتواهاي خود را قياس و استحسان قرار داده بودند؛ از اين رو به (اصحاب رأي) معروف شدند. و بدين ترتيب دو جناح عمده فقهي در جامعه اسلامي پديد آمد. اختلاف و كشمكش بين اين دو جناح به حدي شديد بود كه هر يك، ديگري را متهم به بي ديني و كفر مي كرد. دستگاه حكومت نيز به اقتضاي مصالح خود، همواره بر اين اختلافات دامن مي زد و هر زمان، از جناحي جانبداري مي كرد. البته هر يك از دو جناح ياد شده در ميان خود به تعداد نفرات صاحبنظر در مسائل فقهي، دچار اختلاف و پراكندگي بودند. هر فرد براي خود، مكتب و مسلك خاصي داشت. جهت گيري عمومي مسلكهاي فقهي موجود، وابسته بودن همه آنها به دستگاههاي حكومتهاي غاصب زمان خود و ضديت با مكتب فقهي اهل بيت بود. اين فقيهان در موارد بسياري حقيقت را فداي مصلحت دستگاه خلافت ساخته و در برابر بهاي ناچيزي حكم خدا را تحريف و دگرگون مي كردند. امام صادق (ع) و تبيين و گسترش فقه ناب: در مقابل جريان فقهي وابسته ياد شده، مسلك اصيل و امين ديگري به مرجعيت الهي امام صادق (ع) در جريان بود كه به هيچ تشكيلات سياسي وابسته نبود و هيچ مصلحتي را بر مصلحت تبيين درست و خداپسندانه احكام الهي مقدم نمي داشت وبه طور قهري، در هر قدم، رويا روي دستگاه حكومت و فقاهت مزدورش قرار مي گرفت، از اين رو، در بيشتر اوقات، شكل پنهاني و غير رسمي داشت. امام صادق (ع) با تلاشي پي گير، فقه اسلام ناب را به صورتي منظم و منسجم درآورد و براي آن اصول و مبانيي قرار داد كه منبع و مبناي بسياري از قوانين و فروعات فقهي گرديد. هم اكنون بيش از يكصد و پنجاه قاعده مهم فقهي و اصولي وجود دارد كه مورد استناد فقهاي بزرگوار شيعه در ابواب و كتابهاي مختلف فقهي و اصولي قرار مي گيرد و هزاران مسئله و فرع فقهي از آنها استخراج مي شود. بيشتر اين قواعد به وسيله امام صادق (ع) عرضه شده است. [84] او خود در اين زمينه مي فرمايد: (انما علينا ان نلقي اليكم الاصول و عليكم ان تفرعوا) [85] وظيفه ما القا و عرضه اصول و قواعد كلي براي شماست؛ ولي تفريع (تطبيق آنها بر موارد و مصاديق و استخراج فروع و

احکام جزئي از آنها) به عهده شما خواهد بود. بر اثر مجاهدتهاي امام صادق (ع) در تبيين اسلام ناب و گسترش فقه شيعه، مذهب شيعه را (مذهب جعفري) و فقه آن را (فقه جعفري) مي نامند. فعاليتهاي امام (ع) در اين زمينه دو بعد داشت: نخست بيان حقيقت فقه اسلامي در ابواب مختلف عبادات و معاملات و پاسخ به نيازها، پرسشها و مراجعات امت اسلامي به عنوان تنها مرجع صلاحيتدار و مورد اعتماد مردم. ديگر، موضعگيري عليه دستگاه خلافت و فقيهان وابسته به آن. بنابراين (فقه جعفري) در برابر فقه ديگر فقيهان رسمي روزگار امام (ع)، فقط يك اختلاف عقيده ساده نبود، بلکه در عين حال، دو مضمون متعرضانه را نيز با خود حمل مي کرد: نخست، اثبات بي نصيبي دستگاه حکومت از آگاهي ديني و ناتواني آن از اداره امور فکري مردم و در نهايت، عدم صلاحيتش براي تصدي مقام خلافت اسلامي و ديگر مشخص ساختن موارد تحريف در فقه رسمي که ناشي از مصلحت انديشي فقيهان در بيان احکام فقهي و ملاحظه کاري آنان در برابر تحکم و خواست قدرتهاي حاکم بود. امام صادق (ع) با عرضه فقه شيعي و گشودن باب اجتهاد و باز داشتن ياران خود از عمل به (قياس)، (استحسان)، (اخبار غير صحيح) و... عملاً به مبارزه با دستگاه خلافت و فقه حکومتي برخاست و بدين وسيله تمام تشکيلات مذهبي و فقاهت رسمي را - که يك رکن مهم حکومت خلفا به شمار مي آمد - تخطئه کرد و دستگاه حکومت را از بعد مذهبي اش تهي ساخت. پيشواي ششم در کشمکش اين دو جريان سياسي و فقاهتي، مرجعيت الهي خود و لزوم پيروي مردم از خاندان رسالت را چنين بيان مي کند: (نحن قوم فرض الله طاعتنا وانتم تأتمون بمن لا يعذر الناس بجهالته) [86] ما کساني هستيم که خداوند اطاعت ما را (بر همگان) واجب کرده است. در حالي که شما از کساني تبعيت مي کنيد که مردم به ناداني آنها معذور نيستند. امام (ع) در اين بيان، علاوه بر آنکه خود را از سوي خداوند (واجب الاطاعه) معرفي کرده است، به افرادي که بر اثر جهالت، دچار انحراف گشته، رهبري و مرجعيت غير امامان معصوم را پذيرفته اند، هشدار داده که چنين افرادي در پيشگاه الهي معذور نيستند. منصور دوانيقي به نقش اين مبارزه غير مستقيم امام و خطر آن براي حکوت خود توجه داشت، از اين رو، براي جلوگيري از گسترش آن، دست به اقداماتي زد: اولاً، براي فعاليتهاي آموزشي و فقهي امام (ع) محدوديتهايي ايجاد کرد: کرسي درس آن حضرت را تعطيل نمود و دانش پژوهان را از رفت و آمد به منزل آن حضرت باز داشت. تا آنجا که در مسائل ضروري نيز مثل مسائل مربوط به زناشويي، طلاق و امثال اينها که براي مسلمانان پيش مي آمد، دسترسي به آن حضرت بسيار مشکل بود و افراد ناچار بودند بدون آگاهي از حکم شرعي مسئله، از همسر خود کناره بگيرند. [87] ثانياً، فقهاي معروف

حجاز و عراق را در مقر حكومت خود گرد آورد و آنان را به مناظره و مباحثه با پيشواي ششم (ع) تشويق كرد. ابوحنيفه در ميان فقها، در مناظره و جدل فردي بسيار قوي و چيره دست بود. چندانكه بعضي درباره او گفته اند: اگر بگويد اين ديوار از طلاست، توانايي اثبات آن را با دليل قياسي دارد. [88] منصور، وي را براي مناظره با امام صادق (ع) و محكوم كردن آن حضرت به عراق دعوت كرد واز وي خواست مسائل مشكلي آماده كند و در يك جمع عمومي از امام بپرسد تا شايد بدين وسيله بتواند از گسترش روز افزون (فقه جعفري) جلوگيري كند. ابوحنيفه، چهل مسئله مهم و مشكل آماده كرد و از امام (ع) پرسيد. امام (ع) به همه آنها پاسخ گفت، ضمن آنكه در هر مسئله اي نظر و فتواي فقهاي حجاز و عراق را نيز بيان مي كرد. [89] و بدين ترتيب اين توطئه منصور نيز خنثي شد.

قرآن، اصيل ترين و معتبرترين منبعي است كه همه مسلمانان به ريسمان استوار آن چنگ مي زنند و حتي مخالفان اهل بيت براي كنار گذاردن آنان از صحنه سياست پس از رحلت پيامبر (ص)، شعار (حسبنا كتاب الله) را سر دادند و به بهانه مانع شدن احاديث رسول خدا (ص) از توجه مسلمانان به قرآن، اصحاب پيامبر (ص) را از ضبط و تدوين احاديث باز داشتند، [90] غافل از آنكه با اتخاذ چنين سياستي نه تنها خدمتي به قرآن نكرده اند، بلكه بزرگترين ضربه را به اين برترين كتاب آسماني خواهند زد، زيرا (قرآن) بدون (عترت) نمي تواند هدايت كننده، سازنده و راهگشا باشد. اين تفكيك ناپذيري در سفارش مهم رسول اكرم (ص) به امت در واپسين روزهاي حيات پربركت خود نمايان است آنجا كه فرمود: (اني تارك فيكم الثقلين كتاب الله عزوجل و عترتي اهل بيتي، الا و هما الخليفتان من بعدي و لن يفترقا حتي يردا علي الحوض) من دو چيز گرانبها؛ كتاب خدا و عترت و خاندانم را در ميان شما به يادگار مي گذارم؛ آن دو، جانشينان پس از من هستند و از يكديگر جدا نمي شوند تا زماني كه در كنار حوض كوثر بر من وارد شوند. اين سخن نوراني پيامبر (ص) بيانگر اين است كه دانش قرآن نزد عترت پيامبر (ص) است و بدون (عترت) نمي توان به حقيقت و ژرفاي قرآن دست يافت. انگيزه اصلي حكومتمداران غاصب پس از رحلت رسول خدا (ص) از جدايي ميان قرآن و عترت، خدمت به كتاب آسماني نبود، بلكه اين بود كه قرآن را از اهلش و مفسران اصلي اش جدا كنند تا به راحتي بتوانند احكام و دستورهاي آن را با تكيه بر تفسير به رأي مثل قياس، استحسان و... برطبق مصالح و منافع حكومتي و اعتقادي خود تفسير كنند. بنيانگذار جمهوري اسلامي ايران، حضرت امام خميني (قدس سره)، در مقدمه وصيت نامه سياسي - الهي خود در توضيح حديث شريف ياد شده مي فرمايد: مسائل اسف انگيزي كه بايد براي آن خون گريه كرد، پس از شهادت حضرت علي (ع) شروع شد. خودخواهان و طاغوتيان، قرآن كريم را وسيله اي كردند براي حكومتهاي ضد قرآني و مفسران حقيقي قرآن و آشنايان به حقايق را كه سراسر قرآن را از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم دريافت كرده بودند و نداي: (اني تارك فيكم الثقلين) در گوششان بود، با بهانه هاي مختلف و توطئه هاي از پيش تهيه شده آنان را عقب زده و با قرآن در حقيقت، قرآن را كه براي بشريت تا ورود به حوض، بزرگترين دستور زندگاني مادي و معنوي بود، و هست، از صحنه خارج كردند.... امام صادق (ع) در مبارزه با چنين توطئه خطرناكي و قرار دادن قرآن در كنار عترت، به تفسير قرآن به روش اهل بيت (ع) همت گمارد، بگونه اي كه

بخش اعظمي از روايات آن حضرت به تفسير قرآن اختصاص دارد. روايات رسيده از امامان (ع) بويژه از امام باقر و امام صادق (ع) در زمينه تفسير قرآن بقدري زياد است كه بعضي از مفسران، اساس كارشان را در تفسير قرآن بر احاديث قرار داده اند. [91] اگر كسي بخواهد بداند پيشواي ششم (ع) - در مقابل آراء و نظريات مخالفان خاندان پيامبر (ص) - چه نقش ارزنده اي در تفسير قرآن به روال مذهب اهل بيت (ع) داشته، لازم است مروري به تفسير شريف (مجمع البيان) بكند و آراء آن حضرت را با آنچه كه محدثان و مفسران عامه درباره آيه گفته اند مقايسه نمايد. از ميان پرورش يافتگان مكتب جعفري برخي از آنان همچون: حمران بن اعين و ابان بن تغلب در زمينه تفسير و علوم قرآني مهارت خاصي داشته و در اين باره داراي تأليفاتي بودند. در پايان اين بحث، به دو سخن پيشواي ششم (ع) در زمينه آگاهيهاي آن حضرت از علوم قرآني تبرك مي جوييم. 1 - (والله اني لاعلم كتاب الله من اوله الي آخره كانه في كفي فيه خبر السماء و خبر الارض و خبر ما كان و خبر ما هو كائن، قال الله عزوجل: فيه تبيان كل شيئٍ) [92] سوگند به خدا! من دانش قرآن را از آغاز تا انجامش مي دانم. گويي تمام مطالب و علوم آن در مشت من است. در قرآن خبر آسمان، خبر زمين، خبر گذشته و خبر آينده وجود دارد. خداي عزوجل مي فرمايد: در آن بيان هر چيزي هست. 2 - امام (ع) پس از تلاوت آيه 40 از سوره نمل مربوط به آصف بن برخيا كه عالم به بخشي از كتاب بود و به حضرت سليمان گفت: پيش از آنكه چشم بر هم زني آن (تخت بلقيس) را نزد تو خواهم آورد، انگشتان دستش - را گشود و بر سينه اش نهاد و فرمود: به خدا سوگند، تمامي دانشهاي قرآن نزد ماست.

خلاصه

يكي از دستاوردهاي مهم دانشگاه جعفري تبيين فقه اسلامي به روش ناب محمدي است. مقدمتاً بايد دانست كه تفاوت اساسي دستگاه خلافت در اسلام با ديگر دستگاه حكومتي در اين است كه دستگاه خلافت در اسلام يك دستگاه سياسي - مذهبي است؛ از اين رو خليفه علاوه بر سمت رهبري سياسي، متكفل امور ديني و مذهبي مردم نيز هست. با توجه به اين جهت، خلفاي اموي و عباسي كه از اسلام و حقايق آن بيگانه بودند، سعي مي كردند اين كمبود را از طريق جذب رجال ديني وابسته به خود تأمين كنند تا بدان وسيله بتوانند هم مردم را فريب دهند و هم در مواقع لازم، دستورهاي الهي را به اقتضاي مصالح حكومتي خود دگرگون سازند. امام صادق با ايجاد دانشگاه جعفري و تدريس و تبيين فقه به روشي غير از روش عالمان درباري، رو در روي دستگاه خلافت قرار گرفت و بدين وسيله تمام تشكيلات مذهبي و فقاهتي رسمي و رايج را كه در خدمت دربار بودند تخطئه كرد و تهي بودن دستگاه خلافت را از اسلام و فقه اسلامي به اثبات رسانيد. پيشواي ششم براي مبارزه با تز خائنانه (جدايي قرآن از عترت پيامبر) و جلوگيري از تفسير به رأي آيات الهي، به تفسير قرآن به روش اهل بيت عصمت همت گماشت و دانش تفسير را با نظريات بيت رسالت و امامت غني ساخت و در اين رشته از دانش - قرآن افراد زبده اي را تربيت كرد.

احياي حديث

(حديث) به عنوان گفتار معصوم، در فرهنگ اسلام از جايگاه بسيار والايي برخوردار است و پس از قرآن، مهمترين و معتبرترين منبع شريعت مقدس اسلام در اصول، فروع و اخلاقيات بشمار مي رود. و حتي در بسياري از موارد، فهم و درك مراد و مقصود آيات كريمه قرآن؛ بويژه آيات متشابهات آن بدون گفتار معصوم كه به عنوان تفسير آيه القا شده امكان پذير نيست. براساس همين اهميت، رسول اكرم (ص) در دوران حيات خود، به موازات سفارش اصحاب خود به فراگيري، حفظ و كتابت قرآن، ضبط و كتابت سخنان گهربار خود را نيز به آنان توصيه مي كرد. امام باقر (ع) مي فرمايد: رسول خدا (ص) به اميرمؤمنان (ع) فرمود: آنچه را من به تو املا مي كنم بنويس! امام (ع) گفت: اي پيامبر خدا، آيا بر من از فراموشي بيمناكي! فرمود: نه؛ من از خدا خواسته ام كه تو را حفظ كرده دچار فراموشي نكند؛ ليكن سخنان مرا براي شريكانت يادداشت كن. امام فرمود: اي رسول خدا، شريكان من چه كساني هستند؟ فرمود: اماماني كه از نسل تو خواهند بود.... [93] عبدالله بن عمرو مي گويد: من هر آنچه از رسول خدا (ص) مي شنيدم مي نوشتم و در صدد حفظ آن برمي آمدم؛ ليكن قريش مرا از اين كار بازداشته و گفتند: هرچه از پيامبر (ص) مي شنوي مي نويسي، در حالي كه او بشري است كه در حال رضا و خشنودي و خشم وغضب سخن مي گويد!؟ من (پس از شنيدن اين سخن) از نوشتن (سخنان آن حضرت) خودداري كردم و جريان را به رسول خدا (ص) گزارش دادم. پيامبر (ص) فرمود: (آنچه از من مي شنوي) بنويس! سوگند به خدايي كه جانم در دست اوست از آن (اشاره به دهان مباركش) جز حق، بيرون نرفته است. [94] تأكيد رسول خدا (ص) بر حفظ و كتابت سخنان آن بزرگوار توسط اصحاب و اهتمام خاص مسلمانان بر فراگيري و ثبت سيره و سنت نبوي، موجب شد كه حتي جزئي ترين مسائل و حوادث زندگي آن حضرت ثبت شود و سخنان آن گرامي در موضوعات مختلف به يادگار بماند.

سرنوشت حديث پس از رحلت رسول خدا

متأسفانه (حديث) ؛ اين منبع سرشار اسلامي پس از رحلت پيامبر (ص) از سوي گردانندگان دستگاه خلافت، مورد بي مهري قرار گرفت و حتي سوزانده شد. ذهبي نقل مي كند: ابوبكر، احاديث پيامبر (ص) را كه تعداد آنها بالغ بر پانصد عدد مي شد در كتابي جمع آوري كرد، سپس آتشي فراهم آورد و همه آنها را سوزانيد. [95] و نيز نقل مي كند: ابوبكر پس از رحلت پيامبر (ص) مردم را گردآورد و گفت: شما از رسول خدا (ص) احاديثي نقل مي كنيد كه در آنها اختلاف داريد؛ بطور قهري آيندگان بيشتر از شما دچار اختلاف خواهند شد.! از اين رو، از پيامبر (ص) حديثي نقل نكنيد و چنانچه كسي در اين ارتباط از شما پرسيد بگوييد: كتاب خدا ما و شما را كفايت مي كند، حلال آن را حلال و حرام آن را حرام بدانيد. [96] عمر، سياست ابوبكر را با شدت بيشتر و به صورت رسمي و قانوني پي گرفت و در دوران خلافتش از نقل احاديث پيامبر (ص) و نوشتن آن جلوگيري كرد و اگر به حديثي دست مي يافت آن را مي سوزانيد. وي طي بخشنامه اي به همه كارگزارانش از آنان خواست چنانچه حديثي از پيامبر (ص) نزد ايشان است آن را بسوزانند. [97] قاسم بن محمد بن ابي بكر مي گويد: در دوران خلافت عمر، احاديث زياد شد؛ وقتي آنها را نزد وي آوردند، دستور داد همه را بسوزانند. [98] عثمان نيز بر سياست دو خليفه پيشين صحه گذاشت و بر فراز منبر به همگان اعلام كرد: براي هيچ كس روا نيست حديثي را كه در دوران خلافت ابوبكر و عمر نشنيده است نقل كند. [99] اين سياست تا زمان عمر بن عبدالعزيز يعني اواخر قرن نخست هجري دنبال شد و فضاي فرهنگي جامعه اسلامي از عطر روحبخش سخنان رسول خدا (ص) تهي گشت. شعبي مي گويد: دو سال يا يك سال و نيم با فرزند عمر نشستم ولي حتي يك حديث از رسول خدا (ص) از وي نشنيدم. [100] .

انگيزه منع كنندگان

منع كنندگان از نقل و تدوين احاديث پيامبر (ص) براي توجيه سياست خود گاه مسئله بيم اختلاط احاديث با آيات قرآن كريم را مطرح مي كردند و گاه بيم رها كردن قرآن و اشتغال به غير آن را؛ ولي عملكرد و حتي سخنان آنان بيانگر اين است كه انگيزه اصلي آنان از منع نقل و كتابت حديث، صرفاً يك انگيزه سياسي بوده و مرتبط با مسائل حكومتي مي شده است. گردانندگان دستگاه خلافت در قرن نخست هجري كه بسياري از آنان از صحابه بودند و فضائل و برتريهاي اهل بيت پيامبر (ص) و شايستگي آنان براي امر خلافت اسلامي و پيشوايي امت را بطور مكرر از زبان آن حضرت شنيده بودند، بدين نتيجه رسيدند كه پخش اين گونه احاديث در ميان مردم براي حكومت غاصبانه ايشان مشكلات فراواني به وجود خواهد آورد؛ از اين رو، مصلحت حكومت را در اين ديدند كه مجموعه احاديثي كه در اين ارتباط از رسول خدا (ص) در دسترس است از بين ببرند. روايت ذيل، روشنگر اين حقيقت است: خطيب بغدادي از عبدالرحمان بن اسود از پدرش نقل مي كند كه گفت: (علقمه، نوشته اي كه در آن احاديث مربوط به اهل بيت پيامبر (ص) بود از مكه يا يمن (به مدينه) آورد. ما بر عبدالله (بن مسعود) وارد شده نوشته را به وي ارائه داديم. وي به كنيز خود دستور داد طشتي از آب بياورد. گفتم اي ابو عبدالرحمان، به نوشته خوب بنگر زيرا در آن احاديث معتبري وجود دارد؛ ليكن وي احاديث را در درون آب افكند و اين آيه را تلاوت كرد: (نحن نقص عليك احسن القصص بما اوحينا اليك هذا القران) [101] و افزود: قلمها همچون ظرفهايي هستند، آنها را با قرآن پركنيد و به غير قرآن مشغول نسازيد.) [102] علت اصلي تصميم عبدالله بر محو احاديث صحيفه، اشتمال آن بر روايات مربوط به فضائل اهل بيت عليهم السلام بوده است، همان چيزي كه دستگاه خلافت از آن سخت وحشت داشت و در صدد محو آن بود. معاويه اين حقيقت را با صراحت بيشتر بيان كرده و در بخشنامه اي به تمامي كارگزارانش نوشت: من ذمه خود را از كسي كه درباره فضل و برتري ابوتراب (اميرمؤمنان (ع)) و خاندان او حديثي نقل كند بري ساختم. [103] و در پي اعلام اين سياست، دهها نفر از انسانها ي حقگو و دوستدار اهل بيت (ع) از قبيل حجر بن عدي و ياران او، رشيد هجري و ميثم تمار را به جوخه اعدام سپرد.

در مقابل مكتب خلافت، مكتب امامت همواره سعي در نشر احاديث پيامبر (ص) به عنوان ميراثي گرانقدر كه از آن حضرت به يادگار مانده داشت و بر تدوين و كتابت آن براي بهره برداري آيندگان تأكيد مي ورزيد. شرايط سياسي براي اين اقدام در دوران امامت اميرمؤمنان، امام حسن، امام حسين و امام سجاد عليهم السلام - بجز مقطع پنج ساله حكومت ظاهري حضرت علي (ع) - مساعد نبود. امام باقر (ع) در مقطعي از دوران امامت خود فرصت يافت به نشر احاديث پيامبر (ص) بپردازد، ولي بسياري از احاديث آن حضرت به خاطر حاكميت جو اختناق در سينه خواص ماند. جابر بن يزيد جعفي مي گويد: ابوجعفر (ع) نود هزار حديث براي من بيان كرد كه تاكنون براي كسي نقل نكرده و پس از اين نيز نقل نخواهم كرد. [104] امام صادق (ع) تلاشهاي پدربزرگوارش را در اين زمينه تكميل كرد و بخش مهمي از فعاليتهاي خود را به احياي حديث اختصاص داد و بدين ترتيب ميراث ارزشمندي از خود بر جاي گذاشت و فرهنگ غني اسلام را با احاديث خود غناي بيشتري بخشيد و هم اكنون به كمتر مسئله اعتقادي، فقهي و اخلاقي بر مي خوريم كه از امام صادق (ع) حديثي درباره آن وجود نداشته باشد. علامه طباطبايي مي نويسد: احاديثي كه از صادقين، يعني از امام پنجم و ششم مأثور است، از مجموع احاديثي كه از پيغمبر اكرم (ص) و ده امام ديگر ضبط شده است، بيشتر است. [105] براي تأييد اين مطلب كافي است بدانيم كه تنها يكي از شاگردان آن حضرت به نام (ابان بن تغلب) بالغ بر سي هزار حديث از پيشواي ششم نقل كرده است. [106] شاگرد ديگرش؛ (محمد بن مسلم) شانزده هزار حديث از او روايت نموده است. [107] حال اگر اين معني را در نظر بگيريم كه شمار شاگردان و راويان آن حضرت چهار هزار نفر بوده است، مي توانيم چنين نتيجه بگيريم كه شمار احاديث منقول از امام صادق (ع) تا چه حد زياد است. البته بسياري از احاديث پيشواي ششم (ع) يا در سينه هاي خواص ماند و يا در طي قرون از بين رفت؛ با اين حال آنچه به دست ما رسيده، حجم بسياري از كتابهاي معروف حديث، مثل (كافي) (اصول و فروع آن)، (من لا يحضره الفقيه)، (تهذيب الاحكام) و (استبصار) را به خود اختصاص داده است. احاديث امام صادق (ع) از نظر سلسله سند متفاوت است. بسياري از آنها به خود حضرت منتهي مي شود؛ بخشي ديگر از پدرش امام باقر (ع) و يا اجداد بزرگوارش نقل شده است. بخش سوم، احاديثي است كه آن حضرت با واسطه و يا بدون واسطه پدرانش به رسول خدا (ص) منتهي مي كند. در برخي موارد نيز به طور مستقيم از خداوند نقل مي

نمايد. [108] اين اختلاف شايد ناشي از اختلاف فكري شاگردان آن حضرت باشد؛ اهل سنت، احاديث آن حضرت را با ذكر سلسله سند از جعفر بن محمد، از پدرش، از پدرانش، از رسول خدا (ص) نقل مي كردند؛ ولي شيعيان، كه اعتقاد به عصمت امامان و حجيت قول آنان داشتند، نيازي به ذكر سلسله سند نمي ديدند و آنچه از آن حضرت مي شنيدند بدون ذكر سلسله سند آن و با عنوان عن ابي عبدالله (ع) نقل مي كردند. با اين حال امام (ع) تأكيد داشت كه احاديث او همان احاديث رسول خدا (ص) مي باشد: (حديثي حديث ابي، و حديث ابي حديث جدي، و حديث جدي حديث الحسين، و حديث الحسين حديث الحسن، و حديث الحسن حديث اميرالمؤمنين، و حديث اميرالمؤمنين حديث رسول الله (ص)، و حديث رسول الله (ص) قول الله عزوجل) [109] سخن من سخن پدرم است و سخن پدرم سخن جدم مي باشد و سخن جدم سخن (امام) حسين و سخن (امام) حسين سخن (امام) حسن، و سخن (امام) حسن سخن اميرمؤمنان، و سخن اميرمؤمنان سخن رسول خدا (ص) و سخن رسول خدا (ص) كلام خداي بزرگ است. ابوحنفيه مي گويد: من رجال حديث را ديدار كرده و از زبان آنها حديث فرا گرفته ام، ليكن جعفر بن محمد صحفي است. چون اين سخن به گوش امام صادق (ع) رسيد، خنديد و فرمود: (او راست مي گويد، من صحف نياكانم و صحف ابراهيم و موسي را خوانده ام) . [110] . اين بيان امام (ع) نشان مي دهد كه آن حضرت صحفي از پدران خويش به ارث برده و در اختيار داشته است.

خلاصه

از جمله دستاوردهاي مهم دانشگاه جعفري احياي حديث است. حديث، به عنوان گفتار معصوم در فرهنگ اسلام از جايگاه والايي برخوردار است و پس از قرآن مهمترين و معتبرترين منبع فرهنگ اسلام به شمار مي رود. متأسفانه اين منبع سرشار اسلامي پس از رحلت پيامبر (ص) مورد بي مهري دستگاه خلافت قرار گرفت و حتي سوزانده شد. سياست جلوگيري از نقل و تدوين احاديث پيامبر (ص) تا اواخر قرن نخست هجري دنبال شد و با تهي گشتن فضاي فرهنگي جامعه اسلامي از عطر روحبخش احاديث نبوي زيان جبران ناپذيري بر فرهنگ اسلام وارد آمد. انگيزه اصلي منع كنندگان، انگيزه سياسي بود. آنان بخوبي مي دانستند كه پخش احاديث رسول خدا (ص) در فضيلت و شايستگي امامان معصوم براي جانشيني پيامبر (ص) در ميان مردم، براي آنان مشكلات زيادي به بار خواهد آورد. از اين رو براي رفع اين مشكل دست به چنين اقدامي زدند. بخشي مهمي از فعاليتهاي فرهنگي امام باقر و امام صادق (ص) به احياي حديث و نشر آن در ميان مردم اختصاص يافت، و هم اكنون به كمتر موضوع اعتقادي، فقهي و اخلاقي بر مي خوريم كه از امام صادق (ع) حديثي درباره آن نرسيده باشد.امام (ع) بر اين نكته تأكيد مي ورزيد كه احاديث وي، همان احاديث رسول خداست.

امام صادق و مبارزه با مسلكهاي انحرافي

اشاره

در بخش تجزيه و تحليل شرايط فرهنگي دوران امامت پيشواي ششم (ع) يادآور شديم كه اين دوران، دوران تحول فكرها و پيدايش و گسترش فرقه هاي گوناگون اسلامي و غير اسلامي بود. برخي از اين فرقه ها كه سابقه بيشتري داشتند توانسته بودند تا حدي براي خود چارچوبي تنظيم و افرادي را به تشكيلات خود جذب كنند و نيز بيان كرديم: جهت گيري عمومي و كلي تمامي فرقه ها ضديت با فرقه ناجيه شيعه و مكتب امامت بود، از اين رو امام صادق (ع) به عنوان پيشواي امت و پاسدار مكتب اسلام نمي توانست در برابر اين فرقه هاي نوپا و بي اساس بي تفاوت باشد، بلكه ناگزير بود در برابر همه آنها به اقتضاي مصالح اسلام موضع بگيرد و نظر قاطع اسلام را ارائه دهد و به شبهات و اشكالات مطرح شده از سوي آنان پاسخ گويد. مكتبها و مسلكهاي انحرافي موجود در دوران امام صادق (ع) به دو بخش عمده تقسيم مي شدند: اسلامي و غيراسلامي.

اشاره

در دوران امامت امام صادق (ع) فرقه هاي زيادي به نام اسلام، ليكن منحرف از خط امامت و ولايت، پديد آمده و يا رشد كردند و هر كدام عده اي را به سوي خود جذب كردند. مهمترين و مشهورترين اين فرقه ها عبارتنداز:

معتزله

فرقه معتزله در اوائل قرن دوم هجري و در دوران امامت امام باقر (ع) پديد آمد. معبد جهني، غيلان دمشقي و يونس اسواري نخستين كساني بودند كه نسبت افعال انسان را به خداوند انكار كردند و گفتند: انسان در انجام افعال خود توانا و مستقل است و خداوند در افعال بندگانش هيچ نقشي ندارد. [111] . اصحاب و ياران پيامبر (ص) كه هنوز زنده بودند از تفكر غلط آنان بيزاري جسته و به امت اسلامي توصيه مي كردند كه با (قدريه) (كه بعدها معتزله ناميده شدند) رابطه برقرار نكنند، به آنان سلام ندهند، به عيادت بيمارانشان نروند و بر جنازه مرده هايشان نماز نگذارند. [112] پس از كشته شدن معبد، واصل بن عطا كه از موالي ايراني و از شاگردان حسن بصري بود از استاد كناره گرفت و به تبليغ و نشر آراء معبد پرداخت. از آن پس پيروان او به نام (معتزله) معروف شدند. امام صادق (ع) - برغم كشمكشها و اختلافات فكري موجود - موفق شد با تعليمات و راهنماييهاي لازم، پيروان خود را از فرو افتادن در دام جريانات فكري حفظ كند. آن حضرت در گير و دار جدال فكري بين جبريها و قدريها با بيان جمله: (لا جبر و لا تفويض ولكن امر بين امرين) [113] نه جبر درست است و نه تفويض، بلكه امري است ميان آن دو. هر دو تفكر انحرافي (اشاعره) و (معتزله) را كه يكي قائل به جبر و ديگري قائل به تفويض بود، نفي كرد و با اين رهنمود، پيروان خود را از آشفتگي و حيرت و فرو افتادن در دام هر يك رهايي بخشيد.

مرجئه

فرقه مرجئه پس از شهادت اميرمؤمنان (ع) پديد آمد. اين گروه در ابتدا با انگيزه اي سياسي به وجود آمد و امويان در پديد آوردن آن نقش مؤثري داشتند. آنان ايمان را تنها اعتقاد قلبي مي دانستند و معتقد بودند با وجود ايمان، هيچ گناهي به انسان زيان نمي رساند. كسي كه در دل مؤمن به خدا باشد، هر چند با زبان اظهار كفر نمايد يا در عمل بت بپرستد و يا طبق آيين يهود و نصارا رفتار كند، چون از دنيا رود اهل بهشت خواهد بود. [114] مرجئه با اين اعتقاد سخيف، افراد را در ارتكاب گناهان جري مي ساختند و پشتيبان و ياور ستمگران بودند. امامان عليهم السلام در تعليمات خود، همواره بر اين نكته تأكيد داشتند كه ايمان و اعتقاد قلبي توأم با عمل است و مؤمن واقعي كسي است كه گفتار و كردارش تأييد كننده ايمان او باشد. [115] به عنوان نمونه، از امام صادق (ع) سؤال شد حقيقت ايمان چيست؟ فرمود: (ايمان عبارت است از اعتقاد قلبي، اقرار زباني و عمل به اعضا و جوارح.) [116] علاوه براين رهنمودهاي كلي، در خصوص (مرجئه) نيز بيانات صريحي دارند. عمر بن معمر مي گويد: امام صادق (ع) فرمود: (خداوند، قدريه را لعنت كند، خداوند حروريه (خوارج) را از رحمت خود دور گرداند. خداوند مرجئه را لعنت كند، خدا مرجئه را لعنت كند.) راوي پرسيد: قدريه و خوارج را هر كدام يك بار لعنت كرديد ولي مرجئه را دوبار فرمود: (به خاطر اينكه اينان مي پندارند كشندگان ما مؤمن هستند. بدين جهت لباسهاي آنان تا روز قيامت آغشته به خون ماست.) [117] .

کيسانيه

مذهب شيعه، تا پايان دوران امامت پيشواي سوم انشعابي پيدا نكرد. پس از شهادت امام حسين (ع) ، هر چند اكثريت شيعيان به امامت فرزندش امام سجاد (ع) قائل شدند ولي اقليتي، معروف به (كيسانيه) قائل به امامت (محمد بن حنفيه) ، فرزند حضرت علي (ع) ، شدند. [118] امام صادق (ع) در برابر اين جريان منحرف موضع گرفت و با بيانات و سخنان روشنگرانه خود ضمن ابطال پندار آنان، افراد گمراه شده را كه زمينه اصلاح و بازگشت به حق در آنان وجود داشت، هدايت كرد كه سيد حميري از جمله ايشان بود. [119] حيان سراج، يكي از سران كيسانيه به حضور امام صادق (ع) رسيد. امام (ع) از او پرسيد: اي حيان! نظر اصحاب و يارانت درباره محمد حنفيه چيست؟ گفت: مي گويند: او زنده است و روزي مي خورد. فرمود: پدرم براي من نقل كرد كه وي جزو افرادي بوده است كه به هنگام بيماري محمد به عيادتش رفته و (بعد از مرگش) چشمهايش - را فرو بسته و او را در داخل قبر نهاده است.... [120] امام (ع) در سخني ديگر فرمود: (محمد بن حنفيه نمرد، مگر آنكه به امامت علي بن حسين (ع) اعتراف كرد.) [121] .

زيديه

فرقه زيديه، دومين گروه منشعب از شيعه است كه در تاريخ اسلام و پس از شهادت امام سجاد (ع) به وجود آمده است. اين گروه اندك به جاي گرايش به امام باقر (ع) ، قائل به امامت فرزند امام سجاد (ع) يعني زيد گرديدند و به (زيديه) ، معروف شدند. [122] امام صادق (ع) در برابر اين حركت انحرافي نيز بشدت موضع گرفت. در گام نخست، سران آنان مانند كثير، سالم بن ابوحفصه و ابوجارود را افرادي كذاب و دروغگو خواند و آنان را سزاوار لعنت الهي دانست. [123] در گام دوم، اصل تشكيلات زيديه را منحرف از خط امامت معرفي كرده يارانش را از هرگونه كمك و همكاري با اين گروه منع مي كرد. عمربن يزيد مي گويد: از امام صادق (ع) از صدقه دادن و كمك كردن به ناصبيها و زيديه پرسيدم.امام (ع) فرمود: (هيچ گونه كمكي به آنان نكن و چنانچه مي تواني حتي آب نيز به ايشان نده. زيديه همان افراد ناصبي و دشمنان سرسخت ما هستند.) [124] .

غلات

[125] در آخر دوران امامت اميرمؤمنان (ع) و در درون جامعه اسلامي، فرقه اي به نام (غلات) شكل گرفت. اين فرقه در اثر پيشگوييها و معجزاتي كه از آن حضرت مي ديدند در دوستي خود نسبت به آن بزرگوار غلو كرده، او را به مرتبه خدايي رسانده يا قائل به حلول روح خدايي در وي شدند. در دوران امامت امام باقر و امام صادق عليهم السلام كه شرايط براي آزادي نشر انديشه هاي مختلف بيش از پيش فراهم شده بود، فعاليتهاي اين گروه نيز افزايش پيدا كرد. و كساني همچون مغيرة بن سعيد و ابوالخطاب به نشر اين تفكر كفر آميز پرداختند. [126] تفكر غلات، از سوي امامان معصوم بشدت مورد نفي و انكار قرار گرفت و آن بزرگواران با صراحت، بيزاري خود را از اين فرقه گمراه اعلام كرده، آنان را سزاوار غضب الهي دانستند. امام صادق (ع) درباره آنان مي فرمايد: (سمعي و بصري و بشري و لحمي و دمي من هؤلاء برآء، بري الله منهم و رسوله، ما هؤلاء علي ديني و دين آبائي) [127] گوش، چشم، پوست، گوشت و خون (خلاصه همه وجود) من از غلات بيزار است. خدا و پيامبرش نيز از ايشان بيزارند. آنان با آيين من و پدرانم رابطه اي ندارند. پيشواي ششم در سخني ديگر خطاب به شيعيان مي فرمايد: (جوانان خود را از خطر غلات برحذر داريد تا مبادا ايشان را فاسد كنند. غلات بدترين خلق خدا هستند، بزرگي خداوند را كوچك مي شمارند و نسبت به بندگان خدا ادعاي ربوبيت مي كنند، سوگند به خدا، غلات، از يهود، نصارا، مجوس و مشركان بدترند.) [128] امام (ع) گاهي افراد خاصي از اين فرقه را اسم مي برد و چهره شيطاني آنان را براي مردم بر ملا مي ساخت. به عنوان نمونه، در تفسير آيه شريفه: (هل انبئكم علي من تنزل الشياطين تنزل علي كل افاك أثيم) [129] فرمود: آنان هفت نفرند: مغيره، بيان، صائد، حمزة بن عماره بربري، حارث شامي، عبدالله بن حارث و ابوالخطاب. [130] مبارزه امام (ع) با غلات به اين مقدار كه بر شمرديم محدود نمي شود، بلكه آن حضرت در موارد زيادي در برخورد خصوصي با افراد، آنان را از خطر اين انديشه كفرآميز برحذر و به صراط مستقيم رهنمون مي ساخت. [131] .

در اوائل قرن دوم هجري در درون جامعه اسلامي افرادي پيدا شدند كه خود را زاهد و صوفي ناميدند. [132] اين گروه در راستاي اعتقادات باطل و ضد اسلامي خود، در بهره گيري از نعمتهاي الهي و مواهب طبيعي روش خاصي اتخاذ كردند و چنين وانمود مي كردند كه روش صحيح و راه دين همان است كه ايشان مي روند. آنان مدعي بودند كه بطور مطلق و در هر شرايطي بايد از نعمتهاي دنيوي دوري جست. مومن واقعي كسي است كه از پوشيدن لباس خوب، خوردن غذاي لذيذ و سكونت در خانه وسيع اجتناب ورزد. [133] طبعاً كساني كه اين مواهب را مورد استفاده قرار مي دادند از سوي اين گروه به دنيا دوستي و خروج از مسير ايمان متهم شده مورد تحقير و ملامت قرار مي گرفتند. امام صادق در برابر اين جريان انحرافي نيز موضع گرفت و ضمن تأكيد و توصيه بر تهذيب نفس و توجه به معنويات و دل نبستن به دنيا و مظاهر آن، رهبران اين گروه را افرادي (فاسد العقيده) و دشمن اهل بيت (ع) قلمداد كرد. به نقل امام عسكري (ع) از امام صادق (ع) درباره ابوهاشم كوفي (بنيانگذار فرقه صوفيه) سؤال شد. آن حضرت فرمود: (او مردي فاسد العقيده بود. او كسي بود كه مذهبي به نام تصوف اختراع كرد و آن را، راه فراري براي عقيده ناپاك خود قرار داد.) [134] يكي از ياران امام صادق (ع) به آن حضرت عرض كرد: در اين ايام گروهي پيدا شده اند به نام (صوفيه) ، در باره آنان چه مي فرماييد؟ امام (ع) فرمود: (ايشان دشمنان ما هستند، كساني كه به آنان تمايل پيدا كنند جزو ايشان خواهند بود و با آنان محشور مي شوند. به همين زوديها گروهي كه نسبت به ما اظهار محبت مي نمايند، به ايشان تمايل و شباهت پيدا مي كنند و خود را با القاب آنها ملقب مي سازند و سخنان آنها را تأويل مي نمايند. كساني كه متمايل به آنان شوند از ما نيستند و ما از ايشان بيزاريم، و آنان كه سخنان ايشان را رد و انكار كنند مانند كساني هستند كه در ركاب پيامبر (ص) با كفار نبرد مي كردند.) [135] امام صادق (ع) در برخورد حضوري با سران صوفيه ايشان را به اشتباه و انحراف خود متوجه كرده، نصيحت و ارشادشان مي فرمود. نمونه بارز آن گفتگويي است كه ميان آن حضرت و سفيان ثوري در همين رابطه رخ داده و موجب شكست و سرافكندگي وي شده است. [136] .

مكاتب مادي

از جمله محورهاي اساسي فعاليتهاي فرهنگي امام صادق (ع) مبارزه با افكار الحادي و انديشه هاي ما ديگري بود كه در دوران امامت آن حضرت بسرعت در حال گسترش بود. فعاليتهاي امام (ع) در اين زمينه شكلهاي مختلف داشت، از قبيل: بيانات و رهنمودهاي كلي در زمينه مسائل اعتقادي بويژه مسائل مربوط به توحيد، مباحثات و مناظرات رسمي ميان آن حضرت و سران ما ديگرايان مثل ابن ابي العوجاء، ابن مقفع، زنديق مصري به نام عبدالملك و... ونيز بين اصحاب آن حضرت با اين افراد، و ارشادها و رهنمودهاي موردي آن حضرت در برخورد با افراد مختلف. [137] امام (ع) در تمام اين برخوردها و مناظرات، با بياني روشن و منطقي استوار، مباني اعتقادي اسلام را تبيين و تشريح و ادعاي خصم را ابطال و او را در برابر حق وادار به اقرار و اعتراف مي كرد.

خلاصه

از جمله محورهاي مهم فعاليتهاي علمي و فرهنگي امام صادق (ع) مبارزه با مكتبها و مسلكهاي اعتقادي نوپا و بي اساسي بود كه در دوران امامت آن حضرت پديد آمده يا رشد كرده بودند. اين مسلكها به دو بخش عمده تقسيم مي شوند: الف - مذاهب اسلامي مهمترين اين مذاهب عبارت بودند از: معتزله، مرجئه، كيسانيه، زيديه، غلات و صوفيه. پيشواي ششم (ع) به تناسب اعتقادات و ميزان انحرافات هر يك از گروههاي ياد شده در برابر آنها موضع گرفت. جهتگيري كلي حركت امام (ع) در برابر پيروان اين فرقه ها، هدايت و ارشاد آنان به راه حق، بود ليكن موضع آن گرامي در برابر بسياري از سران اين گروهها كه افرادي كينه توز و شيطان صفت بودند و اميدي به هدايت آنان نبود، موضع برملا كردن چهره ضد اسلامي آنان براي مردم و طرد ايشان از سلك امت اسلامي بود. ب - مكاتب مادي امام (ع) با بيانات و رهنمودهاي كلي در زمينه مسائل اعتقادي، مناظرات رسمي با سران گروههاي الحادي و برخوردهاي موردي به مبارزه با تفكر زنديقيان و ماديگرايان پرداخت و از اصول و مباني اعتقادي مكتب تشيع پاسداري كرد.

امام صادق و قيام زيد بن علي

اشاره

در دوران امامت امام صادق (ع) قيامها و جنبشهاي مختلفي از سوي علويان و غير علويان، عليه حكمرانان اموي و عباسي صورت گرفت. پيشواي ششم هر چند به طور مستقيم و آشكارا در هيچيك از اين قيامها شركت نداشت، ليكن موضع آن حضرت نسبت به قيامهايي كه با انگيزه ظلم ستيزي، اصلاح طلبي و تحقق بخشيدن اهداف و آرمانهاي اسلامي به رهبري جانشينان بر حق پيامبر (ص) صورت مي گرفت، مثبت بود و امام (ع) ضمن حمايتهاي مادي و معنوي از چنين قيامهايي، در فرصتهاي مناسب و با بيانات مختلف مردم را به حمايت و شركت در اين گونه جنبشها تشويق مي كرد. ابو عبدالله سياري از يكي از يارانش نقل مي كند: در محضر امام صادق (ع) پيرامون قيام كنندگان خاندان پيامبر (ص) صحبت شد. امام (ع) فرمود: (لا أزال انا و شيعتي بخيرٍ ما خرج الخارجي من آل محمد، و لو ددت ان الخارجي من آل محمد خرج و علي نفقة عياله) [138] مادام كه انقلابيون آل محمد (ص) خروج و قيام كنند ما و شيعيانمان در خير و صلاح هستيم. من دوست دارم كه يك انقلابي از آل محمد (ص) قيام كند و من مسؤليت نفقه و مخارج خانواده او را برعهده گيرم. امام صادق (ع) در بخش نخست اين سخن ارزنده، خيرو صلاح خود و شيعيان و در يك كلمه خير و مصلحت مكتب تشيع را در گرو حركتهاي انقلابي و مبارزات مسلحانه علويان مي داند. علت آن شايد اين باشد كه جامعه اسلامي براي پيشبرد اهداف فكري و فرهنگي خود به رهبري امامان، نيازمند روحيه انقلابي بود. سردمداران خلافت اموي و عباسي با اعمال سياستهاي خشن و مرگبار همواره تلاش مي كردند امت اسلامي به مجموعه اي از بردگان تبديل شوند كه بدون چون و چرا سلطه ظالمانه آنان را پذيرا باشند. حاكميت اين طرز فكر در جامعه اسلامي مساوي با مرگ آن بود همانكه امام حسين (ع) فرمود: اگر امت اسلامي گرفتار زمامداري چون يزيد شود بايد فاتحه اسلام را خواند و آن را بدرود گفت.) [139] جنبشهاي مسلحانه اصلاح طلبانه، سكوت مرگبار حاكم بر جامعه اسلامي را درهم مي شكست و روحيه مبارزه و عصيان عليه جو موجود را در توده هاي مردم تقويت مي كرد، و به همان مقدار كه اين روحيه در ميان مردم تقويت مي شد، سلطه گران بساطشان را جمع كرده از موضع خود عقب نشيني مي كردند. در دوران امام صادق (ع) جنبشهاي مسلحانه مكتبي همچون جنبش زيد بن علي نقش مهمي در پيشبرد اهداف آن حضرت داشت. چنين قيامهايي براي نهضت علمي، فكري و فرهنگي امام صادق (ع) در حقيقت حكم سپر و

چتري را داشت كه امام (ع) در پوشش حمايتي آن در برهه اي از زمان رسالت الهي خود را بهتر و سريعتر انجام داد.

مأذون بودن زيد از سوي امام صادق

اصيل ترين و گسترده ترين جنبشي كه در دوران امامت امام صادق (ع) بر ضد حكومت امويان صورت گرفت جنبش زيد بن علي بن حسين بود كه در سال 121 هجري قمري اتفاق افتاد. [140] مهمترين ويژگي قيام زيد در مقايسه با قيامهاي ديگر علويان اين است كه نه تنها مورد انكار امام صادق (ع) نبوده؛ بلكه با اذن آن حضرت انجام گرفته است. براي اثبات اين مطلب نبايد در انتظار دليل صريحي از سوي امام صادق (ع) بود؛ زيرا اين مسئله از مهمترين و بارزترين مسائل سياسي بود كه مي بايست پنهاني و تحت پوشش (تقيه) انجام مي گرفت، با اين حال براي اثبات اين مطلب به دلايل و شواهدي چند مي توان استناد كرد از جمله: 1 - شخصيت زيد: زيد بن علي فردي والامقام، وارسته، دانشمند و عارف و معتقد به امامت امام صادق (ع) بود و حضرت به وي علاقه شديدي داشت. از اين رو، بسيار بعيد است كه شخصيتي همچون زيد نسبت به مسئله قيام و نهضتش عليه امويان كه به طور طبيعي تبعات و پيامدهاي زيادي براي خود او، امام صادق (ع) و شيعيان خواهد داشت، با دسترسي به امام زمانش بدون مشورت و اجازه وي دست به چنين اقدامي زده باشد؛ زيدي كه امام صادق را حجت خدا، امام زمان خود و واجب الاطاعه مي دانست، هرگز امكان ندارد در اين امر مهم سياسي و نظامي بدون مشورت آن حضرت، وارد شده باشد. 2 - روايات رسيده از معصومين عليهم السلام:روايات زيادي از امامان معصوم در باره زيد و قيام او در دست است كه مضمون بسياري از آنها تأييد قيام زيد از نظر آن بزرگواران از جمله امام صادق است. اينك چند نمونه. در گفتگويي كه ميان امام رضا (ع) و مأمون درباره قيام زيد رخ داده است امام (ع) مي فرمايد: (لقد حدثني ابي موسي بن جعفرٍ (ع) انه سمع اباه جعفر بن محمدٍ يقول: رحم الله عمي زيداً، انه دعا الي الرضا من آل محمدٍ، و لو ظفر لوفي بما دعا اليه، و قد استشارني في خروجه، فقلت له: يا عم ان رضيت ان تكون المقتول المصلوب بالكناسة فشأنك، فلما ولي قال جعفر بن محمدٍ: ويل لمن سمع واعيته فلم يجبه) [141] پدرم موسي بن جعفر براي من نقل كرد كه از پدرش جعفر بن محمد شنيده است كه مي فرمود: خدا رحمت كند عمويم زيد را، او به (الرضا من آل محمد) دعوت كرد و چنانچه پيروز مي شد به وعده خود وفا مي كرد. او درباره قيامش با من مشورت كرد. من به او گفتم: عمو جان! اگر بدين خشنودي كه همان كشته شده و به دار آويخته (كناسه) [142] باشي. مانعي ندارد و راهت همين است. هنگامي كه زيد از نزد حضرتش رفت امام فرمود: واي به حال كسي كه نداي او را بشنود و به ياري اش

نشتابد. گروهي از شيعيان پيش از قيام زيد به محضر امام صادق (ع) شرفياب شده نظر آن حضرت را درباره بيعت با زيد جويا شدند. امام (ع) فرمود: با وي بيعت كنيد. [143] فضيل مي گويد: پس از شهادت زيد به مدينه رفته به حضور امام صادق (ع) رسيدم. با خود گفتم از جريان شهادت زيد چيزي نگويم، مبادا امام ناراحت شود. امام (ع) خود آغاز به سخن كرد و پرسيد: اي فضيل! عمويم چه مي كرد؟ اشك در چشمم حلقه زد و بي اختيار گريستم. امام فرمود: او را كشتند؟ عرض كردم: آري به خدا سوگند، او را كشتند. فرمود: آيا پس از كشتن به دارش آويختند؟ گفتم: آري. قطرات اشك همچون دانه هاي مرواريد بر گونه هاي مباركش جاري شد. سپس فرمود: اي فضيل! آيا تو هم در ركاب عمويم با شاميان جنگيدي؟ گفتم: آري. پرسيد: چند نفر از نيروهاي دشمن را كشتي؟ گفتم: شش نفر را. فرمود: نكند در ريختن خون آنان ترديد داري؟ عرض كردم: اگر ترديد داشتم آنان را نمي كشتم. امام چنين دعا كرد: (اشركني الله في تلك الدماء) خداوند مرا در (پاداش) ريختن اين خونهاي (ناپاك) شريك گرداند. سپس فرمود: (مضي و الله زيد عمي و اصحابه شهداء مثل ما مضي عليه علي بن ابي طالبٍ واصحابه) [144] سوگند به خدا، عمويم زيد و يارانش راه شهيدان حق را پيمودند آنسان كه علي بن ابي طالب و يارانش رفتند! عبدالرحمان بن سيابه مي گويد: امام صادق (ع) مقداري پول به من داد امر كرد تا در ميان خانواده هايي كه مردانشان در جريان قيام عمويش زيد به شهادت رسيده بودند تقسيم كنم. [145] با تأمل در اين روايات و دهها روايات ديگر كه در تجليل از مقام شامخ زيد و شخصيت والاي او، و نيز قيام و نهضتش وارد شده است، هيچ گونه جاي ترديدي باقي نمي ماند كه قيام وي مورد رضايت و تأييد امامان از جمله امام صادق (ع) بوده است. 3 - تصريح فقهاي شيعه: بسياري از فقهاي بزرگ شيعه بر مأذون بودن زيد از امام صادق (ع) تصريح كرده اند كه در ذيل به نظريه بعضي از آنان اشاره مي كنيم. شهيد اول: (... او جاز ان يكون خروجهم باذن امامٍ واجب الطاعة كخروج زيد بن علي) [146] يا آنكه روا باشد كه قيام آنان به اجازه پيشواي واجب الطاعة باشد مانند قيام زيد بن علي (كه چنين بود) . علامه مامقاني: (اني اعتبر زيدا ثقة و اخباره صحاحا اصطلاحا بعد كون خروجه باذن الصادق

خصوصيات فردي و فضائل اخلاقي

ميلاد

پيشواي هفتم شيعيان، روز هفتم ماه صفر، سال 128 هجري در محلي به نام (ابواء) [147] متولد شد. [148] پدر گرامي اش امام جعفر صادق (ع) و مادرش (حميده اندلسي) [149] بود. نام مباركش (موسي) كنيه اش (ابوالحسن) [150] و مشهورترين القاب آن حضرت، (عبدصالح) ، (باب الحوائج) و (كاظم) است.

نص بر امامت

امامت و پيشوايي امت يك منصب الهي است كه دارنده آن، رياست و سرپرستي ديني و دنيوي مسلمانان را برعهده دارد.امامت، با لياقت و شايستگي و تعيين و تصريح پيامبر (ص) و هر يك از ائمه عليهم السلام به افراد بعدي منتقل مي شود. اين امر نسبت به تمامي پيشوايان معصوم صورت گرفته است كه در مورد امام هفتم (ع) به چند نمونه اشاره مي كنيم: 1 - داوود بن كثير مي گويد: (به امام صادق (ع) عرض كردم، فدايت شوم، اگر حادثه اي رخ دهد امر امامت به چه كسي واگذار خواهد شد؟ فرمود: به پسرم (موسي) . [151] . 2 - عبدالرحمن بن حجاج مي گويد: (خدمت امام صادق (ع) رسيدم، او را در مصلايش يافتم. امام (ع) در حالي كه رو به قبله نشسته بود و پسرش (موسي) در طرف راستش قرار داشت، دعا مي كرد و فرزندش آمين مي گفت. به او عرض كردم: فدايت شوم! مي دانيد كه من از همه بريده، به شما پيوسته و خدمتگزار شما هستم.... ولي امر، پس از شما چه كسي خواهد بود؟ امام (ع) فرمود: عبدالرحمن! پسرم موسي اين زره را پوشيد و بر اندامش مناسب آمد....) [152] . 3 - سليمان بن خالد نقل مي كند: (روزي من به همراه جمعي ديگر در محضر امام صادق (ع) بوديم كه فرزندش (ابوالحسن) (ع) را خواست، آنگاه خطاب به ما فرمود: (پس از من از اين (پسرم) فرمان بريد. سوگند به خدا، او پس از من سرپرست شماست.) . [153] .

رفتار و فضائل اخلاقي

پيشوايان معصوم عليهم السلام مظهر كامل فضائل و مكارم اخلاقي بودند. همه آنان در يك مكتب تربيتي پرورش يافته و از يك منبع الهام گرفته اند. بنابراين فضائلي كه براي هر يك از آنان گفته مي شود در مورد بقيه پيشوايان نيز صادق است. ولي تفاوت ويژگيهاي هر دوره از زندگي و شرايط اجتماعي و آمادگيهاي فكري جامعه، موجب متجلي شدن برخي از فضائل و مناقب خاص گرديده كه در دورانهاي ديگر، زمينه و اقتضاي ظهور و تجلي نداشته است. به عنوان نمونه: مي توان به شجاعت حضرت علي و فرزندان گرامي اش امام حسن و امام حسين عليهم السلام اشاره كرد. آنان عصر پيامبر (ص) را درك كردند و با مشركين ناكثين، مارقين، قاسطين و منافقين درگير بودند. به همين جهت، روحيه سلحشوري و جهاد در آنان، بيشتر از فضائل ديگر به ثبت رسيده است. بنابراين امام كاظم (ع) نيز واجد تمامي صفات و فضائلي بوده است كه در مورد پيشوايان پيشين بيان كرديم. مكارم اخلاق و ويژگيهاي روحي پيشواي هفتم (ع) چنان چشمگير بود كه نه تنها دوستان، بلكه سرسخت ترين دشمنان آن حضرت نيز بدان معترف بودند و خود را در برابر آن همه عظمت، كوچك و حقير مي دانستند.اينك فرازهايي از رفتار و خصلتهاي برجسته آن حضرت: عبادت محدثان، براين سخن اتفاق دارند كه امام كاظم (ع) در عبادت، يگانه عصر خود بود. كمتر شبي در عمرش - گذشت كه سر بربالين آسايش بگذارد و در رختخواب بخوابد. بر اثر همين كثرت عبادت به (عبدصالح) ملقب شد. مردم مدينه او را (زين المجتهدين)، (زينت بخش شب زنده داران)، مي گفتند. ابن شهرآشوب از يوناني نقل مي كند كه: (موسي بن جعفر (ع) متجاوز از ده سال، هر روز پس از طلوع آفتاب تا هنگام ظهر در سجده بود. قرآن را با آهنگي زيبا تلاوت مي كرد و در هنگام تلاوت آن، محزون مي شد و شنوندگان نيز از آهنگ او به گريه مي افتادند. از خوف خدا اشك مي ريخت چندانكه محاسن شريفش - از اشك ديدگان تر مي شد) . [154] هنگامي كه به دستور هارون به زندان افتاد، همواره چنين دعا مي كرد: (بار خدايا! مدتها بود از تو جاي خلوتي مي خواستم كه با فراغت تو را عبادت كنم، اينك كه خواسته ام را برآوردي تو را سپاسگزارم) . [155] هنگام دعا و مناجات مكرر مي گفت: (اللهم اني اسألك الراحة عند الموت و العفو عند الحساب) [156] پروردگارا! از تو آسايش هنگام مرگ و عفو و گذشت هنگام حساب را مسألت دارم.

جود و سخاوت

موسي بن جعفر (ع) سخي ترين شخصيت اسلام در عصر خود بود. آنقدر به ديگران انفاق مي كرد كه موجب حيرت مردم مي شد. ابن صباغ مالكي مي نويسد: (موسي كاظم (ع) عابدترين، داناترين، بخشنده ترين و بزرگ منش ترين شخصيت زمان خويش بود؛ او از بينوايان مدينه تفقد مي كرد و پول و ديگر نيازمنديهاي ضروري را به خانه هايشان مي برد و تا پس از مرگ آن حضرت، متوجه نمي شدند. كه از كجا رسيده است) . [157] امام هفتم (ع) روزي با برخي از فرزندان و اطرافيان خود عازم مزرعه اش در خارج مدينه شد. پيش از رسيدن به مقصد، در بين راه براي استراحت توقف كرد. در اين فرصت، غلامي زنگي مقداري حلوا براي امام (ع) آورد. حضرت هديه او را پذيرفت. غلام چون ديد هوا سرد است و امام (ع) و همراهان براي گرم كردن خود نياز به هيزم دارند، دوباره با بسته اي هيزم كه روي سر گذارده بود بازگشت و عرض كرد: سرور من! اين هيزم ها را نيز براي شما هديه آورده ام. امام (ع) اين هديه او را نيز پذيرفت. سپس اسم آن غلام و مولايش - و نشاني آنها را پرسيد. پس از مراجعت از مزرعه در اولين فرصت، با ارباب غلام ملاقات كرد و پس از گفتگو غلام را با مرزعه اي كه در آنجا كار مي كرد از مولايش خريد. سپس غلام را آزاد كرد و مرزعه را نيز به او بخشيد. [158] كدام روش بهتر است؟ بخشش و انفاق امام (ع)، به دوستان و شيعيان محدود نمي شد بلكه دشمنان و مخالفان آن حضرت نيز از مواهب و الطاف وي بهره مند مي شدند. مردي از نوادگان خليفه دوم همواره امام موسي بن جعفر (ع) را اذيت مي كرد و هرگاه با آن حضرت رو به رو مي شد، لب به ناسزاگويي او و حضرت علي (ع) مي گشود. ياران امام (ع) عرض كردند: اجازه فرماييد او را به قتل برسانيم؟ حضرت، آنان را از اين اقدام نهي كرد. سپس آدرس او را - كه در بيرون مدينه به كشاورزي مشغول بود - جويا شد و خود بدان جا رفت و با مركبش وارد مزرعه وي شد. مرد فرياد زد: زراعت ما را پايمال نكن. امام (ع) به سر و صداي او توجه نكرد و همچنان پيش آمد تا به وي نزديك شد. از مركب فرود آمد و در كنار او نشست و با تبسم فرمود: براي اين مرزعه چقدر خرج كرده اي؟ گفت: صد دينار. فرمود: چه مقدار اميد سود داري؟ پاسخ داد: غيب نمي دانم. فرمود: گفتم چقدر اميد داري؟ عرض كرد: دويست دينار. امام (ع) كيسه اي را كه محتوي سيصد دينار بود به وي داد و فرمود: اين را بگير، زراعت هم از آن خودت. مرد، برخاست و سر امام (ع) را بوسيد و از او خواست از لغزشهاي وي درگذرد. موسي بن جعفر (ع) تبسمي كرد و به مدينه بازگشت. (يك يا چند روز بعد كه) امام

(ع) به مسجد رفت ديد آن مرد در مسجد نشسته است. چون چشمش به امام (ع) افتاد گفت: (الله اعلم حيث يجعل رسالته) ، خدا بهتر مي داند كه رسالتش را در چه جا و چه خانداني قرار دهد. يارانش با شگفتي پرسيدند داستان تو چگونه است؟ تو كه پيش از اين به او بد مي گفتي. او با دوستانش به ستيزه برخاست و امام (ع) را دعا كرد. امام (ع) به اطرافيانش - كه پيش از اين قصد كشتن او را داشتند - فرمود: كدام روش بهتر است؛ قصد و نيت شما يا رفتار من كه با مبلغي پول او را اصلاح كردم؟ [159] .

گره گشايي از كار ديگران

پيشواي هفتم (ع) نسبت به همه مردم با مهرباني و عاطفه رفتار مي كرد و در رفع حوايج و مشكلات آنان سعي و كوشش فراوان داشت. هيچ كس به سوي خانه آن حضرت روي نمي آورد مگر آنكه خوشحال و راضي برمي گشت. (علي بن طاهر صوري) از يكي از اهالي ري چنين نقل مي كند: (يكي از نويسندگان (يحيي بن خالد) به حكومت ري منصوب شد. من مقداري از ماليات بدهكار بودم و مي ترسيدم كه اگر آن را از من مطالبه كند تهيدست شوم. عده اي گفتند: او طرفدار مذهب اهل بيت است ولي من همچنان از رفتن پيش او بيمناك بودم. سرانجام تصميم گرفتم به مكه روم و مولايم موسي بن جعفر (ع) را در جريان بگذارم. پس از اينكه خدمت امام (ع) رسيدم، آن حضرت نامه اي بدين مضمون به والي ري نوشت: (به نام خداوند بخشنده مهربان. بدان! براي خداوند در زير عرشش سايه اي است كه از آن بهره نمي گيرد مگر كسي كه به برادرش نيكي كند، يا او را از غم و اندوهي رهايي بخشد و يا او را خوشحال سازد؛ حامل نامه برادر توست. و السلام) . [160] پس از بازگشت به نزد والي رفتم و گفتم: فرستاده امام (صابر) [161] هستم. والي، با پاي برهنه تا در خانه آمد و مرا در بغل گرفت و بوسيد و از حال امام (ع) پرسيد و پس از مشاهده دستخط امام (ع) نيمي از اموال خود را به من داد. آنگاه دفتر ماليات را خواست و روي اسم من قلم كشيد و نسبت به بدهي هايم قبض رسيد داد...) [162] .

کار و کوشش

پيشوايان معصوم عليهم السلام، هر كدام در زمان خود به كارهاي متداول آن عصر اشتغال داشتند. از ميان كارها كشاورزي و زراعت، بيشتر مورد علاقه و توجه آنان بوده است. (حسن بن علي بن ابي حمزه) از پدرش نقل مي كند: (موسي بن جعفر (ع) را در مزرعه اش - در حالي كه از شدت گرما و تلاش، عرق پاهاي مباركش را فراگرفته بود ملاقات كردم: گفتم: فدايت شوم مردان (كارگرانتان) كجا هستند؟ فرمود: بزرگوارتر از من و پدرم، با دست خودشان در روي زمين كار كرده اند. عرض كردم: آنان كيانند؟ فرمود: رسول خدا (ع) و اميرمؤمنان و تمامي پدران بزرگوارم عليهم السلام. سپس فرمود: كشاورزي از كارهاي پيامبران و فرستادگان الهي و جانشينان آنان و نيكوكاران است) . [163] .

مسائل و موضوعات علمي و فكري كه از موسي بن جعفر (ع) در كتب حديث، فقه، كلام و تفسير به يادگار مانده است، از بهترين و غني ترين ميراثهاي علمي است كه اصول زندگي و روشهاي تربيتي و معارف اسلامي را با استوارترين منطق، در اختيار حق جويان قرار مي دهد. هزاران دانشجو كه در دانشگاه بزرگ امام صادق (ع) تربيت شده و دانش آموخته بودند پس از رحلت آن حضرت، براي گذراندن مدارج عالي تر به فرزندش موسي بن جعفر (ع) - كه عهده دار اداره آن دانشگاه بود - روي آوردند و از حضرتش كسب فيض كردند. موسي بن جعفر (ع) نه تنها در دوران امامت، بلكه در زمان حيات پدر بزرگوارش امام صادق (ع) نيز پاسخگوي بسياري از معضلات و مشكلات علمي بود. ابوحنيفه پيشواي حنفيهاي اهل سنت، براي مذاكره درباره پاره اي از مسائل اعتقادي عازم خانه امام صادق (ع) شد. امام (ع) به استراحت پرداخته بود. ابوحنيفه منتظر نشست. در اين اثنا كودك پنج، شش ساله اي كه صورتي زيبا و پرهيبت داشت بيرون آمد. اسمش را پرسيد. گفتند: موسي بن جعفر است. ابوحنيفه مسئله علمي و اعتقادي خود را از او پرسيد. موسي بن جعفر (ع) با استدلالي محكم و بياني منطقي به سؤالش پاسخ گفت. ابوحنيفه كه از پاسخ مستدل و منطقي امام كاظم (ع) مبهوت و وحشت زده شده بود، از خانه امام صادق (ع) خارج شد و با خود مي گفت: آنچه شنيدم مرا بي نياز كرد. [164] امام صادق (ع) خطاب به يكي از اصحابش مقام علمي فرزندش موسي بن جعفر (ع) را چنين توصيف مي كند: (اي عيسي! فرزندم موسي از نظر علمي به حدي است كه اگر از تمام محتويات قرآن از او بپرسي با آگاهي پاسخت خواهد داد) . [165] .

امام کاظم از نظر ديگران

شخصيت ممتاز و بي نظير موسي بن جعفر (ع) که همانند خورشيد فروزاني ديدگان ناظران را خيره مي کرد، مورد مدح و ستايش صاحبنظران قرار گرفته است که در ذيل به پاره اي از آنها اشاره مي کنيم: 1 - هارون الرشيد، سر سخت ترين دشمن موسي بن جعفر (ع)، در پاسخ فرزندش مأمون که پرسيده بود چرا اين همه موسي بن جعفر را احترام و تعظيم مي کني - مي گويد: (او پيشواي (حقيقي) مردم و حجت خدا بر خلق و جانشين او در ميان بندگانش است. من به ظاهر رهبر جامعه هستم آن هم با تکيه بر زور و قدرت. به خدا سوگند، او براي احراز مقام رسول خدا (ص) از من و از همه مردم سزاوارتر است) . [166] . 2 - محمد بن ساعي شافعي مي گويد: (امام کاظم داراي مقامي بزرگ و منزلتي والا، و در عبادت خدا کوشا و به کرامات مشهور بود. شب را به سجده و قيام و روز را به تصدق و روزه به پايان مي رسانيد. به خاطر افزوني حلم و گذشتش (کاظم) ناميده شد. با کساني که به آن حضرت بد مي گفتند با احسان، و با خلافکاران با گذشت رو به رو مي شد. در اثر فزوني عبادت، (عبد صالح) خوانده مي شد. در عراق به (باب الحوائج) معروف بود؛ چون هرکس به وي متوسل مي شد به حاجت خود مي رسيد) . [167] . 3 - ابن صباغ مالکي مي نويسد: (اما مناقب و کرامات آشکار و فضائل و صفات درخشان آن حضرت، گواهي مي دهند که وي بلنداي قله شرف را برگزيده و به اوج کمالات رسيده است) . [168] .

خلاصه

پيشواي هفتم شيعيان روز هفتم ماه صفر سال 128 هجري در محلي به نام (ابواء) از روستاهاي اطراف مدينه متولد شد. نام مباركش (موسي)، كنيه اش (ابوالحسن) و مشهورترين القاب آن حضرت، (عبدصالح)، (باب الحوائج) و (كاظم) است. مكارم اخلاق و ويژگيهاي روحي پيشواي هفتم (ع) چنان چشمگير بود كه نه تنها دوستان بلكه سرسخت ترين دشمنان آن حضرت نيز بدان معترف بودند و خود را در برابر آن همه عظمت كوچك و حقير مي دانستند. امام موسي كاظم در عبادت يگانه عصر خود بود؛ چندانكه به (عبدصالح) ملقب شد. مردم مدينه او را (زين المجتهدين) مي خواندند. امام موسي بن جعفر (ع) سخي ترين شخصيت اسلام در عصر خود بود. آنقدر به ديگران انفاق مي كرد كه موجب حيرت مردم مي شد. امام هفتم (ع) نسبت به همه مردم با مهرباني و عاطفه رفتار مي كرد و در رفع حوائج و مشكلات آنان سعي و كوشش فراوان داشت. امام موسي كاظم (ع) نه تنها در دوران امامت، بلكه در زمان حيات پدر بزرگوارش، امام صادق (ع)، نيز پاسخگوي بسياري از معضلات و مشكلات علمي بود.

دوران امامت

موسي بن جعفر (ع) به سال 148 هجري عهده دار مقام امامت و رهبري جامعه اسلامي شد. امام (ع) در مجموع دوران 35 ساله امامت خود با چهار نفر از خلفاي عباسي به نامهاي: منصور دوانيقي، مهدي، هادي و هارون الرشيد معاصر بود. خط مشي عملي و مبارزاتي امام (ع) براساس سنجش اوضاع و شرايط حاكم بر جامعه اسلامي آن روز استوار بود و از آنجا كه شرايط، همان شرايط دوران آخر زندگي امام صادق (ع) بود شكل مبارزه امام هفتم (ع) نيز ادامه همان راه و روشي بود كه پدر بزرگوارش در رويارويي با اوضاع سياسي و جبهه گيري مخالفان اتخاذ كرده بود. داستان ذيل، ترسيم كننده گوشه اي از شرايط سياسي آغاز دوران موسي بن جعفر (ع) است: (پس از رحلت امام صادق (ع) (عبدالله) فرزند بزرگ وي پس از اسماعيل - ادعاي امامت كرد و عده اي به دور او جمع شدند. من به همراه جمعي از مسلمانان نزد (عبدالله) - رفتيم و سؤالاتي مطرح كرديم. او جوابهاي بي اساسي به پرسشهاي ما داد. سپس به حضور (موسي بن جعفر (ع) رسيدم و عرض كردم: بعد از پدرتان امام ما چه كسي است؟ فرمود: اگر خدا بخواهد راهنمايي ات مي كند. عرض كردم: برادرت (عبدالله) گمان مي كند بعد از پدرت او امام است. فرمود: او مي خواهد (مردم گمراه شوند و) خدا عبادت نشود.) هشام چند سؤال ديگر مطرح كرد اما نتوانست از زبان امام (ع) درباره امامتش اقرار بگيرد. سرانجام پرسيدم: آيا شما خود، امام داريد؟ فرمود: نه. هشام مي گويد: (من از اين پاسخ امام (ع) آنچه مي بايست بفهمم فهميدم و خوشحال شدم و سخت تحت تأثير عظمت و شخصيت آن بزرگوار قرار گرفتم. عرض كردم: اجازه مي فرماييد سؤال ديگري بكنم؟ فرمود: بپرس ولي (اخبار ما را) منتشر نكن چون در اين صورت با خطر روبرو خواهيم شد. سپس در پاسخ سؤال ديگري اضافه فرمود: به هر يك از شيعيان كه مورد اطمينان هستند مي تواني جريان (امامت) را بگويي به شرطي كه از آنان تعهد بگيري اين امر را شايع نكنند.) [169] اين داستان نشان دهنده اين مطلب است كه امام كاظم (ع) در چه شرايط خفقان آوري به سر مي برد. رفتار محتاطانه امام (ع) بدين جهت بود كه منصور، جاسوساني در مدينه گمارده بود تا پيشواي مورد اتفاق شيعيان را شناسايي كنند و گردنش را بزنند. [170] .

پيگيري نهضت فرهنگي پدر

امام كاظم (ع) با توجه به شرايط موجود در آغاز امامت خود، صلاح نديد دست به اقدام سياسي حاد بزند و آشكارا با حكومت منصور به ستيز برخيزد؛ بلكه كار عظيم فرهنگي پدر بزرگوارش را دنبال كرد و فرهنگ گسترده اسلامي را با آراء و نظريات مبارك خود پربارتر ساخت. (سيد امير علي) نويسنده مشهور مي نويسد: (امام صادق (ع) در سال 148 هجري در مدينه درگذشت ولي مكتب علمي كه تأسيس كرده بود با رحلت تعطيل نشد بلكه به رهبري فرزند و جانشين موسي كاظم (ع) شكوفا گرديد) . [171] [172] .

امام كاظم (ع) برغم مشكلات و گرفتاريهاي فراواني كه از ناحيه سردمداران جاه طلب بني عباس برايش پديد آمده بود، [173] موفق شد صدها رجال علمي و دانشمند برجسته در زمينه هاي: فقه، حديث، تفسير، كلام و ديگر رشته هاي علمي تربيت كند. شيخ طوسي دركتاب رجال خود شمار اين شاگردان را 270 تن ذكر كرده است. [174] باقر شريف قريشي، اسامي 321 تن از شاگردان و راويان آن حضرت را با شرح مختصري از زندگي هر يك از آنان، ذكر كرده است. [175] به احتمال قوي رقمهاي فوق بايد تعداد شاگردان ممتاز و نخبه آن حضرت باشد و شاگرداني كه از نظر علمي در مرتبه پايينتر قرار داشته اند در اين تعداد منظور نشده اند. زيرا اغلب شاگردان امام صادق (ع) پس از رحلت آن حضرت به فرزندش موسي بن جعفر (ع) روي آورده و در زمره شاگردان آن حضرت قرار گرفتند. اينك به اجمال، شرح حال برخي از پرورش يافتگان مكتب امام كاظم (ع) را مرور مي كنيم: 1 - محمد بن ابي عمير محمد بن ابي عمير از شخصيتها و چهره هاي برجسته اي بود كه نه تنها در ميان شيعيان بلكه در ميان جامعه اهل سنت نيز از محبوبيت و مقبوليت خاصي برخوردار بود. [176] او محضر سه امام: - امام كاظم، امام رضا و امام جواد عليهم السلام - را درك و از آنان روايات بسياري در زمينه هاي گوناگون نقل كرده است. [177] ابن ابي عمير از نظر مقام علمي، جزو شش فقيه بزرگي است كه دانشمندان شيعه، روايات آنان را بي هيچ شبهه اي پذيرفته اند. آنان عبارتند از: (يونس بن عبدالرحمن)، (صفوان بن يحيي)، (محمد بن ابي عمير)، (عبدالله بن مغيره)، (حسن بن محبوب) و (احمد بن محمد بن ابي نصر). [178] مقام علمي (ابن ابي عمير) به حدي بود كه وقتي عده اي از رجال علمي از (هشام بن حكم) خواستند در مسائل مورد اختلاف با (هشام بن سالم) مناظره كند تا معلوم شود كداميك از آن دو در بحث و مناظره توانمند تر هستند. (هشام بن سالم) گفت: حاضرم به شرطي كه مناظره در محضر (محمد بن ابي عمير) صورت گيرد. [179] محمد با كوشش و تلاش پي گير، تعداد معتني بهي از روايات و علومي را كه از مكتب خاندان رسالت فرار گرفته بود در بيش از 94 جلد رساله جمع آوري كرد [180] كه متأسفانه در جريان گرفتاري كه از طرف دستگاه ستمگر عباسي برايش پيش آمد اين نوشته ها از بين رفت. [181] (ابن ابي عمير) در عبادت و بندگي خدا به پيشوايان معصومش اقتدا كرده و از عابدترين و پارساترين شخصيت ها بود. [182] (فضل بن شاذان) مي گويد: (به عراق رفتم. مردي را ديدم كه دوست خود را

سرزنش مي كرد مي گفت: تو فرد عايله مندي هستي و براي تأمين هزينه آنان بايد كار كني و من بيم آن دارم كه بر اثر طولاني بودن سجده هايت، چشمانت را از دست بدهي. رفيقش وقتي با اصرار و پافشاري او مواجه شد با ناراحتي گفت: چه مي گويي! اگر بنا باشد چشم كسي بر اثر سجده هاي طولاني از بين برود مي بايست چشم (ابن ابي عمير) از دست برود. اگر درباره من چنين گماني داري نسبت به مردي كه پس از نماز صبح به سجده شكر مي رود و تا هنگام ظهر سر برنمي دارد چه مي گويي؟!) [183] شخصيت عظيم و ارتباط نزديك (محمد بن ابي عمير) با امام كاظم (ع)، هارون، خليفه عباسي را بر آن داشت تا با گماردن جاسوساني فعاليتهاي محمد را زير نظر بگيرد و پس از اينكه اطلاع يافت اسامي تمامي شيعيان عراق در اختيار اوست او را دستگير و زنداني كرد و از وي خواست نام افراد را فاش سازد. محمد امتناع كرد. او را برهنه كردند و ميان دو درخت خرما آويختند و صد تازيانه به او زدند و به بيش از صد هزار درهم جريمه اش - كردند. [184] (محمد بن ابي عمير) - طبق نقل شيخ مفيد - هفده سال در زندان بسر برد و همه اموالش از بين رفت. مردي ده هزار درهم به او بدهكار بود، وقتي متوجه شد (ابن ابي عمير) ثروت خود را از دست داده است، خانه خود را فروخت و پول را نزد او برد. محمد، پرسيد: اين پول را از كجا آورده اي، گنجي پيدا كرده اي يا ارث به تو رسيده است؟ - خانه ام را فروخته ام. - ذريح محاربي از امام صادق (ع) نقل كرده است كه: كسي را نبايد به خاطر وام، از خانه مسكوني اش بيرون كرد. من با اينكه (حتي) به يك درهم از اين پولها نياز دارم ولي نمي پذيرم. [185] . 2 - يونس بن عبدالرحمن يونس بن عبدالرحمن، از چهره هاي برجسته و از دانشمندان بزرگ شيعه به شمار مي آيد. او محضر دو امام: (امام كاظم و امام رضا عليهماالسلام) را درك كرد و در مكتب تربيتي آنان مدارج كمال را طي و مقامي بس بلند و عظيم پيدا كرد و از نظر پاكي و تقوي و دانش به پايه اي رسيد كه وقتي (عبدالعزيز)، يكي از اصحاب وارسته امام هشتم (ع)، به آن حضرت عرض كرد: من هميشه به شما دسترسي ندارم، احكام و دستورهاي ديني را از چه كسي فرا بگيرم؟ امام (ع) فرمود: (از يونس بن عبدالرحمن فرا بگير.) [186] در روايتي ديگر درباره او فرمود: (يونس بن عبدالرحمن، سلمان زمان خويش است) . [187] يونس بن عبدالرحمن تأليفات فراواني پيرامون مباني و موضوعات مختلف شيعه داشت. از فضل بن شاذان نقل شده است كه او هزار جلد رساله بر رد مخالفان نوشت. [188] در جريان شهادت امام كاظم (ع) و پيدايش (واقفيه) [189] يونس بن عبدالرحمن از كساني بود كه در برابر اين موج انحرافي به شدت ايستادگي كرد و نسبت به اثبات امامت امام رضا (ع) پافشاري نمود به طوري كه در آن شرايط خطرناك و

اوج اختناق و خفقان به محض شنيدن خبر شهادت موسي بن جعفر (ع)، در مجمعي خطاب به حضار گفت: (اي اهل مجلس! بين من و خدا، امامي جز علي بن موسي (ع) وجود ندارد، او امام من است). [190] . 3 - صفوان بن يحيي صفوان از چهره هاي برجسته و از بزرگان اصحاب امام كاظم (ع) بود و نزد محدثان از موثق ترين و پارساترين مردم زمان خود به شمار مي رفت. شبانه روز 150 ركعت نماز مي خواند و در سال سه ماه روزه مي گرفت و زكات اموالش را در طول سال سه بار مي پرداخت. [191] او امام هشتم (ع) را نيز درك كرد و وكيل آن حضرت بود و نزد آن بزرگوار مقام و منزلت بلندي داشت. [192] امام كاظم (ع) در سخني فرمود: (ضرر دو گرگ درنده اي كه به جان گله گوسفند بي چوپاني بيفتند از زيان حب رياست نسبت به دين شخص مسلمان، بيشتر نيست، سپس - فرمود: ليكن صفوان رياست طلب نبود.) [193] امام جواد (ع) نيز صفوان را به نيكي ياد مي كرد و مي فرمود: (خدا از او - به خاطر رضايتي كه من از او دارم - راضي است. او هيچگاه با من و پدرم مخالفت نورزيد) . [194] از صفوان بن يحيي در ابواب مختلف فقه رساله هاي مختلفي به يادگار ماند كه بالغ بر سي جلد مي شد. [195] . 4 - علي بن جعفر علي بن جعفر از فرزندان امام جعفر صادق (ع) و از اصحاب عظيم الشأن و پارساي امام كاظم (ع) بود. وي محضر چهار امام (امام صادق، امام كاظم، امام رضا و امام جواد عليهم السلام) را درك كرده است. [196] علي بن جعفر پس از رحلت پدر گرامي اش پيوسته در خدمت برادرش موسي بن جعفر (ع) بود و از محضر او در زمينه هاي مختلف بهره جست. يك نمونه آن كتابي است تحت عنوان (مسائل علي بن جعفر) كه از امام كاظم (ع) پرسيده است. [197] (محمد بن حسن بن عمار) مي گويد: من دو سال در مدينه، در محضر علي بن جعفر به كسب علم و دانش - پرداختم و او احاديثي كه از برادرش موسي بن جعفر (ع) شنيده بود باز مي گفت و من مي نوشتم. [198] علي بن جعفر با بينش عميقي كه از اصل (امامت) داشت، تداوم و تقويت آن را براي رشد و پيشرفت جامعه اسلامي امري ضروري مي دانست. از اين رو با اينكه از نظر سني بزرگتر از بعضي پيشوايان معاصر عليهم السلام بود؛ نهايت احترام و تعظيم را نسبت به آنان داشت. در مجلسي كه در محضر امام جواد (ع) بود هنگامي كه امام (ع) برخاست تا برود، علي بن جعفر كفشهاي آن حضرت را جفت كرد. [199] در مجلسي ديگر علي بن جعفر در مسجد نشسته بود كه امام جواد (ع) وارد شد. در اين هنگام علي بن جعفر با عجله برخاست و بي كفش و عبا به استقبال امام (ع) شتافت و دست آن حضرت را بوسيد، سپس در محضر امام (ع) ننشست و سرپا ايستاد. امام جواد (ع) فرمود: عموجان! بنشين خدا تو را رحمت كند. عرض كرد: اي سرور من! چگونه بنشينم و حال آنكه تو

ایستاده اي. پس از اینکه امام (ع) رفت، علي بن جعفر در جاي خود نشست. يارانش او را سرزنش كردند و گفتند: تو با اینکه عموي پدر او هستي آيا سزاوار است با او چنين رفتار كني؟ گفت: (ساكت باشيد! در جايي كه خداوند مرا با اين ريش سفيد سزاوار امامت نيافت ولي اين جوان را لايق دانست و مقام امامت را به وي تفويض - كرد، آيا من فضل او را انكار كنم؟ پناه مي برم به خدا از آنچه شما مي گوييد. من بنده او هستم.) [200] .

موسي بن جعفر (ع) با دانش الهي خود در زمينه هاي گوناگون علمي مانند عقايد، فقه، تفسير و ديگر مسائل علمي، مرجع قشرهاي مختلف سؤال كنندگان بود. و در برخي از موارد با آنان به احتجاج و گفتگو مي نشست و در تمامي موارد، سؤال كننده با اعتراف به عجز خويش و قدرت و احاطه كامل امام (ع) در همه ابعاد، مجلس را ترك مي گفت. به عنوان نمونه، [201] محمد بن حسن، در مجلسي در مكه و در حضور هارون الرشيد از امام موسي بن جعفر (ع) پرسيد: آيا محرم مي تواند از سايه محمل خود استفاده كند؟ امام (ع) فرمود: در حال اختيار جايز نيست. پرسيد: آيا در حال اختيار مي تواند در سايه راه برود؟ فرمود: آري. محمد بن حسن از پاسخ - به ظاهر متناقض - امام (ع) تعجب كرد و خنديد. موسي بن جعفر (ع) فرمود: (آيا از سنت پيامبر (ص) تعجب مي كني و آن را به استهزا مي گيري؟ رسول خدا (ص) در حال احرام سايه بان محمل خود را برداشت ولي در سايه راه رفت. احكام دين به يك ديگر قياس نمي شود و هر كس چنين كند از راه راست منحرف شده است) . محمد بدون اينكه پاسخي داشته باشد ساكت شد. [202] در مجلس ديگري از امام (ع) سؤال شد: كسي كه سوگند خورده مال زيادي صدقه دهد چه مقدار بايد صدقه بدهد؟ امام (ع) فرمود: (اگر داراي گوسفند است 84 گوسفند و اگر صاحب شتر است 84 شتر و اگر صاحب پول است بايد 84 درهم صدقه بدهد.) وقتي دليل اين حكم را پرسيدند فرمود: (دليل آن اين آيه شريفه است: (و لقد نصركم الله في مواطن كثيرة) [203] مواطن و جنگهاي پيامبر (ص) پيش از نزول اين آيه 84 موطن بوده است. [204] .

خلاصه

امام موسي بن جعفر عليهماالسلام به سال 148 هجري عهده دار مقام امامت و رهبري جامعه اسلامي شد و در مجموع دوران 35 ساله امامت با چهار نفر از خلفاي عباسي معاصر بود. از آنجا كه شرايط حاكم بر جامعه اسلامي آن روز همان شرايط دوران آخر زندگاني امام صادق (ع) بود، امام كاظم (ع) صلاح نديد دست به اقدام حاد سياسي بزند و آشكارا با حكومت منصور به ستيز برخيزد، بلكه كار عظيم فرهنگي پدر بزرگوارش را دنبال كرد و فرهنگ گسترده اسلامي را با آراء و نظريات مبارك خود پربارتر ساخت. امام موسي كاظم (ع) برغم مشكلات و گرفتاري هاي فراواني كه از ناحيه سردمداران جاه طلب بني عباس برايش پديد آمده بود موفق شد صدها رجال علمي و دانشمند برجسته در زمينه هاي فقه، حديث، تفسير و ديگر رشته هاي علمي تربيت كند. مناظرات و گفتگوهاي علمي از جمله فعاليتهاي فرهنگي حضرت موسي بن جعفر عليه السلام بود كه در تمامي موارد، سؤال كننده با اعتراف به عجز خويش و قدرت و احاطه كامل امام عليه السلام در همه ابعاد، مجلس را ترك مي گفت.

كارشكني دستگاه خلافت

اشاره

آوازه و موقعيت روز افزون موسي بن جعفر عليه السلام، بويژه در بعد فرهنگي و روشن كردن افكار عمومي، دستگاه خلافت عباسي را به وحشت انداخت. حاكمان عباسي كه عظمت و عمق اين كار بنيادي را در دوران امام صادق (ع) درك كرده بودند تمام تلاش خود را براي محدود كردن فعاليتهاي فرهنگي امام (ع) و بازگرداندن افكار از مكتب تربيتي آن حضرت به كار گرفتند. در ذيل به نمونه هايي از اين تلاشها اشاره مي كنيم. 1 - دستگاه خلافت با گماردن جاسوساني در مدينه [205] ديدارها و ارتباطات امام (ع) را زير نظر داشت و شاگردان و اصحاب آن حضرت را به شيوه هاي مختلف تحت فشار قرار مي داد و آنان را از ارتباط با امام (ع) و سخن گفتن و تبليغ در مجامع عمومي باز مي داشت؛ بگونه اي كه ياران موسي بن جعفر (ع) به هنگام نقل حديثي از آن حضرت ناچار بودند نام امام را با كنايه و القابي همچون: (عبد صالح)، (عالم)، (صابر)، (امين)، (ابوابراهيم) و (سيد) ياد كنند. [206] و يا هنگامي كه پس از زحمت زياد به حضور امام مي رسيدند، براي نوشتن سخنان آن حضرت، الواحي در آستينهاي خود مخفي مي كردند تا هنگام خروج، از دسترس جاسوسان حكومت در امان باشند. [207] در برخي از مواقع، خود امام (ع) - كه جان ياران خويش را از ناحيه حكومت در خطر مي ديد - آنان را از سخن گفتن باز مي داشت، به عنوان نمونه، به (هشام بن حكم) كه در بحث و مناظره با گروههاي مختلف فكري يد طولايي داشت، پيغام داد كه به علت خطرهاي موجود، در شرايط فعلي از مناظره و سخن گفتن خودداري كن. هشام مي گويد: تا هنگام مرگ مهدي عباسي و پيدايش آرامش نسبي سخن نگفتم. [208] . 2 - تبليغ و ترويج از رجال علمي كه از نظر فكري در خط مخالف امام (ع) حركت مي كردند. جذب فقها و قضاتي همچون (مالك بن انس) و (قاضي ابو يوسف) كه مخالف پيشوايان معصوم بودند به دربار و تجليل و تكريم آنان و نيز تأمين زندگي و ديگر نيازهاي ايشان و نشر فتوا و نظريات آنان در جامعه، در همين راستا صورت مي گرفت. مالك، پيشواي مذهب مالكي و يكي از فقهاي مدينه بود. او هر چند بخشي از علوم خود را از امام صادق (ع) فرا گرفته بود، ولي از نظر خط مشي فكري مخالف با مكتب اهل بيت بود؛ بدين جهت منصور او را به عنوان فقيه و مفتي رسمي معرفي كرد و به وي دستور داد كتابي در مسائل فقهي بنويسد تا در همه شهرها پخش شود و مردم در مسائل عملي به آن مراجعه كنند. مالك گفت: مردم عراق نظر ما را نمي پسندند و بدان عمل نمي كنند. منصور گفت: آنچنان با شمشير سرهايشان را مي زنيم و با

تازيانه بندهاي پشتشان را قطع خواهيم كرد كه بر عمل بدان وادار شوند! مالك كتاب (موطاء) را نوشت و نظرات فقهي خود را در آن منعكس كرد. كتاب او از سوي حكومت در همه جا پخش شد و مورد استفاده دستگاه قضايي قرار گرفت. [209] مالك در دوران حكومت هارون نيز مورد احترام و توجه دستگاه خلافت بود. هارون به فرماندار خود در مدينه نوشت: هيچ كاري را بدون مشورت مالك انجام نده. [210] مالك در سايه حمايتهاي حكومت عباسي از وي، چنان قدرت و موقعيتي پيدا كرد كه افرادي را كه بر خلاف نظريه او سخن مي گفتند و يا از پيامبر (ص) حديثي نقل مي كردند، به دست مأموران ويژه اي كه اطراف او را احاطه كرده بودند مي سپرد تا آنان را كتك زده و يا به زندان افكنند. [211] قاضي ابويوسف نيز از وابستگان دربار حكومت عباسي و از شاگردان و مروجان مذهب ابوحنيفه بود. هارون او را به سمت (قاضي القضاة) منصوب كرد و در سراسر عراق، خراسان، شام و مصر هيچ قاضيي را جز با نظر او نمي گمارد. [212] بدون شك توجه بيش از حد دستگاه خلافت به اين افراد و ديگر سران مذاهب اسلامي و نشر فتوا و افكار آنان در ميان توده هاي مردم به منظور تضعيف جبهه امامت به پيشوايي امامان عليهم السلام - كه از قوي ترين جبهه هاي مبارزه با حكومت عباسي بود - صورت مي گرفت. امام كاظم (ع) به عنوان رهبر اين جبهه قدرتمند، برغم اين كار شكنيها و مشكلات، از تلاش و مجاهدت باز نايستاد و در تكامل نهضت فرهنگي پدر بزرگوارش گامهاي بزرگي برداشت.

سياست شكنجه و فشار

بني عباس، پس از استقرار در مسند خلافت، همان سياست ضد اسلامي خلفاي بني اميه را دنبال كردند و حتي در برخي موارد نسبت به ناراضيان حكومت خود، بويژه علويان، خشن تر و دژخيمانه تر از بني اميه رفتار مي كردند؛ بگونه اي كه مردم با مشاهده ستمهاي بني عباس ظلمها و جنايات بني اميه را به فراموشي سپردند. شاعري در اين زمينه گفته است: تالله ما فعلت امية فيهم معشار ما فعلت بنو العباس [213] به خدا سوگند بني اميه يك درهم آنچه بني عباسي به آل علي (عليهم السلام) ستم راندند ظلم نكردند. شاعر ديگري كه هر دو دوران را درك كرده است در زمان خلافت سفاح آرزويش چنين است: يا ليت جور بني مروان دام لنا وليت عدل بني العباس في النار [214] اي كاش ستم بني مروان بر ما همچنان ادامه مي يافت واي كاش عدل بني عباس به دوزخ مي رفت. خلفاي پس از (سفاح) به مراتب بيشتراز او دستشان به جنايت و ريختن خون مخالفان آلوده بود. منصور، دومين خليفه عباسي و نخستين خليفه معاصر امام هفتم (ع) با سختگيري و اعمال فشار و شكنجه نسبت به علويان، رعب و وحشت و اختناق عجيبي در ميان مردم به وجود آورده موجي از كشتار و خون به راه انداخته بود. منصور، به منظور تحت فشار قرار دادن شيعيان، نه تنها اموال عمومي مسلمانان را در خزانه خود گرد آورده و از صرف آن در راه عمران و رفاه و آسايش مردم خودداري مي كرد بلكه آنچه هم در دست مردم بود به زور از آنان مي گرفت تا همه نيازمند دستگاه و گرسنه و متكي به او باشند. [215] او در توجيه اين سياست ضد مردمي خود به اين ضرب المثل متوسل مي شد كه: (سگ خود را گرسنه نگهدار تا (به طمع نان) به دنبالت بيايد) . [216] مردم مدينه بيش از ساير نقاط، زير فشار و كنترل دستگاه خلافت قرار داشتند؛ زيرا آنان بيش از هر جاي ديگر با تعاليم و سيستم حكومت اسلامي آشنايي داشتند و كمتر حاضر بودند حكومتهاي فاسدي، همچون حكومت منصور را بپذيرند. مهمتر از آن، پيشوايان معصوم عليهم السلام و رجال بزرگ شيعه در مدينه اقامت داشتند و وجود آنان همواره مركز ثقل جنبشهاي اسلامي و خطري براي دستگاه حكومت به شمار مي رفت. از اين رو منصور- با شنيدن خبر نهضت (محمد بن عبدالله بن حسن) (معروف به نفس زكيه) - براي درهم شكستن مقاومت مردم مدينه و سركوب قيام، (رياح بن عثمان) را كه فردي بي رحم و سنگدل بود به فرمانداري مدينه منصوب كرد. وي پس از ورود به مدينه ضمن سخناني در جمع مردم، خود را افعي، فرزند افعي و پسر عموي مسلم بن عقبه [217] معرفي كرد و مردم را تهديد نمود كه

اگر تسليم نشويد مدينه را درهم خواهم كوبيد بگونه اي كه اثري از حيات در آن باقي نماند. مردم، به تهديدات او توجهي نكردند و همچنان راه مخالفت در پيش گرفتند. رياح جريان را به منصور گزارش - كرد. خليفه طي نامه اي مردم را - در صورت مخالفت با فرماندار - به محاصره اقتصادي و اعزام نيروي نظامي تهديد كرد. رياح بر فراز منبر رفت تا نامه خليفه را براي مردم بخواند. هنوز نامه به پايان نرسيده بود كه فرياد اعتراض از هر سوي مسجد بلند شد و آتش خشم و كينه مردم شعله ور گرديد به گونه اي كه وي را بالاي منبر سنگباران كردند و او مجبور شد براي حفظ جان خود از مسجد فرار كند و در جايي مخفي شود. [218] وقتي اين خبر به گوش منصور رسيد تهديد خود را عملي ساخت و با قطع راههاي بازرگاني، مردم مدينه را در محاصره اقتصادي قرار داد. [219] دست منصور در طول 22 سال حكومت ننگينش، به خون هزاران انسان حق طلب و آزادي خواه آلوده شد. او در مبارزه با آل علي (ع) تا آنجا پيش رفت كه به هر يك از آنان كه دسترسي پيدا مي كرد او را دستگير و پس از بستن غل و زنجير به دست و پايش او را به زندان مخصوص مي افكند؛ زنداني كه شب و روزش تشخيص داده نمي شد و زندانيان براي راهيابي به اوقات نمازهاي پنجگانه، قرآن را به پنج بخش تقسيم كرده بودند و پس از تلاوت هر بخش - يك نماز مي خواندند. به آنان حتي براي قضاء حاجت اجازه خروج داده نمي شد و آنان ناچار بودند براي اين منظور از محل سكونت خود استفاده كنند. در نتيجه پس از مدتي زندگي در فضاي متعفن و آلوده به انواع بيماريها مبتلا و در همانجا درمي گذشتند. [220] منصور در اعمال كينه و دشمني نسبت به علويان پا را از اين هم فراتر گذارد و برخي از انقلابيون را پس از دستگيري زنده زنده زير ديوار مي گذاشت و روي آن ستون بنا مي كرد. [221] نقل كرده اند: منصور كليد اتاقي را به همسر فرزند خود مهدي سپرد و او را سوگند داد كه تا وي زنده است در آن را باز نكند. چون منصور فوت كرد او با مهدي در اتاق را باز كردند، ديدند عده اي از انقلابيون در حالي كه به شهادت رسيده اند و نسب هر كدام به گردنشان آويخته شده در آنجايند. در ميان آنان كودك خردسال نيز ديده مي شد. [222] منصور روزي پس از سركوب كردن نهضت (محمد بن عبدالله) (نفس زكيه) و برادرش (ابراهيم)، در مجلسي از خدمات (حجاج) به بني مروان سخن گفت و افزود: من كسي را نديدم كه نسبت به بني مروان بيشتر از (حجاج) خدمت كرده باشد. يكي از مزدوران درباري از اين سخن ناراحت شد و گفت: (حجاج در كدام مسئله از ما پيشي گرفته است؟ به خدا سوگند، خداوند در روي زمين انساني عزيزتر و گرامي تر از پيامبر ما (ص) نيافريده است. در عين حال به ما دستور دادي كه فرزندان او را به قتل برسانيم و ما اطاعت كرديم و فرمانت را بدون چون و چرا اجرا

نموديم. آيا ما بي وفاييم؟! منصور از سخن او به خشم آمد و گفت: بنشين.) [223] .

اقدامات عوامفريبانه

منصور در كنار آن همه جنايات و ستمگريها، گاهي براي فريفتن ساده لوحان و جلب نظر آنان، دست به كارهاي به ظاهر اسلامي مي زد تا در سايه اين اعمال به بقيه اعمال ننگينش رنگ مذهبي بدهد. چون او دريافته بود كه با مردمي مواجه است كه به دين علاقمند هستند. يكي از اقدامات عوامفريبانه او اين بود كه عده اي از رجال و دانشمندان ديني را به گرد خود جمع كرد و پولها و رشوه هاي زيادي در اختيار آنان قرار داد و گاهي در حضور آنان تظاهر به ترس از خدا و روز قيامت مي كرد و يا از برخي از آنان تقاضاي موعظه و نصيحت مي نمود. [224] هدف او از تمامي اين كارها اين بود كه عالمان و واعظان درباري، طي برخوردهايي كه با مردم دارند به تبليغ شخصيت مذهبي منصور و پايبندي او به برنامه ها و مقدسات اسلامي بپردازند و چنين وانمود كنند كه او يك خليفه خداترس و پرهيزكار است.

امام كاظم و منصور

امام كاظم (ع) حدود ده سال نخست از دوران امامت خود را در حكومت منصور گذراند. امام (ع) در تمامي اين ده سال و همچنين پيش از آن، شاهد جنايتها و ستمگريهاي دستگاه خلافت نسبت به شيعيان و خاندانش بود و قلب مقدسش با مشاهده اين محنتها و شنيدن اين حوادث دردناك همواره متأثر واندوهناك بود ولي براي حفظ مصلحت اسلام، در برابر اين فشارها و مصيبتها بردباري نشان داده، خشم خود را فرو مي برد. امام (ع) هر چند در هيچ يك از قيامهاي علويان و غير علويان كه در اين مقطع بر ضد حكومت ظلم و ستم منصور انجام شد شركت نداشت - چون به بي نتيجه بودن و شكست آنها واقف بود - ولي عملاً موضع مخالف خود را در برابر سياستهاي ضداسلامي دستگاه حكومت نشان مي داد. به عنوان نمونه، منصور در مراسم جشن نوروزي [225] از امام (ع) خواست در مجلس جشن دربار شركت كند و به عنوان نماينده او هداياي درباريان، فرماندهان نظامي و اشراف و بزرگان را كه به عنوان عيدي براي خليفه مي آورند بگيرد. امام (ع) كه مي دانست اين مسئله بهانه است و منصور در وراي آن اهداف سياسي ديگري را تعقيب مي كند، درخواست او را رد كرد و فرمود: (من در ميان روايات رسيده از جدم رسول خدا (ص) خبري كه مؤيد عيد نوروز باشد نيافتم....) امام وقتي با اصرار فراوان منصور مواجه شد ناچار پذيرفت. ولي با قرائت شعري در مصيبت جدش امام حسين (ع) كه پيرمردي آن را به عنوان هديه نوروزي براي آن حضرت آورده بود مجلس را دگرگون ساخت و بزم جشن و سرور عباسيان را به محفل عزا و سوگواري براي حسين بن علي (ع) تبديل كرد. [226] .

خلاصه

آوازه و موقعيت روزافزون امام موسي بن جعفر (ع) بويژه در بعد فرهنگي، دستگاه خلافت را به وحشت انداخت، از اين رو، تمام تلاش خود را در جهت محدود كردن فعاليتهاي فرهنگي امام (ع) و باز گرداندن افكار از مكتب تربيتي آن حضرت به كار گرفت. دستگاه خلافت عباسي براي خنثي كردن فعاليتهاي امام (ع) جاسوساني را برآن حضرت گمارد تا تلاشها و ارتباطات او را زير نظر بگيرند. بني عباس پس از استقرار در مسند خلافت همان سياست ضداسلامي خلفاي اموي را دنبال كردند و حتي در برخي موارد، بويژه با علويان خشن تر و دژخيمانه تر از بني اميه رفتار مي كردند. مردم مدينه بيش از ساير نقاط زير فشار و كنترل دستگاه قرار داشتند. اين بدان جهت بود كه آنان بيش از ديگران با تعاليم و مباني حكومت اسلامي آشنايي داشتند و كمتر حاضر بودند حكومتهاي فاسد را بپذيرند. امام كاظم (ع) حدود ده سال نخست دوران امامت خود را در حكومت منصور گذراند و در اين مدت شاهد جنايتها و ستمگريهاي دستگاه خلافت نسبت به شيعيان و خاندانش بود.

خلفاي معاصر و رفتار آنان با امام كاظم

اشاره

با مرگ منصور در سال 158 [227] هجري قمري فرزند او (مهدي) روي كار آمد. حكومت وي نخست با استقبال توده مردم و سرور و خوشحالي آنان رو به رو شد؛ زيرا او بر خلافت سياست خشن و دردمنشانه پدرش، سياست ملايمتر و مردم تري در پيش گرفت. مهدي به محض رسيدن به قدرت، فرمان عفو عمومي صادر كرد و همه زندانيان سياسي را آزاد نمود و تمام اموالي را كه پدرش مصادره و ضبط كرده بود به صاحبانش بازگردانيد. [228] اين آزادي نسبي و رفاه اقتصادي موجبات رضايت و خشنودي قشرهاي مختلف جامعه را فراهم آورد و در كالبد مردمي كه در مدت 22 سال حكومت فشار و اختناق منصور در نهايت سختي زندگي كرده بودند، روح تازه اي بخشيد. متأسفانه اين اقدامات روبنايي اصلاح طلبانه به همان روزهاي اول محدود شد؛ و حكمران جديد پس از اندك زماني چهره اصلي خود را نشان داد و در زمينه حيف و ميل اموال عمومي و سختگيري نسبت به مخالفان حكومت بويژه علويان، همان روش ضد اسلامي نياكان خود را پي گرفت.

گسترش عياشي و فساد

مهدي عباسي آن همه پول و ثروتي را كه پدرش براي او اندوخته بود [229] به اضافه اموال و مالياتهاي فراواني كه از مردم مي گرفت، به جاي صرف در عمران و آبادي كشور و مصالح عمومي مسلمانان، در راه عياشي و خوشگذراني و ترويج فساد صرف مي كرد. [230] . او نديمان و نوازندگان و عناصر آلوده را تا آنجا مورد توجه قرار داد كه حتي پسرش (ابراهيم) و دخترش (عليه) را نيز به جمع آنان وارد كرد؛ به طوري كه آن دو، سرآمد نوازندگان و خوانندگان عصر خود بودند. [231] خليفه عباسي در اين مورد مي گفت: (لذت و خوشي تنها در پرتو مجلس بزم و جمع نديمان حاصل مي شود و زندگي بدون نديمان نه خيري دارد و نه لذتي) . [232] افراط كاريهاي خليفه در امر عياشي و فساد اخلاقي اثرات سوئي در سطح جامعه اسلامي به بار آورد؛ چندانكه شعراي عياش و بي بند و باري مانند (بشار بن برد) بدون هيچ گونه حيا و شرمي اشعار مبتذل و هوس انگيزي در ترويج فساد و مسائل جنسي مي سرودند و در سطح جامعه پخش مي كردند و از اين طريق عفت عمومي جامعه را در معرض - تهديد قرار مي دادند. ادامه اين وضع، احساسات مذهبي عده اي را جريحه دار كرد، به گونه اي كه صداي اعتراض آنان بلند شد و از خليفه خواستند كه جلوي شاعر فتنه انگيزي مثل (بشار) را بگيرد. [233] مهدي عباسي در اثر اشتغال به عياشي و بزمهاي شبانه از اداره مملكت و رسيدگي به امور مردم و كارگزاران خود، درمانده بود. عمال او از اين خلاء استفاده كرده، بازار رشوه خواري و فساد اداري را رواج دادند. [234] و مأموران ماليات و خراج، عرصه را بر مردم تنگ گرفتند و براي نخستين بار بر بازار بغداد ماليات بستند. [235] .

كينه توزي با علويان

مهدي عباسي پس از استقرار در مسند خلافت در اندك زماني، سياست پدرش را نسبت به علويان دنبال كرد؛ چون به اين نتيجه رسيد كه بقاي حكومت و سلطنت او جز با سختگيري نسبت به شيعيان و علويان امكان پذير نيست. از اين رو نسبت به آنان سخت گرفت و كساني را كه لب به ناسزاگويي و مذمت خاندان پيامبر (ص) مي گشودند مورد محبت و نوازش قرار مي داد. به عنوان نمونه (بشار) شاعر فتنه انگيز و خود فروخته درباري كه به كفر و الحاد معروف بود اشعاري در مذمت خاندان رسالت سرود و ضمن آن، آنان را - كه از طريق حضرت زهرا سلام الله عليها با رسول خدا (ص) مرتبط مي شدند - با وجود عمو (عباس بن عبدالمطلب) محروم از ارث اعلام كرد و نتيجه گرفت كه فرزندان عباس - وارث رسول خدا هستند نه اهل بيت عصمت و طهارت! مهدي وقتي اشعار (بشار) را شنيد دستور داد براي تشويق وي هفتاد هزار درهم به او بپردازند. [236] ابن اثير نقل مي كند: (قاسم بن مجاشع تميمي هنگام وفات، مهدي عباسي را وصي خود قرار داد. پس از فوت قاسم، مهدي وصيت نامه را خواند. هنگامي كه به اين جمله رسيد: (قاسم شهادت مي دهد كه محمد (ص) فرستاده خدا و علي بن ابيطالب وصي او و وارث امامت پس از اوست) وصيت نامه را دور انداخت و دنباله آن را نخواند.) [237] .

امام كاظم و مهدي عباسي

مهدي عباسي ابتدا سعي مي كرد برخورد تندي با موسي بن جعفر (ع) نداشته باشد. او مي خواست از طريق تظاهر به اسلام و حسن رفتار با فرزند پيامبر (ص) و مبارزه با افكار الحادي به عنوان خليفه اسلامي مطرح شود. براي همين منظور به توسعه و تعمير مسجد الحرام و مسجد پيامبر (ص) پرداخت و كعبه را با پرده هاي گران قيمت تزيين كرد. [238] و ملحدان و زنادقه، از جمله (مقنع) [239] را سركوب نمود و با بقاياي پيروان مزدك و ماني كه با ظهور (مقنع) جان تازه اي گرفته بودند به مبارزه برخاست. [240] در عين حال، محبوبيت و موقعيت روز افزون موسي بن جعفر (ع) در ميان توده هاي مسلمان، خليفه عباسي را بر آن داشت تا در برابر آن حضرت موضعگيري نمايد. موضعگيريهاي او شكلهاي مختلفي داشت كه در ذيل به چند نمونه آن اشاره مي كنيم: 1 - در يكي از سالها، مهدي پس از فراغت از اعمال حج عازم مدينه شد و در يك مجلس عمومي با امام كاظم (ع) ملاقات كرد و براي آنكه به گمان خود از نظر علمي، امام (ع) را آزمايش كند، مسئله حرمت شراب از نظر قرآن را مطرح كرد و پرسيد: آيا شراب در قرآن تحريم شده است؟ مردم هر چند مي دانند كه مورد نهي قرار گرفته، ولي نمي دانند حكم به حرمت نيز شده است؟ امام (ع) فرمود: شراب در قرآن محكوم به حرمت است. - در كجاي قرآن؟ - آنجا كه خداوند مي فرمايد: (قل انما حرم ربي الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و الاثم و البغي بغير الحق) [241] بگو پروردگار من همه كارهاي زشت، چه آشكار و چه پنهان، و نيز گناه و سركشي به ناحق را حرام كرده است. ... مقصود از اين (اثم) در اين آيه همان شراب است؛ زيرا خداوند در آيه ديگري مي فرمايد: (يسألونك عن الخمر و الميسر قل فيهما اثم كبير و منافع للناس و اثمهما اكبر من نفعهما) [242] از تو از شراب و قمار مي پرسند. بگو در آن دو، گناهي بزرگ و سودهايي براي مردم هست و ولي گناه آنها از سودشان بزرگتر است. خليفه عباسي كه سخت تحت تأثير استدلال امام (ع) قرار گرفته بود به علي بن يقطين رو كرد و گفت: سوگند به خدا، اين فتوا، فتواي هاشمي است. [243] . 2 - هنگامي كه مهدي تصميم به باز پس دادن اموال مردم گرفت. امام كاظم (ع) را خواست و اموالي را كه پدرش - از امام جعفر صادق (ع) ضبط كرده بود، به وي پس داد. [244] امام كاظم (ع) از فرصت استفاده كرد وبراي نشان دادن عدم صداقت مهدي در ادعاي خود مسئله (فدك) را مطرح كرد و فرمود: چرا اين حق ما باز پس داده نمي شود؟ خليفه پرسيد: حدود فدك چيست؟ (كه من آن را نيز باز گردانم) امام (ع) فرمود: (يك

سمت آن كوه احد، سمت ديگرش عريش مصر و مرز سوم آن درياي احمر و حد چهارمش - دومة الجندل است.) [245] مهدي كه از سخنان امام (ع) شگفت زده شده بود با پريشاني پرسيد همه اينها كه گفتي حدود فدك است؟! امام (ع) فرمود: بلي: همه اينها بدون جنگ و درگيري به تصرف پيامبر (ص) درآمد و ملك آن حضرت گرديد. مهدي گفت: خيلي زياد است، بايد فكر كنم. [246] طبق برخي از نقلها امام (ع) در پايان فرمود: من مي دانستم اگر حدود آن را بگويم آن را پس نخواهي داد. [247] . 3 - گسترش روز افزون آوازه علمي و موقعيت امام كاظم (ع) و روي آوردن شيعيان و پيروان آن حضرت از شهرهاي مختلف به مدينه و پرداخت وجوه و بدهي هاي شرعي خود به آن بزرگوار، همه از عواملي بود كه مهدي عباسي را به وحشت انداخت. از اين رو براي محدود كردن فعاليتهاي امام (ع) و تحت كنترل قرار دادن آن حضرت، به والي مدينه دستور داد امام (ع) را به بغداد اعزام كند. امام كاظم (ع) به حكم اجبار به بغداد منتقل و بي درنگ روانه زندان شد. پس از مدتي مهدي روي پاره اي از ملاحظات سياسي و طبق اظهار خود به واسطه خوابي كه ديده بود امام (ع) را آزاد كرد. امام (ع) پس از آزادي به مدينه بازگشت. [248] .

فرمان قتل امام

بر اساس نقل ابن شهر آشوب، در دوراني كه امام (ع) در زندان مهدي عباسي بود، خليفه نيمه شبي (حميد بن قحطبه) را احضار كرد و پس از تعريف و تمجيد از مراتب جان نثاري پدر و برادرش در راه عباسيان، او را در سحرگاه همان شب مأمور قتل امام (ع) كرد. ولي چون خوابيد در خواب، حضرت علي (ع) را ديد كه به او اشاره مي كند و اين آيه شريفه را تلاوت مي فرمايد: (فهل عسيتم ان توليتم ان تفسدوا في الارض و تقطعوا ارحامكم) [249] اگر (از حق) روي بگردانيد انتظاري جز اين از شما نمي رود كه در زمين فساد راه انداخته، رحم خود را قطع كنيد. مهدي از خواب بيدار شد در حالي كه ترس و وحشت همه وجودش را فرا گرفته بود. حميد را خواست و او را از دستوري كه داده بود بازداشت و امام را مورد احترام قرار داد. [250] تلاش برخي از شيعيان براي نفوذ در دستگاه خلافت [251] علي رغم دشمني كينه توزانه حكمرانان عباسي عليه شيعيان و طرد آنان از دستگاه حكومت، در برخي از موارد، عده اي از شيعيان در دربار نفوذ كرده حتي تا پست وزارت پيش مي رفتند. از جمله اين موارد نفوذ (يعقوب بن داوود) در دستگاه مهدي عباسي است. يعقوب مردي با ايمان، پاك سرشت، نيكوكار، بخشنده و با فضيلت بود. [252] او از چهره هاي سرشناس - متمايل به تشيع و علاقمند به اهل بيت عليهم السلام بود و با برخي از علويان مبارز همكاري نزديك داشت. [253] يعقوب، در جريان قيام ابراهيم بن عبدالله بن حسن به اتهام همكاري با وي، به همراه گروهي ديگر دستگير و به زندان افكنده شد. با روي كار آمدن مهدي، يعقوب از جمله كساني بود كه مشمول عفو عمومي او قرار گرفت. [254] او از اين پس در صدد اين بود كه از طريق نفوذ در دستگاه خلافت و قبضه كردن حكومت، مبارزه خود را ادامه دهد. و در اين راه موفقيت خوبي كسب كرد و تا پست وزارت پيش رفت. [255] يعقوب پس ازاستقرار در مقام وزارت به تدريج علويان و طرفداران زيد بن علي را به دستگاه جذب، و مناصب حكومتي را به آنان واگذار كرد و از اين طريق بر امور كشور مسلط شد. [256] عده اي از اطرافيان و نزديكان مهدي كه از بني اميه بودند نزد او بر ضد يعقوب سمپاشي كردند و گفتند: شرق و غرب كشور اسلامي در دست يعقوب و ياران اوست. كافي است با يك اشاره به ياران خود فرمان دهد تا با حركت سريع يك روزه، حكومت تو را سرنگون كند. [257] (بشار بن برد) شاعر درباري در اين رابطه مي گويد: بني امية هبوا طال نومكم ضاعت خلافتكم يا قوم فالتمسوا خليفة الله بين الناي و العود [258] . ان الخليفة يعقوب بن داوود خليفة الله بين الناي و العود (260)

بني اميه (اطرافيان مهدي) بيدار شويد كه خوابتان طولاني شده است. خليفه (امروز) يعقوب بن داوود است (نه مهدي) خلافت شما خاندان از بين رفت. خليفه خدا را در ميان ساز و آواز و صداي ني و عود جستجو كنيد. سعايتها و گزارشهاي پي در پي بني اميه خليفه را نسبت به وزير خود بدبين كرد و سرانجام پس از يك آزمايش [259] و آگاهي از صحت گزارشهاي رسيده، يعقوب را از مقام وزارت خلع و روانه زندان ساخت. [260] مهدي پس از دستگيري يعقوب، تمام كساني را كه در زمان وزارت او به پستهاي دولتي منصوب شده بودند بركنار كرد و دستور داد كليه افراد خانواده و نزديكان يعقوب را به زندان افكنند. [261] يعقوب مدت پانزده سال در زندان بود و در دوران خلافت هارون آزاد شد. [262] .

هادي عباسي

با مرگ مهدي عباسي، فرزندش هادي به خلافت رسيد. او جواني مغرور، ناپخته، عياش، سنگدل، بدخوي و سختگير بود [263] و در انجام اعمال ناشايست و سبك حتي شؤون ظاهري خلافت را رعايت نمي كرد. [264] هادي پيش از رسيدن به خلافت به قدري در ميگساري و گرد آوري نديمان و آوازه خوانان به گرد خود، افراط مي كرد كه گاهي پدرش آن را تحمل نكرده، دستور مي داد نديمان و خوانندگان بزمهاي او را پس از زدن به زندان افكنند تا دست هادي از آنان كوتاه شود. [265] او پس از رسيدن به قدرت، با آزادي و امكانات بيشتر اموال عمومي مسلمانان را صرف عياشي و بزمهاي آلوده خود مي كرد. هادي، خوانندگاني، همچون (ابراهيم موصلي) را به دربار جذب كرد و در قبال آوازخواني آنان، بيت المال مسلمانان را به جيب آنها سرازير نمود. ابراهيم موصلي موفق شد در يك روز 150 هزار دينار پول آوازخواني از هادي بگيرد. [266] خليفه در قبال يك بيت شعري كه (عمر بن بزيع) در مدح او گفته بود، سيصد هزار درهم صله به وي داد. [267] و حتي يك روز در قبال چند شعر طرب انگيز، كليد خزانه بيت المال را به ابراهيم موصلي داد و گفت: هر قدر مي خواهي بردار. او وارد خزانه شد و پنجاه هزار دينار برداشت. [268] در نتيجه اين بذل و بخششهاي بي حساب، اموال عمومي مسلمانان كه مي بايست صرف مصالح امت اسلامي و عمران و آبادي كشور شود، در اختيار عده اي خواننده و رقاصه و بي بند و بار قرار گرفت و آنان توانستند از اين طريق، ثروت انبوهي گرد آورند. اموال و مستغلات ابراهيم موصلي، خواننده معروف را 24 ميليون درهم برآورد كردند و اين غير از درآمد ماهيانه اش بود كه بالغ بر ده هزار درهم مي شد. [269] فرزند ابراهيم مي گفت: اگر هادي بيش از اين عمر مي كرد ما حتي ديوارهاي خانه مان را از طلا و نقره مي ساختيم. [270] .

خلاصه

با مرگ منصور در سال 158 هجري، فرزند او مهدي روي كار آمد. وي همانند نياكانش سياستي ضد اسلامي داشت و بيت المال مسلمانان را در راه عياشي و خوشگذراني و ترويج فساد صرف مي كرد. وي، پس از استقرار در مسند خلافت در اندك زماني سياست پدرش را نسبت به علويان دنبال كرد. مهدي عباسي ابتدا سعي مي كرد برخورد تندي با موسي بن جعفر (ع) نداشته باشد؛ زيرا او مي خواست از طريق تظاهر به اسلام و حسن رفتار با فرزند پيامبر (ص) به عنوان خليفه اسلامي مطرح شود؛ ولي محبوبيت و موقعيت روز افزون امام كاظم (ع) در ميان توده هاي مسلمان، مهدي عباسي را بر آن داشت تا در برابر آن حضرت موضعگيري نمايد. خليفه عباسي براي محدود كردن فعاليتهاي امام (ع) و تحت كنترل قرار دادن آن حضرت به والي مدينه دستور داد امام (ع) را به بغداد اعزام كند و پس از انتقال به بغداد بي درنگ امام (ع) را روانه زندان كرد. با مرگ مهدي عباسي، فرزندش هادي به خلافت رسيد. او جواني مغرور، ناپخته، عياش، سنگدل، بدخوي و سختگير بود و در انجام اعمال ناشايست و سبك حتي شؤون ظاهري خلافت را رعايت نمي كرد و اموال عمومي مسلمانان را صرف عياشي و بزمهاي آلوده خود مي كرد.

هادي عباسي و قيام شهيد فخ رفتار هادي با علويان

اشاره

هادي عباسي به پيروي از نياكان خود، از آغاز خلافت نسبت به مخالفان خود به ويژه علويان، موضع تند و حادي اتخاذ كرد و آنان را تحت فشار و شكنجه قرار داد. او حتي حقوق و مستمري ناچيزي كه پدرش (مهدي) از بيت المال به سادات و بني هاشم مي داد قطع كرد و آنان را در هر گوشه و كنار مورد تعقيب قرار داد و به فرمانداران خود نوشت: علويان را هر كجا يافتيد دستگير كرده به بغداد بفرستيد. [271] و بدين طريق رعب و وحشت شديدي در ميان علويان به وجود آورد.

واكنش علويان

فشار و آزارهاي بيش از حد خليفه عباسي نسبت به علويان، آنان را به ستوه آورد و رجال آزاده و دلير بني هاشم را به مقاومت در برابر جنايات حكمرانان عباسي واداشت و آنان را به ميدانهاي نبرد و پيكار كشانيد. يكي از معروفترين صحنه هاي پيكار علويان با هادي عباسي، صحنه پيكار (حسين بن علي) معروف به (صاحب فخ) و شهيد فخ است. (حسين بن علي) از نوادگان امام حسن مجتبي عليه السلام و از رجال برجسته و با فضيلت بني هاشم به شمار مي رود. او دوران كودكي خود را در دامن پدر و مادري [272] گذرانيده بر اثر وارستگي و نيكوكاري به (زوج صالح) مشهور بودند. [273] او خود نيز از نظر صفات عالي انساني و ملكات نفساني، مردي وارسته، زاهد بخشنده، بزرگوار و ممتاز بود. ابوالفرج اصفهاني درباره جود و كرم او اخبار زيادي نقل كرده است كه به ذكر يك مورد بسنده مي كنيم: علي بن ابراهيم به سندش از حسن بن هذيل نقل كرده است كه گفت: (من خانه اي را براي حسين بن علي - صاحب فخ - به چهل هزار دينار فروختم. او همه آن مبلغ را بر در همان خانه انفاق كرد، بدون آنكه حتي يك دينار آن را براي خانواده خود بردارد. پولهاي را مشت مشت به من مي داد و من براي فقراي مدينه مي بردم). [274] خانواده حسين در راه مبارزه با دشمنان اسلام قربانيان زيادي داده بود پدر، دايي، جد و عده اي ديگر از خويشان نزديك حسين به دست منصور دوانيقي به شهادت رسيده بودند. [275] از اين رو از دوران كودكي روح دلير و پرشور او لبريز از احساسات ضد عباسي گرديد. او در پي فرصت مناسبي مي گشت تا انتقام خون خويشان خود را از جنايتكاران عباسي بگيرد.

عامل قيام فخ

علت و انگيزه قيام شهيد فخ را بايد در برخورد ظالمانه و ضد اسلامي دستگاه خلافت عباسي با خاندان حضرت علي (ع) جستجو كرد. اما جرقه اي كه آتش نهضت را برافروخت اين بود كه هادي عباسي، يكي از نوادگان خليفه دوم به نام (عبدالعزيز بن عبدالله) [276] را كه فردي خشن، بدخوي و از دشمنان سرسخت خاندان پيامبر (ص) بود به فرمانداري مدين گمارد. عبدالعزيز از همان ابتدا به اذيت و آزار فرزندان ابوطالب پرداخت و هر روز به بهانه اي آنان را به فرمانداري احضار مي كرد و مي گفت: (شما حق خروج از مدينه را نداريد و هر روز بايد خود را به مقامات معرفي كنيد). او براي اين كار بعضي از آنان را ضامن برخي ديگر قرار مي داد و در صورت عدم حضور به موقع آن فرد، ضامن را مواخذه و بازداشت مي كرد. روزي فرماندار، دستور جلب (حسن بن محمد) را صادر كرد و او نيامد. والي به (حسين بن علي) (صاحب فخ) و يحيي بن عبدالله كه ضامن (حسن بن محمد) بودند گفت: (حسن بن محمد سه روز است خود را معرفي نكرده است يا او را بياوريد و يا شما را به زندان مي افكنم) . حسين و يحيي فرمان عبدالعزيز را ناديده گرفتند و پس از مذاكره و مشورتي كه با ياران خود كردند مصمم شدند از اين فرصت استفاده كرده بر والي ظالم و ستمگر عباسي بشورند و مسلمانان را از شر او نجات دهند. [277] .

قيام

حسين بن علي كه نمي دانست سياستهاي ظالمانه و ضد اسلامي دستگاه خلافت را تحمل كند، هر چند تصميم داشت در ايام حج ودر سرزمين مكه بر ضد مفاسد و جنايات بني عباس قيام كند، [278] ليكن با توجه به آنچه گفته شد مجبور شد قيام خود را چند روزي جلو بيندازد و نهضت خويش را از مدينه آغاز كند. او به دنبال سرپيچي از دستور فرماندار مدينه پرچم قيام را برافراشت و بر ضد بني عباس اعلام جهاد كرد. انقلابيون - از علويان و غير علويان - به گردش اجتماع كردند و در حالي كه شعار (احد، احد) مي دادند وارد مسجد پيامبر (ص) شدند و مؤذن را وادار كردند كه در اذان خويش جمله (حي علي خير العمل) را بيفزايد. [279] فرماندار چون اين جمله را شنيد احساس خطر كرد و با حالت پريشاني به اطرافيان فرياد زد: (استر را به در ببنديد و دو دانه آب به من بدهيد؟) [280] سپس به محل امني فرار كرد و مخفي شد. حسين نماز صبح را با مردم خواند و پس از آن خطبه اي ايراد كرد. او ضمن معرفي خود، مردم را به احياي كتاب خدا و سنت پيامبر (ص) و رضاي آل محمد عليهم السلام دعوت كرد. به استثناي عده معدودي، همه حاضران با او بيعت كردند. حسين با ياران خود كه حدود سيصد نفر مي شدند در ماه ذي القعده سال 169 هجري به قصد مكه، از مدينه بيرون آمد تا با استفاده از اجتماع مسلمانان در ايام حج، دامنه نهضت را توسعه بخشد. خبر قيام علويان به رهبري حسين بن علي و حركت آنان به سوي مكه به اطلاع خليفه رسيد. او سپاه انبوهي را به جنگ آنان فرستاد. دو سپاه در سرزمين (فخ) [281] به يكديگر برخورد كردند و جنگ سختي درگرفت. در جريان اين نبرد نابرابر، حسين و عده زيادي از ياران او به شهادت رسيدند و بقيه اسير و يا پراكنده شدند. فرماندار مدينه (كه بعد از قيام حسين فرار كرده و پنهان شده بود) چون خبر شهادت حسين بن علي را شنيد، دستور داد خانه او و بستگانش را به آتش كشيدند واموال و نخلستانهاي آنان را ضبط و مصادره كردند. [282] و نيز سر از تن شهدا جدا كرده براي هادي به بغداد فرستاد و از دفن پيكرهاي پاكشان خودداري كرد. اسرا را نيز در حالي كه به غل و زنجير بسته بودند پس از بردن به نزد خليفه به فرمان او به شهادت رسانيدند. اين فاجعه بسيار تلخ و دردناك، شيعيان به ويژه خاندان پيامبر (ص) را آزرد و حادثه دلخراش كربلا را در خاطره ها تجديد كرد. امام جواد (ع) درباره عظمت اين رويداد مي فرمايد: (پس از حادثه كربلا هيچ حادثه اي براي ما بزرگتر از فاجعه (فخ) نبوده) . [283] .

پيامبر گرامي اسلام (ص) و جانشينان معصوم آن حضرت عليهم السلام به مناسبتهاي مختلف از قيام حسين بن علي ياد كرده و او و يارانش را مورد تمجيد و تأييد قرار مي دادند: رسول خدا (ص) در يكي از سفرهايش، هنگامي كه به (فخ) رسيد، پس اقامه نماز بر جنازه اي فرمود: (در اين سرزمين مردي از خاندان من به همراه گروهي از مؤمنان كشته خواهند شد كه كفنها و حنوط آنان از بهشت آورده مي شود. جانهاي آنان در رفتن به بهشت از بدن هايشان پيشي مي گيرند). [284] محمد بن اسحاق از امام باقر (ع) نقل مي كند كه فرمود: (پيامبر (ص) چون به (فخ) رسيد در آنجا فرود آمد و مشغول نماز شد؛ در ركعت دوم گريست؛ مردم نيز با گريه آن حضرت گريستند. پس از نماز درباره علت گريه خود فرمود: چون ركعت اول را خواندم جبرئيل فرود آمد و گفت: اين محمد! در اين مكان، يكي از فرزندان تو به شهادت مي رسد و هر فردي كه با او به شهادت برسد، اجر دو شهيد خواهد داشت) [285] نضر بن قراوش مي گويد: (من شتراني به امام صادق (ع) كرايه دادم تا به مكه برود. امام (ع) به من فرمود: اي نضر هر گاه به (فخ) رسيدي مرا مطلع كن.... چون به (فخ) رسيديم نزديك محمل امام (ع) رفتم، ديدم آن حضرت در خواب است، سرفه اي كردم ولي بيدار نشد. محمل را تكان دادم، امام (ع) برخاست و نشست، عرض كردم: به (فخ) رسيديم. امام (ع) از محمل فرود آمد وضو گرفت و نماز خواند، آنگاه سوار شد. عرض كردم فدايت شوم شما در اينجا عملي انجام داديد، آيا اين هم جزو اعمال و مناسك حج است؟ فرمود: خير، ليكن در اين سرزمين مردي از خاندان من به همراه جمعيتي كشته خواهند شد كه روانهاي آنان پيش از پيكرهايشان به بهشت مي شتابد). [286] .

رهبر نهضت فخ هر چند با درك و شناخت خود از واقعيتهاي جامعه و لزوم امر به معروف و نهي از منكر و مبارزه با ظلم و بيدادگري، دست به قيام زد؛ لكن قيام او بي ارتباط با روش پيشواي هفتم (ع) نبود. سخنان حسين بن علي و مذاكره اي كه با امام كاظم (ع) داشته گوياي اين است كه وي در جريان قيام خود، با حضرت موسي بن جعفر (ع) در تماس بوده است. (ابراهيم بن اسحاق قطان) نقل مي كند: (از حسين بن علي و يحيي بن عبدالله شنيدم كه مي گفتند: (ما قيام نكرديم مگر آنكه با خاندانمان و همچنين موسي بن جعفر (ع) مشورت كرديم و او ما را به قيام فرمان داد). [287] در گفتگويي كه در مراحل اوليه قيام بين حسين بن علي و امام كاظم (ع) روي داد. حضرت بي وفايي مردم و در نتيجه شكست حسين و شهادتش در اين راه را گوشزد فرمود، ليكن هنگامي كه احساس كرد حسين در تصميم خود استوار است وي را تشويق نموده و فرمود: (گر چه تو كشته خواهي شد ولي همچنان در جهاد پيكار كوشا باش. اين گروه، مردمي فاسق و بدكارند كه اظهار ايمان مي كنند ولي در باطن منافق و مشركند؛ (انا لله و انا اليه راجعون)، من در اين كار راه از خداي بزرگ براي شما اجر و پاداش طلب مي كنم). [288] هنگامي كه سرهاي بريده شهدا را به مدينه آورد و در مجلسي كه گروهي از خاندان پيامبر (ص) و از جمله موسي بن جعفرعليه السلام - حضور داشتند به تماشا گذاردند. همه سكوت كرده بودند جز امام كاظم (ع) كه چون چشمش به سر بريده حسين بن علي، رهبر قيام فخ افتاد فرمود: (انا لله و انا اليه راجعون، سوگند به خدا او در گذشت در حالي كه مسلمان و درست كار بود، بسيار روزه مي گرفت و شبها را به قيام و عبادت مي گذرانيد و امر به معروف و نهي از منكر مي كرد؛ در خاندان وي چون او وجود نداشت!) [289] از سوي ديگر هادي عباسي كه به موقعيت و نفود پيشوايي هفتم شيعيان (ع) در ميان سادات و انقلابيون آگاهي كامل داشت، پس از حادثه فخ از موسي بن جعفر (ع) سخت خشمگين شد؛ زيرا اعتقاد داشت در پس پرده رهبري اصلي اين قيامها را آن حضرت عهده دار است. از اين رو، هنگامي كه اسرا و همچنين سرهاي شهدا را نزد او بردند پس از فرمان قتل اسرا سراغ بقيه انقلابيون را گرفت: تا آنكه نام حضرت موسي بن جعفر (ع) به ميان آمد، هادي با خشم گفت: (به خدا سوگند حسين (صاحب فخ) جز با دستور او بر ضد من قيام نكرده و جز محبت موسي بن جعفر راه ديگري نپيموده است، زيرا پيشوا و صاحب وصيت در ميان اين خاندان كسي جز موسي بن جعفر نيست؛ خدا مرا بكشد اگر او را زنده بگذارم). [290] شيعيان

هنگامي كه از تهديد خليفه مطلع شدند به امام كاظم (ع) پيشنهاد كردند كه شما در جايي دور دست و پنهان از چشم اين ستمگر زندگي كنيد كه ما از شر او بيمناكيم. امام تبسمي كرد و براي تسكين خاطر آنان به اشعاري تمثل جست كه مضمون يكي از آنها چنين است: (آن گروه پست، تصور مي كردند كه بر پروردگار خود پيروز خواهند شد؛ پروردگار كه پيروز كننده پيروزمندان است. سپس خطاب به اصحاب و خاندانش فرمود: (به همين زوديها ترس و ناراحتي شما برطرف خواهد شد). وقتي علت آن را پرسيدند، فرمود: (اولين نامه اي كه از عراق مي رسد، خبر مرگ هادي را دربردارد. سوگند به حرمت اين قبر (اشاره به قبر مطهر پيامبر (ع) هادي هم امروز درگذشت) . [291] چند روزي طول نكشيد كه خبر مرگ هادي در همه جا منتشر گشت و با مرگ او ترس و نگراني شيعيان تبديل به خوشحالي شد وامام كاظم (ع) از شر اين ستمگر در امان ماند. مورخان مرگ هادي را در ماه ربيع الاول، سال 170 هجري ذكر كرده اند. [292] .

خلاصه

هادي عباسي به پيروي از نياكان خود، از آغاز خلافت، نسبت به مخالفان خود، بويژه علويان، موضعي تند اتخاذ كرد و آنان را تحت فشار و شكنجه قرار داد. فشارهاي بيش از حد خليفه عباسي نسبت به علويان، آنان را به ستوه آورد و رجال آزاده و دلير بني هاشم را به مقاومت در برابر جنايت حكمرانان عباسي وا داشت. حسين بن علي، معروف به (صاحب فخ) از جمله علوياني بود كه بر ضد حكمرانان عباسي قيام كرد و مردم را به احياي اسلام و سنت پيامبر (ص) فرا خواند. خبر قيام حسين و حركت وي به سوي مكه به خليفه گزارش شد. وي سپاه انبوهي به جنگ او فرستاد. دو سپاه در سرزمين (فخ) با يكديگر برخورد كردند و جنگ سختي درگرفت كه منجر به شهادت حسين و جمع زيادي از يارانش شد. پيشوايان معصوم از شهيد فخ و قيام او ستايش كرده و آن را از مصاديق امر به معروف و نهي از منكر به شمار آورده اند. رهبري نهضت فخ هر چند براساس علم و آگاهي خود از اوضاع و شرايط سياسي و لزوم قيام در برابر مفاسد حكومتي دست به قيام زد، ليكن قيام او بي ارتباط با روش پيشواي هفتم (ع) نبود و چه بسا پنهاني از ناحيه آن حضرت مأذون بود.

خلفاي معاصر و رفتار آنان با امام کاظم

اشاره

پس از مرگ هادي، برادرش هارون بر مسند خلافت تكيه زد و مدت 23 سال و اندي حكومت كرد كه سيزده سال آن همزمان با امامت حضرت موسي بن جعفر (ع) بود. [293] هارون، پنجمين خليفه عباسي، با قدرت و امكانات بيشتري زمام امور مسلمانان را به دست گرفت و دوران او اوج اقتدار و كامروايي عباسيان بود. در عصر هارون، منطقه وسيعي از جهان آن روز، از حجاز و كرانه درياي مديترانه گرفته تا سواحل اقيانوس كبير و تمامي قاره هاي آسيا و آفريقا بخشي از اروپا، زير نفوذ و شعاع قدرت اسلام قرار داشت. تا جايي كه هارون، سرمست از غرور سلطنت خطاب به ابري كه از روي سرش عبور مي كرد گفت: (به هر سو كه خواهي برو؛ زيرا خراجت به خزانه من خواهد رسيد). [294] در اثر گسترش قلمرو اسلامي سيل درآمدهاي مختلف از مناطق اسلامي به سوي بغداد سرازير شد و ثروت انبوهي در دربار هارون گرد آمد. و دستگاه خلافت هارون به بركت اين درآمدهاي سرشار به امپراتوري بزرگ و ثروتمندي تبديل شد كه با روح حكومت اسلامي كه پيامبر اسلام (ص) بنيان نهاده بود، هيچ سنخيتي نداشت. دكتر (حسن ابراهيم حسن) مي نويسد: (خراج و مالياتي كه در زمان هارون به خزانه بيت المال مي رسيد بالغ بر 72 ميليون دينار مي شد، و اين بجز در آمدهاي غيرنقدي بود كه از حاصل اراضي دريافت مي كردند!). [295] .

اموال فراواني كه به دربار هارون سرازير مي شد به جاي آنكه در عمران و آبادي كشور پهناور اسلامي و رفع نيازهاي عمومي و تأمين عدالت اجتماعي صرف گردد بيشتر در راه ارضاي تمايلات شخصي خليفه و زندگي مجلل و اشرافي او و بستگان و درباريانش صرف مي شد و براي توده هاي مردم جز محروميت و فشار و تنگدستي ثمره اي نداشت. (قصر خلدي) كه هارون در آن زندگي مي كرد و مردم، آن را به بهشت برين كه خداوند به متقيان وعده داده است، تشبيه مي كردند و نيز كاخ ديگرش به نام (دارالسلام) كه نهرها از ميان آن جاري مي شد و... همه نمونه هاي بارز تجمل پرستي اين خليفه عباسي بود. [296] هارون كه پي از مرگ برادرش با تلاش و كوشش (برمكيان) به خلافت رسيده بود، پس از پايان مراسم بيعت، (يحيي برمكي) را به وزارت برگزيد و همه اختيارات مملكت را به او واگذارد و گفت: (تمامي امور رعيت را به تو تفويض كردم، هرگونه صلاح مي داني حكومت كن) . هارون به عنوان پشتوانه اين اختيارات تام، انگشتر خود را به وي داد [297] و خود به حيف و ميل بيت المال و عيش و نوش و خريد جواهرات مشغول شد. كنيزان زيباروي، [298] نوازندگان، شعرا و موسيقيدانان را به دربار جذب كرد و آنان را مورد توجه ملوكانه قرار داد. هارون به شاعري به نام (اشجع) در ازاي مديحه اي، يك ميليون درهم داد! [299] همچنين (ابوالعتاهيه) شاعر و ابراهيم موصلي [300] موسيقيدان با خواندن چند بيت شعر و ساز و آواز هر يك هزار درهم و يكصد دست لباس از خليفه صله گرفتند. [301] ابن كثيري مي نويسد: (روزي همه كنيزان در حضور هارون به آوازه خواني و رقص پرداختند؛ خليفه به طرب آمد و دستور داد مبلغ هنگفتي پول بر سر آنان نثار كنند. پول نثار شده آنقدر زياد بود كه نصيب هر يك از كنيزان، بيش از سه هزار درهم شد). [302] وي در مجلسي ديگر به طرب آمد و دستور داد تا در ازاء آنكه اسماعيل بن صالح او را به طرب آورده بود، فرمانروايي مصر را بدو تفويض كنند. [303] هارون نه تنها در شهوتراني و زنبازگي افراط مي كرد بلكه در خوردن، نوشيدن و پوشيدن لباسهاي قيمتي نيز زياده روي پيشه كرد. خرج سفره او هر روز بالغ بر ده هزار درهم مي شد و گاه تا سي نوع غذا بر سفره اش حاضر مي كردند. [304] هارون در مراسم تزويج همسرش (زبيده) در كاخ خود ضيافتي ترتيب داد كه پنجاه و پنج ميليون درهم هزينه برداشت. [305] اينها نمونه هاي اندكي از اسراف و تبذير و حيف و ميل بيت المال توسط مقام خلافت اسلامي بود و اگر عيش

و نوشها و بذل و بخششهاي همسران، بستگان و درباريان او را نيز ضميمه كنيم مثنوي هفتاد من كاغذ خواهد شد. [306] .

توسل به نيرنگ و نفاق

هارون الرشيد كه غرق در دنيا طلبي و رفاه و اشرافيت بود، گاه براي حفظ موقعيت تاج و تخت خود و فريفتن افراد ساده لوح به برخي از مظاهر اسلامي تظاهر مي كرد: نماز مي خواند، با پاي پياده حج مي گذارد و گاه از برخي از وعاظ تقاضا مي كرد او را موعظه كنند و به هنگام موعظه سخت مي گريست. [307] جرجي زيدان مي نويسد: (خلفا براي حفظ مقام و حكومت خود، به هر اسم و رسم از دين و شعائر ديني تجليل مي كردند، هرچند بدان معتقد نبودند و همه نوع فسق و فجور مرتكب مي شدند.) سپس نمونه اي ذكر مي كند: شخصي تاي نعليني نزد مهدي عباسي آورد و گفت: اين لنگه نعلين پيامبر (ع) است. مهدي با آنكه به دروغگويي آن مرد يقين داشت، نعلين را پذيرفت و پول زيادي به آن مرد داد تا بدان وسيله خود را در بين مردم علاقمند به رسول خدا (ص) جلوه دهد.) [308] هارون در ميان خلفا بيش از همه اصرار داشت كه روي اعمال و جنايات خود سرپوش ديني بگذارد و همه را با يك سلسله توجيهات، مطابق موازين شرعي قلمداد كند. نقل كرده اند: (او در اثناي مراسم حج، مرتب براي پزشك مسيحي مخصوص خود دعا مي كرد. عده اي از اين مسئله ناراحت شدند و گفتند: دعا در حق كسي كه مسلمان نيست جايز نمي باشد. هارون در پاسخ گفت: درست است ولي تندرستي من در دست اوست و صلاح مسلمانان در گرو سلامتي من، پس صلاح مسلمانان در گرو سلامتي و بقاي اوست [309] (اين حساب دعا در حق او اشكالي ندارد) . هارون در مواقعي كه خود را از توجيه جنايات و عياشيهايش عاجز مي ماند، قضات و فقهاي مزدور و دنيا طلب را استخدام مي كرد تا آنان با فتواهاي شاه پسندانه شان توجيه گر اعمال خلاف شرع او باشند. خليفه به يكي از كنيزان پدر خود دل بسته بود. هنگامي كه عشق خود را به او ابزار كرد، كنيز گفت: براي تو سزاوار نيست؛ زيرا پدرت با من همبستر شده است. هارون كه شيفته او شده بود و نمي توانست دل از او بكند، براي دستيابي به هدف خود به قاضي القضاة (ابويوسف) متوسل شد و از او چاره جويي كرد. ابويوسف براي جلب رضاي خليفه و بر خلاف كتاب خدا و سنت پيامبر (ص) حكم كرد و گفت: (مگر هر ادعايي كه كنيزي مي كند قابل پذيرش است؟ شما به سخن او ترتيب اثر ندهيد زيرا او كنيز راستگويي نيست!) [310] ابويوسف، به جز اين فتوا، فتواهاي ديگري نيز كه مخالف حكم خدا و مطابق ميل خليفه بود صادر مي كرد و گاه در ازاي فتوايي، صدهزار درهم پاداش از خليفه دريافت مي نمود. [311] هارون براي كسب محبوبيت ديني در ميان توده هاي مسلمان علاوه

بر جذب عالمان و فقيهان وابسته، شاعران جيره خوار را كه موثرترين عامل تبليغي آن روز به شمار مي رفتند استخدام مي كرد و با بذل و بخشش اموال فراواني، آنان را به مدح و تمجيد از خود وا مي داشت. مزدوران تبليغاتي دستگاه هارون نيز حق بندگي را ادا كرده و او را با اوصاف مبالغه آميزي توصيف مي كردند و حتي شاعري او را بعد از پيامبر اسلام (ص) پيامبر ديگري مي خواند. [312] مزدور ديگري به نام (منصور نمري) درباره مقام هارون شعري سرود كه مضمون آن چنين است: (هر كس كه كينه هارون را به دل داشته باشد، نمازهاي پنجگانه به حال او سودي نخواهد داشت. مكارم و خوبيها راه و روش توست و خداوند به مقدار وسعت و گنجايش قلبت آنها را بر تو روا داشته است. خداوند مقام كسي را رفعت مي بخشد كه تو را بالا ببرد و هر گروهي را كه تو پستش بداني در نزد خدا نيز پست مرتبه است). [313] .

رفتار با علويان

هارون، بغض و كينه نسبت به علويان را از جد خويش منصور به ارث برد و از همان روزهاي نخست حكومت خود، با سنگدلي و كينه توزي خاصي به مقابله و مبارزه با آنان پرداخت و سياستش اين بود كه فرزندي از علي (ع) روي زمين نماند؛ از اين رو با صراحت مي گفت: (من، آنان (علويان) و پيروانشان را خواهم كشت). [314] . در اجراي اين سياست، به محض رسيدن به قدرت فرماني مبني بر خراج علويان از بغداد و تبعيد آنان به مدينه صادر كرد [315] و دست مزدوران خود را در اذيت و آزار فرزندان علي (ع) بازگذاشت؛ به حدي كه علويان مجبور شدند به صورت ناشناس به روستاها و نقاط دور دست پناه ببرند و خود را از ديد مأموران حكومتي پنهان سازند. با اين حال جلادان بني عباس جمعي از آنان را به پاي چوبه اعدام كشاندند و گروهي را زنده زنده لاي ديوار گذاردند و عده زيادي از آنان را به زندان افكندند. (حميد بن قحطبه) يكي از جلادان هارون مي گويد: (زماني كه در طوس بودم نيمه شبي هارون مرا احضار كرد و به من دستور داد: اين شمشير را بگير و دستور اين خادم را اجرا كن من شمشير را گرفتم و پشت سر خادم راه افتادم. او مرا به نزديكي منزلي آورد كه در آن بسته بود. در منزل را باز كرد. درون منزل سه اتاق و يك چاه قرار داشت. در اتاق اول را باز كرد، ديدم بيست نفر پيرمرد، ميان سال و جوان كه موهاي بلند و بافته داشتند و به غل و زنجير بسته شده بودند در درون آن قرار دارند. خادم هارون به من گفت: دستور اميرالمؤمنين اين است كه اين عده را بكشي. اينها همه از اولاد علي و فاطمه هستند. او يكي را پس ديگري از اتاق بيرون مي آورد و من مي كشتم و او پيكرهاي آنان را به درون چاه مي انداخت. سپس در اتاق دوم را باز كرد. در آن اتاق بيست نفر ديگر از اولاد علي (ع) بودند. با آنان نيز همان معامله را كردم. در اتاق سوم نيز بيست نفر ديگر زنداني بودند كه مأمور شدم آنان را نيز به چهل نفر قبل ملحق سازم. نوزده نفر را كشتم. آخرين نفر پيرمردي بود كه رو به من كرد و گفت: بدا به حالت اي مرد! روز قيامت در پيشگاه جد ما، رسول خدا (ص) با كشتن شصت تن از فرزندان او چه عذري داري؟. دستهاي من به لرزه افتاد (انگار) گوشتهاي بدنم از هم جدا مي شد. خادم با نگاه غضب آلودي به من نگريست و مرا به قتل او وادار كرد. سرانجام پيرمرد را نيز كشتم و او بدنش را در چاه انداخت. [316] .

هارون و يحيي بن عبدالله

يكي از علوياني كه عليه دستگاه ديكتاتوري هارون قيام كرد (يحيي بن عبدالله) بود. وي از نوادگان امام حسن مجتبي (ع) و از چهره هاي برجسته و رجال علمي عصر خود بود كه ازامام صادق (ع) و پدر و براد خود محمد و ابان بن تغلب روايات زيادي نقل كرده است. يحيي هنگامي كه از امام صادق (ع) روايتي نقل مي كرد مي گفت: حبيب من جعفر بن محمد چنين مي فرمود: [317] يحيي بن عبدالله كه از چهره هاي فعال قيام (صاحب فخ) بود، پس از شكست نهضت مدتي مخفي شد و شهر به شهر به دنبال پناهگاه مي گشت تا آنكه به (ديلم) رسيد و در سال 176 در آنجا ظاهر شد و عظمت او بالا گرفت و مردم از نقاط مختلف به وي پناه بردند. هارون پس از آگاهي از فعاليتهاي يحيي (فضل بن يحيي برمكي) را با پنجاه هزار جنگجو به سوي او فرستاد. [318] فضل پيش از برخورد نظامي با يحيي با او مكاتبه كرد و درباره صلح سخن گفت يحيي، چون پراكندگي و تفرقه همراهان و اختلاف آراي ايشان را مشاهده كرد با صلح موافقت نمود، مشروط بر اينكه هارون نامه اماني با خط خودش براي او بنويسد و قضات و فقها و بزرگان بني هاشم آن را امضا كنند. هارون، نامه اي مطابق ميل يحيي نوشت و يك نسخه آن را به يحيي داد. يحيي همراه فضل نزد رشيد آمد. خليفه به ظاهر او را اكرام كرد و دويست هزار دينار به وي كمك نمود؛ [319] ولي در باطن كينه او را به دل داشت و دنبال بهانه اي مي گشت تا نامه امان را نقض كند. تا آنكه سرانجام به يكي از روحاني نمايان دربار به نام (ابوالبختري) متوسل شد. اين روحاني مزدور فتوا داد: امان نامه باطل و خون يحيي حلال و قتل او جايز است و عهدنامه را گرفت و پاره كرد هارون به پاس اين خدمت، يك ميليون و ششصد هزار درهم به او جايزه داد و او را به سمت قضاوت منصوب كرد. و به استناد اين فتوا، يحيي را به زندان افكند و پس از مدتي او را به شهادت رسانيد. [320] ابوالفرج اصفهاني در مورد كيفيت شهادت يحيي نظرهاي مختلفي نقل كرده است: از جمله به نقل از ابراهيم بن رياح مي نويسد: در حالي كه يحيي زنده بود هارون روي بدن او ستوني بنا كرد. [321] .

هارون و موسي بن جعفر

هارون، از سر يحيي آل علي (ع) به ويژه پيشواي آنان، حضرت موسي بن جعفر عليه السلام، در برابر حكومت خود به شدت رنج مي برد، از اين رو از هر راه ممكن مي كوشيد تا آن حضرت را تضعيف و با فشار و ايجاد محدوديت نسبت به آن بزرگوار، رابطه مردم را با او قطع كند. هارون در يكي از سالها، پس از فراغت از اعمال حج وارد مدينه شد وعموم مردم را به حضور پذيرفت. وقتي اطلاع يافت كه امام كاظم (ع) به ديدار او مي آيد به دربانان دستور داد حضرت را تا كنار مسند سواره بياورند و خود به استقبال امام (ع) شتافت و براي ايشان، احترام كامل را به جا آورد. هارون در اين ديدار، هنگام تقسيم بيت المال، بين هر يك از فرزندان مهاجر و انصار از دويست دينار تا پنج هزار دينار تقسيم كرد. چون نوبت به حضرت موسي بن جعفر (ع) رسيد كيسه اي محتوي دويست دينار به فضل بن ربيع داد و گفت: آن را به موسي بن جعفر بده و از ناحيه ما عذرخواهي كن. مأمون، از آن همه تجليل و اين طرز توزيع اندك تعجب كرد و گفت: (اي اميرالمؤمنين! به هر كدام از فرزندان مهاجر و انصار و ساير قريش و بني هاشم و كساني كه حسب و نسب آنان را نمي شناختي، پنج هزار دينار و يا كمتر عطا كردي ولي به موسي بن جعفر (ع) با آن همه تجليل و احترامي كه در ابتدا از او به عمل آوردي كمترين مقدار (دويست دينار) را دادي؟!) هارون با شنيدن اين سخن غضبناك شد و گفت: اي بي مادر ساكت باش! اگر من به او هم آنچه تضمين كرده ام، ايمن نيستم از اينكه او فردا صد هزار شمشير زن از شيعيان و دوستان خود را عليه من تحريك نكند! فقر و تنگدستي او و خاندانش سالمترين راهي است كه حكومت ما را از خطر محفوظ مي دارد. [322] .

خلاصه

پس از مرگ هادي، برادرش، هارون، بر مسند خلافت تكيه زد و مدت 23 سال و اندي حكومت كرد كه پانزده سال آن همزمان با امامت حضرت موسي بن جعفر (ع) بود. در عصر هارون، منطقه وسيعي از جهان آن روز زير نفوذ و شعاع قدرت اسلام قرار داشت. در اثر گسترش قلمرو اسلامي، سيل درآمدهاي مختلف از مناطق اسلامي به سوي بغداد سرازير شد؛ ولي به جاي آنكه در عمران و آبادي كشور پهناور اسلامي و رفع نيازهاي عمومي و تأمين عدالت اجتماعي صرف گردد در راه ارضاي تمايلات شخصي خليفه و بستگان و درباريانش صرف مي شد. هارون همانند جدش منصور، بغض و كينه خود را نسبت به علويان از همان روزهاي نخست حكومتش ابراز كرد و سياستش اين بود كه فرزندي از علي (ع) روي زمين نماند. هارون از سرسختي آل علي (ع) به ويژه پيشواي آنان، حضرت موسي بن جعفر (ع) در برابر حكومت خود به شدت رنج مي برد. از اين رو از هر راه ممكن مي كوشيد تا آن حضرت را تضعيف كند و با فشار و ايجاد محدوديت نسبت به آن بزرگوار، رابطه مردم را با او قطع كند.

فعاليتهاي معترضانه امام كاظم

اشاره

بدون شك، حضرت امام كاظم (ع) با حكومت تبهكارانه و ستمگرانه هارون موافق نبود و نسبت به آن موضع منفي داشت. امام (ع) ضمن تماس مخفي با ياران خود موضع فرد فرد آنان را نيز در مقابله با حكومت جابر وقت تعيين مي كرد. او در يكي از بيانات خود به (صفوان بن مهران) فرمود: همه كار تو خوبست جز آنكه شترانت را به هارون كرايه مي دهي. - براي سفر حج كرايه مي دهم و خودم هم همراه آنها نمي روم! - آيا پس از كرايه دادن، در باطن دوست نداري كه هارون دست كم تا بازگشت از مكه زنده بماند تا كرايه تو را بپردازد؟ - چرا - كسي كه بقاي ستمگران را دوست داشته باشد از آنان به شمار مي رود و هر كس جزو آنان باشد وارد آتش خواهد شد.) [323] صفوان، پس از تذكر موسي بن جعفر (ع) بلافاصله تمام شتران خود را فروخت تا مجبور نباشد از اين رو به ستمگر كمك كند. [324] يكي از شيعيان امام به نام زياد بن ابي سلمه مي گويد: (بر امام كاظم (ع) وارد شدم. ايشان از من پرسيدند كه آيا براي دستگاه سلطنت كار مي كنم؟ جواب دادم: آري، پرسيدند: چرا گفتم: چون مرد آبرومند و عيالواري هستم و وضع زندگي ام خوب نيست. در اين موقع فرمودند: (اي زياد! اگر از نقطه بسيار بلندي فرو افتم و پاره پاره گردم براي من بهتر از آن است كه در دستگاه يكي از ستمگران منصبي را عهده دار شوم و يا آنكه بر بساطشان گام نهم). [325] هدف موسي بن جعفر (ع) از اتخاذ اين سياست، علاوه بر خط بطلان كشيدن بر مشروعيت دستگاه خلافت عباسي، اين بود كه از نظر سياسي عباسيان را به انزوا كشاند و از داشتن پايگاه مردمي محروم سازد. يك استثنا [326] . پيشواي هفتم (ع)، يكي از ياران برجسته خود را به نام (علي بن يقطين) از فرمان تحريم همكاري با دستگاه خلافت استثنا كرد و به وي اجازه داد تا موقعيت خويش را نزد عباسيان تحكيم بخشد و مناصب مهم و حساس را عهده دار شود؛ زيرا با نزديك شدن او به دستگاه، زمينه نفوذ بيشتر شيعيان زير چتر حمايت او قرار گيرند و از ناحيه حكومت كمتر مورد آزار و تعقيب واقع شوند. علي بن يقطين به سال يكصد و بيست و چهار هجري در كوفه متولد شد و در همان شهر نشو و نما كرد و به تحصيل علم و ادب پرداخت. [327] پدرش، (يقطين) از مبلغان بني عباس و از مخالفان حكومت امويان بود؛ از اين رو مورد تعقيب (مروان حمار)، آخرين خليفه اموي، قرار گرفت و به مدينه فرار كرد؛ ولي با روي كار آمدن عباسيان، مجدداً به كوفه بازگشت. [328] و مهدي منزلت والايي پيدا كرد. (علي بن يقطين) هر چند از نظر فكري مخالف پدر و معتقد به امامت امامان عليهم السلام بود، ولي

در سايه دور انديشي و حسن تدبير در امور سر در اندك زماني اعتماد مهدي عباسي را جلب كند و مسؤليت يكي از ديوانهاي حكومتي را عهده دار شود. [329] علي، در دوران حكومت هارون به مقام وزارت رسيد [330] و با دستوري كه از امام كاظم (ع) داشت تحت عناوين مختلف مانند تأمين هزينه حج و يا ازدواج، به شيعيان كمك مي كرد. سليمان بن حسين، كاتب علي بن يقطين مي گويد: (در يك سال صد و پنجاه نفر از طرف او به حج رفتند كه به هر كدام بين هفتصد تا ده هزار درهم هزينه سفر داد). [331] نقل كرده اند: علي بن يقطين با هزينه شخصي خود وسيله ازدواج چند نفر از فرزندان امام (ع) را فراهم ساخت كه يكي از آنان امام رضا (ع) بود. [332] علاوه بر اين كمكها، او هر سال اموال فراواني در اختيار موسي بن جعفر (ع) مي گذاشت تا به مصرف نيازمندان شيعه برساند كه گاهي مبلغ آن به سيصد هزار درهم مي رسيد. [333] يكي ديگر از راههاي كمك علي بن يقطين به شيعيان اين بود كه ماليات دولتي را به حسب ظاهر از آنان وصول مي كرد ولي پنهاني به آنها باز مي گردانيد. [334] شايد علت آن كار، اين بود كه هارون يك حكومت اسلامي نبود كه رعايت مقررات آن بر مسلمانان واجب باشد و شايد هم از مال شخصي خود ماليات را مي پرداخته است. در پرتو اين خدمات شايان بود كه امام كاظم (ع) از يك سو او را به ابقا در منصب وزارت تشويق مي كرد و مي فرمود: (خداوند در ميان ستمگران دوستاني دارد كه به وسيله آنان از بندگان خوب خود حمايت مي كند، و تو اين علي از آنان هستي). [335] از سوي ديگر، با تدبير خود جان او را در مواقع حساس از خطر قطعي حفظ مي كرد. يك سال هارون تعدادي لباس به عنوان خلعت به وزير خود بخشيد كه در ميان آنها لباس خز مشكي رنگ زربافت و لباسهاي ويژه خلفا بود. علي بن يقطين بيشتر آن لباسها را به همراه اموالي ديگر براي امام كاظم (ع) فرستاد. امام موسي بن جعفر (ع) همه هدايا و اموال او را پذيرفت ولي آن لباس مخصوص را پس فرستاد و يادآورد شد اين لباس را نگهدار؛ زيرا به همين زوديها در حادثه اي كه پيش مي آيد به آن نياز پيدا خواهي كرد. علي بن يقطين، علت پس فرستادن آن لباس را نفهميد ولي آن را حفظ كرد. پس از گذشت چند روز، وي يكي از خدمتكاران خود را به علتي از كار بركنار كرد. آن غلام كه از ارتباط وزير با امام كاظم (ع) و پولها و هداياي كه براي آن حضرت مي فرستاد آگاهي داشت، از علي بن يقطين نزد هارون سعايت كرد و گفت: از به امامت موسي بن جعفر معتقد است و هر سال خمس اموال خود را براي او مي فرستد. آنگاه داستان لباسها را دليل آورد و گفت: خلعت مخصوصي را كه اميرالمؤمنين در فلان وقت به او اهدا نموده بود به موسي بن جعفر داده است. هارون، از شنيدن اين خبر خشمگين شد و گفت: حقيقت اين جريان

را بايد كشف كنم، اگر آنچه مي گويي راست باشد او را خواهم كشت و بلافاصله علي را احضار كرد و در مورد آن لباس از او پرسيد. وي گفت: آن را در جاي مخصوص گذاشته ام و در نگهداريش كوشش مي كنم. هر صبح و شام بقچه را مي گشايم و آن لباس را با ديد تبرك مي نگرم و مي بوسم سپس در جايگاه خود مي گذارم. هارون گفت: فوراً آن را بياور. علي به يكي از خدمتكاران خود دستور داد لباس را آورد و با همان وضعي كه قبلاً مهر شده بود در برابر هارون گذارد. هارون دستور داد مهر را شكستند، ديد همان لباس است كه به وزير اهدا كرده است. با مشاهده لباس، خشم خليفه فرو نشست و به وزير گفت: لباسها را به جاي خود بازگردان و به سلامت بازگرد. پس از اين هرگز سخن سعايت كننده اي را در باره تو باور نخواهم كرد. آنگاه دستور داد جايزه ارزنده اي به او دادند و نيز فرمان فرد سعايت كننده را هزار تازيانه بزنند كه پس از زدن حدود پانصد تازيانه مرد. [336] .

ایستادگي در برابر قدرت طلبیهاي هارون

امام کاظم (ع) با آنکه شدیداً تحت نظر و مراقبت دستگاه خلافت بود، در هر فرصت مناسب در برابر قدرت طلبیهاي هارون مي ایستاد و شایستگي خود را براي احراز مقام خلافت پیامبر (ع) اعلام مي کرد. اینك دو نمونه روشنگر این موضع امام (ع): 1 - هارون در مسیر خود به مکه وارد مدینه شد و براي آنکه انتساب خود را به پیامبر (ص) و در نتیجه شایستگي خویش را براي مقام خلافت آن حضرت، به رخ علویان به ویژه موسي بن جعفر (ع) بکشد خطاب به رسول خدا (ص) چنین سلام کرد: (درود بر تو اي رسول خدا، سلام بر تو اي پسر عمو.) امام کاظم (ص) که چنین دید، جلو آمد و در حضور خلیفه و انبوه جمعیت حاضر، روضه مطهر را مخاطب قرار داد و فرمود: (سلام بر تو اي رسول خدا، سلام بر تو اي پدر!) هارون از سخن امام (ع) که خود را از او نزدیکتر به پیامبر (ص) معرفي کرده بود سخت ناراحت شد [337] ولي در آن جمع نتوانست واکنشي نشان دهد. وي در اولین فرصت به آن حضرت اعتراض کرد و گفت: (با آنکه پدر شما علي است چگونه ادعا مي کنید که فرزند پیامبر هستید؟) امام (ع) با بیاني مستدل و صریح پاسخ او را داد و فرمود: (اگر رسول خدا (ص) زنده بود و از دختر تو خواستگاري مي کرد قبول مي کردي؟) - نه تنها قبول مي کردم بلکه بر عرب و عجم افتخار هم مي نمودم. - ولي رسول خدا (ص) اگر چنین درخواستي از من مي فرمود نمي پذیرفتم. - چرا؟ - چون او (هر چند از طرف مادر) پدر من هست ولي پدر تو نیست! هارون (در برابر منطق امام (ع) به ظاهر تسلیم شد و) گفت: (احسنت یا موسي) اي موسي، نیك گفتي!.) [338] . 2 - هارون که مست قدرت و غرق در تجمل پرستي بود روزي امام کاظم (ع) را به یکي از کاخهاي مجلل خود احضار کرد تا شکوه ظاهري و زرق و برق زندگي سلطنتي خود را به رخ آن حضرت بکشد. پس از حضور امام (ع) در کاخ، هارون، با لحني آمیخته با غرور و تکبر پرسید: - این قصر چگونه است؟ امام (ع) بدون درنگ و پروا فرمود: این جایگاه فاسقان است. سپس این آیه را تلاوت کرد: (ساصرف عن ایاتي الذین یتکبرون في الارض بغیر الحق و ان یروا کل ایة لا یؤمنوا بها و ان یروا سبیل الرشد لا یتخذوه سبیلاً و ان یروا سبیل الغي یتخذوه سبیلاً) . [339] به زودي کساني را که در روي زمین به ناحق تکبر مي ورزند از ایمان به آیات خود منصرف مي سازیم؛ آنان که اگر آیه و نشانه اي را ببینند بدان نمي گروند و چنانچه به راه رشد و هدایت دست یابند آن را به عنوان راه خود برنمي گزینند و اگر راه ضلالت و گمراهي را ببینند آن را برمي گزینند. هارون که از پاسخ امام (ع) و تطبیق آیه شریفه بر او سخت خشمگین

شده بود با ناراحتي پرسيد، پس اين خانه از آن كيست؟ - پس از زماني از آن شيعيان ماست؛ ولي (در شرايط فعلي) مايه فتنه و آزمايش ديگران است. - (اگر از آن شيعيان است) پس چرا صاحب خانه آن را نمي گيرد؟ - در حال عمران و آبادي از صاحبش گرفته شده و تا زماني كه آباد نگردد آن را پس نمي گيرد. [340] .

واكنش هارون

با آنكه هارون در اثر زيركي خاص خود و توسل به نيرنگ و نفاق و فراهم شدن بقيه شرايط، در عرصه سياست آن روز چهره موفقي به شمار مي رفت. در جبهه مبارزه با خط امامت - به رغم آنكه همه روشها را براي پيروزي بر آن به كار برد - با ناكامي رو به رو شد و سرانجام به اين نتيجه رسيد: تا زماني كه رهبري اين جبهه را از بين نبرد همه تلاشهاي او بي ثمر خواهد بود. موضعگيريهاي صريح و كوبنده پيشواي هفتم (ع) در برابر دستگاه ديكتاتور هارون، او را در اين تصميم جدي تر ساخت و وجود آن حضرت را براي دستگاه خلافت غير قابل تحمل كرد، بويژه پس از آنكه هارون توسط جاسوسان خود خبر يافت كه شيعيان، مخفيانه با امام كاظم (ع) در تماس هستند و اموال و وجوهات شرعي خود را به او مي پردازند و طبيعي بود كه هر لحظه كه امام (ع) زمينه را آماده بيابد با همكاري ياران خود حكومت او را سرنگون خواهد كرد. از اين رو، در ملاقاتي كه با آن حضرت داشت با ناراحتي خطاب به او گفت: (در يك زمان به نام) دو خليفه خراج و ماليات جمع آوري مي شود؟!) [341] هارون - با توجه به جهات فوق بود كه - در سال 179 هجري [342] پيش از انجام اعمال حج راهي مدينه شد و با وقاحت تمام در برابر روضه مطهر رسول خدا (ص) ايستاد و بي آنكه از غصب خلافت و حيف و ميل بيت المال مسلمانان و ستمهاي خويش نسبت به خاندان پيامبر (ص) شرم كند، خطاب به آن حضرت گفت: (يا رسول الله! از اقدامي كه مي خواهم به عمل آورم از شما پوزش مي طلبم. مي خواهم موسي بن جعفر را بازداشت كنم؛ زيرا او مي خواهد در ميان امت تو اختلاف ايجاد كند و موجب خونريزي گردد!) [343] آنگاه دستور داد آن بزرگوار را در حالي كه در مسجد رسول خدا (ص) مشغول نماز بود دستگير كردند و براي آنكه شيعيان نفهمند امامشان را به كجا تبعيد كرده اند و نيز براي جلوگيري از شورش احتمالي انقلابيون، دستور داد هنگام بيرون بردن امام (ع) از مدينه دو كجاوه ترتيب دادند و با هر كدام گروهي مسلح همراه كردند. يك كجاوه، شبانه و به مقصد بصره و كجاوه ديگر در روز و به مقصد كوفه حركت داده شد و امام (ع) را با كجاوه اي كه عازم بصره بود روانه كردند. [344] امام كاظم (ع) پيش از رسيدن به بصره با (عبدالله بن مرحوم ازدي) كه از بصره عازم مدينه ملاقات كرد و چندين نامه به او داد و سفارش كرد آنها را به فرزند و امام پس از خودش امام رضا (ع) برساند. [345] پيشواي شيعيان، روز هفتم ذي حجه به بصره برده شد والي بصره، يعني (عيسي بن جعفر) كه برادر زن هارون نيز بود تحويل گرديد. [346] عيسي، امام (ع) را در يك سلول

انفرادي بازداشت كرد و جز به هنگام وضو گرفتن و غذا دادن، در سلول را باز نمي كرد. [347] .

ارتباط با خالق و مخلوق

امام كاظم (ع)، بدون ابراز ناراحتي از گرفتاري كه برايش پيش آمده است، محيط زندان را بهترين فرصت براي توجه به خدا و پرستش او دانست و پروردگارش را بر اين نعمت سپاس گفت: (پروردگارا! تو خود مي داني كه من پيوسته وقت فارغي را از تو عبادت مي خواستم و اكنون كه (خواسته ام را) انجام داده اي تو را سپاس مي گويم) . [348] از سوي ديگر، هنگامي كه جريان زنداني شدن فرزند پيامبر (ص) به گوش اقشار مختلف مردم رسيد، دانشمندان و محدثان، مشتاق ديدار آن حضرت شدند و پنهاني با امام (ع) رابطه برقرار كردند و از محضر مباركش در زمينه هاي گوناگون استفاده نمودند. از جمله مي توان ملاقات (ياسين ضرير) روغن فروش با آن حضرت را نام برد. [349] .

دستور قتل امام

با انتشار خبر زنداني شدن امام (ع) موجي از خشم و نفرت بر ضد دستگاه خلافت به ويژه از ناحيه شيعيان ايجاد شد و مردم همه جا از آن سخن مي گفتند. هارون، شرايط را خطرناك ديد، از اين رو براي آنكه پرونده زندگي امام (ع) را براي هميشه ببندد و اين خطر را از سر راه خود بردارد طي نامه اي محرمانه، عيسي را مأمور كرد كه آن حضرت را به قتل برساند. [350] عيسي، پس از مشورت با ياران نزديك خود به درخواست هارون پاسخ رد داد و در پاسخ نامه او يادآور شد (من در طول مدت بازداشت موسي بن جعفر با وسايل مختلف او را آزمودم و از او جز عبادت و دعا چيزي نديدم و حتي ديده نشده است كه او در دعا و نيايش خود عليه تو يا من دعايي بكند... بنابراين اگر دستور دهي او را از من تحويل بگيرند بهتر است و گرنه من نمي توانم بيش از اين او را در زندان نگه دارم چون حقيقت اين است كه من از نگهداري او در رنج و تعب بي حد به سر مي برم.) [351] .

انتقال به بغداد

هارون، پس از دريافت نامه والي و برادر زن خود فهميد كه او تحت تأثير اعمال و رفتار موسي بن جعفر (ع) قرار گرفته و قلباً به او متمايل شده است. از اين رو كسي را فرستاد تا آن حضرت را از عيسي تحويل گرفته به بغداد منتقل نمايد و به دست (فضل بن ربيع) بسپارد. [352] موسي بن جعفر (ع) پس از يك سال تحمل زندان در بصره [353] تحت مراقبت شديد مأموران حكومتي به بغداد منتقل شد و نزد (فضل) كه دربان هارون بود زنداني شد. امام (ع) مدت زيادي نيز در زندان (فضل) ماند. عملكرد آن حضرت در طول اين مدت به گونه اي بود كه حاجب خليفه و همه كساني كه با آن بزرگوار در ارتباط بودند تحت تأثير قرار گرفته، شيفته و مجذوب كمالات و شخصيت معنوي و الهي او شده بودند، هارون كم و بيش از اين موضوع آگاه شده بود؛ از اين رو، هنگامي كه دستور قتل آن حضرت را صادر كرد، فضل از انجام آن خودداري نمود و خليفه مجبور شد امام (ع) را به دست (فضل بن يحيي برمكي) بسپارد. [354] نيز مجذوب و شيفته آن وجود الهي كرد؛ چندانكه وي رفتار خود را با آن حضرت تغيير داد و او را مورد احترام و اكرام قرار داد و وسائل رفاه و آسايش آن بزرگوار را فراهم ساخت. جاسوسان، رفتار دوستانه (فضل) با موسي بن جعفر را در (رقه) (محل ييلاقي هارون) به گوش خليفه رساندند. هارون، از شنيدن اين خبر سخت خشمگين شد و پس از كسب اطمينان از گزارش فوق توسط غلام خود (مسرور) و نخست به (عباس بن محمد) دستور داد تا به وسيله (سندي بن شاهك) رئيس - پليس بغداد (فضل بن يحيي) را به جرم نافرماني دستور خليفه صد تازيانه بزند، و ديگر آنكه موسي بن جعفر عليه السلام را (سندي بن شاهك) تحويل بگيرد. [355] اين فرمان بدان جهت بود كه هارون ديد دستگيري موسي بن جعفر (ع) و انتقال او از زنداني به زندان ديگر از نظر سياسي به ضرر دستگاه تمام شده است؛ زيرا: اولاً علي رغم كوشش هارون براي پنهان داشتن جريان دستگيري امام (ع)، بسياري از مردم در اين نقل و انتقالها از آن مطلع شدند و كينه دست اندركاران اين جنايت را به دل گرفتند. ثانياً بسياري از درباريان، از نزديك با پيشواي شيعيان ملاقات كردند و قلباً تحت تأثير افكار و رفتار خداجويانه و زاهدانه آن حضرت قرار گرفته، مجذوب و شيفته كمالات معنوي و اخلاق نيكوي فرزند پيامبر شدند؛ به گونه اي كه دستور خليفه را در مورد قتل او و حتي سختگيري نسبت به وي ناديده گرفتند. خليفه عباسي متوجه شد كه حتي متصديان و كارگزاران حكومتي وي نيز حاضر به كشتن امام كاظم (ع) نيستنند. با توجه با اين جهات بود كه هارون ناچار شد آن گرامي را به

دست يكي از دژخيمان و سر سپردگان خود به نام (سندي بن شاهك) بسپارد و از او بخواهد كه هر چه زودتر امام (ع) را به شهادت برساند. سندي، امام (ع) را در خانه اي در بغداد زنداني كرد و غلام خود (بشار) را كه سرسخت ترين دشمنان اهل بيت عليهم السلام بود برآن بزرگوار گمارد و از اعمال هرگونه فشار و تضييقي نسبت به او دريغ نورزيد و سرانجام با چند عدد خرماي زهرآلود، فرزند پيامبر را مسموم ساخت و آن حضرت پس از چند سال گرفتاري در زندانهاي مختلف [356] و تحمل رنج و آزار فراوان، در 25 رجب، سال 183 ه.ق در زندان (سندي بن شاهك) به شهادت رسيد و پيكر مطهرش در مقابر قريش - در نزديكي بغداد - به خاك سپرده شد. [357] . تلاش براي محو آثار جرم [358] . جنايتكاران عباسي با به شهادت رساندن موسي بن جعفر (ع) بيش از هر كسي ديگر مي دانستند كه چه جنايت بزرگي را مرتكب شده اند و نيز مي دانستند كه چنين جرم بزرگي هرگز مخفي نخواهد ماند و قهراً پيامدهاي سوئي براي دستگاه به دنبال خواهد داشت. از اين رو براي محو آثار جرم و فريفتن افكار عمومي و جلوگيري از شورشهاي احتمالي دست به اقداماتي زدند از جمله: 1 - سندي بن شاهك پس از مسموم كردن امام (ع) و ظرف دو سه روزي كه آن حضرت در آستانه شهادت قرار گرفته بود هشتاد نفر از رجال و شخصيتهاي را جمع كرد و به زندان برد تا از نزديك وضع زندان و حال امام (ع) را ببينند و گواهي دهند كه آن حضرت در رفاه و آسايش به سر مي برد و هيچ گونه آثار جراحت و زخمي در او وجود ندارد؛ اما هوشياري امام (ع) نقشه او را نقش بر آب ساخت. او خطاب به حاضران فرمود: مرا به وسيله نه عدد خرما مسموم ساخته اند؛ بدنم فردا سبز مي شود و پس فردا از دنيا خواهم رفت. [359] . 2 - پس از شهادت امام (ع)، جنازه آن حضرت را مدت سه روز [360] روي جسر بغداد در معرض تماشا عموم گذاشتند تا به شيعيان بفهمانند كه آن حضرت با مرگ طبيعي از دنيا رفته است. [361] . 3 - جنايتكاران عباسي مي دانستند كه اگر جنازه امام (ع) را به دست شيعيان بسپارند و آنان عهده دار مراسم تشييع و دفن او گردند چه بسا وسيله بسيار مؤثري براي ازدحام جمعيت و تبليغات بر ضد دستگاه خلافت گردد. از سوي ديگر، هارون كه تا اين مرحله خود را از خون آن حضرت تبرئه كرده بود و ادعا مي كرد كه او با مرگ طبيعي از دنيا رفته است، مصلحت نمي ديد كه جنازه آن حضرت مخفيانه و به دور از چشم مردم دفن شود. از اين رو، برنامه را به گونه اي ترتيب داد كه خود دولتمردان و سپاهيان عهده دار امر تشييع شوند و مردم هم در كنار آنان شركت كنند. براي آن منظور (سليمان بن جعفر) مرد جا افتاده و بزرگ خاندان، يعني عموي هارون را پيشقدم كردند. سليمان به ظاهر از جريان دستگيري و درگذشت امام (ع) اظهار تأسف كرد و به فرزندان خود دستور

داد تا جنازه را از نيروهاي پليس تحويل بگيرند، سپس براي مراسم تشييع جنازه اعلام عمومي كرد. [362] بدين ترتيب، تحت اين پوشش فريبنده نگذاشتند جنازه به دست مردم بيفتد. 4 - برخي از مورخان نوشته اند: همان روز شهادت امام كاظم (ع) خداوند انتقام خون او را از قاتلش (سندي بن شاهك) گرفت؛ بدين ترتيب كه هنگام عبور از دجله اسب او رم كرد و سوارش را در امواج آب غرق كرد. [363] مورخان هر چند علت رم كردن اسب سندي را يادآور نشده اند ولي چنين به نظر مي رسد كه - هر چند او به سزاي عمل خود رسيد ولي - مرگ او حساب شده و با انگيزه محو آثار جرم صورت گرفته است تا امكان دسترسي به مباشر و مجري اين جنايت بزرگ براي هميشه از ميان برود و با مرگ او بسياري از رازهاي سياسي پشت پرده فاش نگردد.

خلاصه

موضع حضرت امام موسي كاظم (ع) در برابر حكومت هارون اين عنصر تبهكار و ستم پيشه موضع منفي بود. امام ضمن تماس مخفي با ياران خود موضع فرد فرد آنان را در مقابله با حكومت ظالم وقت تعيين مي فرمود. امام كاظم (ع) با آنكه شديداً تحت نظر و مراقبت دستگاه خلافت بود در هر فرصت مناسب در برابر قدرت طلبيهاي هارون مي ايستاد و شايستگي خود را احراز مقام خلافت پيامبر (ص) اعلام مي كرد. خليفه عباسي به اين نتيجه رسيد تا زماني كه رهبري جبهه حق را از بين نبرد همه تلاشهاي او بي ثمر خواهد بود، از اين رو، در صدد از بين برداشتن امام بر آمد و حضرت را در مسجد رسول خدا در حال نماز دستگير و به طرف بصره روانه ساخت. حضرت پس از يك سال تحمل زندان در بصره، تحت مراقبت شديد مأموران حكومتي به بغداد منتقل شد. سرانجام در بغداد پس از چند سال گرفتاري در زندانهاي مختلف و تحمل رنج و آزار فراوان، در 25 رجب سال 183 هجري قمري در زندان (سندي بن شاهك) به شهادت رسيد درود بر روان پاك او و پدرانش باد.

پاورقي

[1] مناقب، ابن شهرآشوب، ج 4، ص 279. درباره روز و سال ولادت آن حضرت، اقوال ديگري نيز گفته شده است. در بعضي منابع، روز ولادت امام (ع) دوشنبه ذكر شده است (مصباح كفعمي، ص 523) . در بعضي، سال ولادت، سال هشتاد هجري ذكر شده است. در الفصول المهمه، ص 222 و كشف الغمه، ج 2، ص 155 پس از اشاره به هر دو قول، نقل هشتاد ترجيح داده شده است.
[2] (ابو موسي) و (ابواسماعيل) هم ذكر شده است (ر. ك: مناقب، ج 4، ص 281) ليكن مشهور همان (ابوعبدالله) است.
[3] ر. ك: كشف الغمه، ج 2، ص 155، تبريز؛ بحارالانوار، ج 47، ص 11، بيروت.
[4] علل الشرايع، ص 234، مكتبة الداوري.
[5] اثبات الوصيه، ص 154، رضي.
[6] كافي، ج 1، ص 472، اسلاميه.
[7] كشف الغمه، ج 2، ص 210.
[8] مناقب، ج 4، ص 281.
[9] بنابراين كه ولادت آن حضرت، سال 83 باشد؛ ولي اگر ولادت امام (ع) را سال هشتاد بدانيم، مدت زندگي امام (ع) پيش از امامت حدود 34 سال خواهد بود. [
[10] لازم به ياد آوري است كه از نظر شيعه هر يك از امامان در زمان امامت امام معصوم ديگر، مأمور امام زمان خود بود. از اين رو، موضعگيريهاي هر امامي در زمان امام قبلي، موضعگيريهاي همان امام زمان خود بوده است. و همين مسئله موجب مي شد كه فعاليتهاي امامان در دوران امامت امام قبلي به صورت مستقل مطرح نشود.
[11] براي آگاهي بيشتر از تفصيل ماجراي اين دو سفر و نيز محتواي سخنراني امام صادق (ع) در جمع حاجيان، به دلائل الامامة، ص 104 - 109 و بحار الانوار، ج 46، ص 306 - 313 رجوع كنيد.
[12] كافي، ج 1، ص 78.
[13] بحارالانوار، ج 47، ص 16.
[14] همان، ص 58.
[15] ر. ك: بحارالانوار، ج 67، ص 320 و ج 75، ص 70 و 193.
[16] حديد (57) ، آيه 23.
[17] كافي، ج 6، ص 450.
[18] براي آگاهي از اين روايات به اعيان الشيعه، ج 1، ص 660 (بيروت)

رجوع كنيد.
[19] براي آگاهي از تفصيل ماجرا به بحارالانوار، ج 47، ص 221 و كافي، ج 5، ص 65 رجوع كنيد.
[20] كافي، ج 2، ص 128.
[21] بحارالانوار، ج 47، ص 61.
[22] همان، ص 38.
[23] بحارالانوار، ج 47، ص 59.
[24] ارشاد، ص 271، بصيرتي؛ كافي، ج 1، ص 307.
[25] ارشاد، ص 271؛ و بحارالانوار، ج 47، ص 13.
[26] قصص (28) ، آيه 5.
[27] بحارالانوار، ج 47، ص 15.
[28] همان.
[29] المحاسن و المساوي، ص 246، دار صادر (بيروت).
[30] ر. ك: الاعلام، ج 2، ص 154 بيروت؛ و كامل، ج 5، ص 183، دارصادر (بيروت) .
[31] ر. ك: كامل، ج 5، ص 190 - 194.
[32] همان، ص 235.
[33] ر. ك: مقاتل الطالبيين، ص 95 - 97.
[34] همان، ص 103 - 107.
[35] ر. ك: مقاتل الطالبيين، ص 111 - 115؛ و الفخري، ابن طقطقي، ص 138، بيروت.
[36] ر. ك: كامل، ج 5، ص 434.
[37] ر. ك: تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 357.
[38] همان، ص 376.
[39] ر. ك: همان، ص 377؛ و كامل، ج 5، ص 562.
[40] تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 378.
[41] ر. ك: مروج الذهب، ج 3، ص 33، دارالهجره (قم).
[42] ر. ك: زيد بن علي، رضوي اردكاني، ص 279.
[43] ر. ك: كامل، ابن اثير، ج 5، ص 292 - 308.
[44] ر. ك: الفخري، ص 138؛ و كامل، ج 5، ص 424 - 429.
[45] ر. ك: مسند، احمد بن حنبل، ج 2، ص 442.
[46] ر. ك: مروج الذهب، ج 3، ص 232.
[47] الحياة السياسية للامام الرضا (ع) ، ص 26 - 27، نشر اسلامي.
[48] الامام الصادق والمذاهب الاربعة، ج 1، ص 339، انتشارات اميرالمؤمنين، اصفهان.
[49] همان، 342 - 343.

[50] تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 218. براي آگاهي از نمونه هاي ديگر اين اجحافها به الامام الصادق والمذاهب الاربعة، ج 1، ص 340 رجوع كنيد.
[51] بنيانگذار اين سنت، مروان بن حكم بود كه دو پسر خود عبدالملك و عبدالعزيز را وليعهد خود ساخت، ولي هنگامي كه عبدالملك به خلافت رسيد، بدون توجه به توصيه پدرش، تصميم گرفت خلافت را به فرزندانش وليد و سليمان واگذار كند (ر. ك: كامل ابن اثير، ج 4، ص 189 و 514).
[52] ر. ك: الفخري، ص 134 و كامل، ج 5، ص 280.
[53] ر. ك: كامل، ج 5، ص 309.
[54] عقدالفريد، ج 4، ص 475، بيروت.
[55] ر. ك: الفخري، ص 138.
[56] ر. ك: الفخري، ص 143 - 144.
[57] ر. ك: البداية و النهاية، ابن كثير، ج 10، ص 56.
[58] بحارالانوار، ج 2، ص 74.
[59] كافي، ج 1، ص 368.
[60] لازم به يادآوري است كه بجز (تقيه) عوامل ديگري نيز در اين قضيه سهم داشت كه مهمترين آن را مي بايد در خصلت تاريخ نويسي و انگيزه هاي تاريخ نويسان جستجو كرد. اولاً از آنجا كه جمع شيعه در آن شرايط از نظر دستگاه خلافت جمعي محكوم و مطرود بود، در تاريخ رسمي آن روز اگر نامي هم داشته باشد و خاطره اي هم ازاو ثبت شود، بي شك چنان خواهد بود كه جريان حاكم خواسته و گفته نه آن چنان كه بوده است. ثانياً همه تاريخهاي معتبري كه منابع و مآخذ بيشتر تحقيقات و نوشته هاي بعدي به شمار مي آيد و تا چهار قرن پس از دوران امامت امام صادق (ع) نوشته شده است. داراي صبغه عباسي است. چه آنكه حكومت عباسيان تا نيمه قرن ششم يعني 656 هجري ادامه داشت و همه تاريخهاي معروف مثل تاريخ يعقوبي (متوفي: 284)، تاريخ طبري (متوفي:310)، مروج الذهب مسعودي (متوفي 346) در دوران حكومت و سلطنت اين خاندان و متأثر از نفوذ سياسي ايشان نوشته شده است. در چنين جو و شرايطي از يك مورخ عباسي هرگز انتظار نمي رود كه بخواهد يا بتواند اطلاعات درست و دقيقي از زندگي امام صادق (ع) را تحصيل كرده در كتاب خود ثبت كند. با توجه به اين دو عامل مي توان چنين نتيجه گرفت كه بخش عمده اي از زندگي و تلاشهاي سياسي و فرهنگي امام صادق (ع) در صفحات تاريخ منعكس نشده است و بسياري از آنچه منعكس شده با واقعيت فاصله زيادي دارد.
[61] الفصول المهمة، ص 234، اعلمي؛ مناقب، ج 4، ص 251، علامه (قم).
[62] كشف الغمه، ج 2، ص 208.

[63] كافي، ج 5، ص 107؛ و وسائل الشيعه، ج 12، ص 129، انتشارات اسلاميه.
[64] وسائل الشيعه، ج 18، ص 99.
[65] اشاره به آيه 60 از سوره نساء: (يريدون ان يتحاكموا الي الطاغوت و قد امروا ان يكفروا به).
[66] ر. ك: بحارالانوار، ج 47، ص 167.
[67] بحارالانوار، ج 47، ص 58. علامه مجلسي در ذيل حديث شريف و در توضيح واژه (هه) مي نويسد: واژه (هه) لغت محلي برخي از قبائل عرب است و معنايش - چنين است: (انا فاسألوني).
[68] كافي، ج 1، ص 186. انفال به غنائمي گفته مي شود كه بدون درگيري با دشمن از وي به دست مي آيد. و نيز شامل برخي از اموال ديگر مي شود كه در كتابهاي فقهي برشمرده شده است، و (صفوالمال) اموال گزيده اي است كه فرمانروايان و سران به خود اختصاص مي دادند و ديگران در آن سهمي نداشتند (ر. ك: مرآة العقول، ج 2، ص 326).
[69] كمال الدين و تمام النعمة، شيخ صدوق، ج 1، ص 33، نشر اسلامي؛ اثبات الهداة، ج 3، ص 93.
[70] براي آگاهي از نظرات آنان درباره تعداد راويان و دانشجويان، به الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج 1، ص 67 رجوع كنيد.
[71] ر. ك: الامام الصادق و المذاهب الاربعة، ج 2، ص 29.
[72] ر. ك: رجال كشي، ج 2، ص 554 - 556.
[73] ر. ك: همان، ص 622.
[74] ر. ك: همان، ص 508.
[75] رجال كشي، ج 2، ص 507.
[76] همان، ص 508.
[77] رجال كشي، ج 2، ص 704.
[78] همان، ص 518.
[79] معالم العلماء، ابن شهر آشوب، ص 128.
[80] براي آشنايي با نمونه هاي اين احاديث و نيز وضع كنندگان آنها به (الامام الصادق والمذاهب الاربعه) ، ج 1، ص 251 - 267 رجوع كنيد.
[81] قياس در اصطلاح فقهي عبارت است از سرايت دادن حكمي از يك موضوع به موضوع ديگر به استناد جامعي كه بين آن دو وجود دارد. موضوع نخستين را اصل و موضوع دومين را فرع گويند (ر. ك:درآمدي بر حقوق اسلامي، ج 1، ص 342) .
[82] استحسان عبارت از: ترجيح يكي از دو قياس يا صرف نظر كردن از عموم يك قياس به واسطه قياس ديگر. (ر. ك:همان، ص 350) .
[83] برگرفته شده از پيشواي صادق، ص 86 - 88.

[84] براي آگاهي بيشتر از اين قواعد به كتابهاي: (القواعد الفقهيه) ميرزا حسن موسوي بجنوردي و (اصطلاحات الاصول)، علي مشكيني رجوع كنيد.
[85] بحارالانوار، ج 2، ص 245.
[86] كافي، ج 1، ص 186.
[87] مناقب، ابن شهر آشوب، ج 4، ص 238.
[88] ر. ك: الامام الصادق والمذاهب الاربعه، ج 1، ص 315.
[89] ر. ك: همان، ص 53.
[90] فرائد السمطين، جويني خراساني، ج 2، ص 144، بيروت.
[91] براي نمونه مي توان از تفسيرهاي: برهان، نورالثقلين و مجمع البيان نام برد.
[92] اصول كافي، ج 1، ص 229. ذيل سخن امام (ع) اشاره به آيه 91 از سوي نحل است كه مي فرمايد: (و نزلنا عليك الكتاب تبياناً لكل شييءٍ).
[93] كمال الدين و تمام النعمة، ج 1، ص 206.
[94] مسند، احمد بن حنبل، ج 2، ص 192، بيروت.
[95] تذكرة الحفاظ، ج 1، ص 5، بيروت و كنز العمال، ج 10، ص 285.
[96] تذكرة الحفاظ، ج 1 ص 2 - 3، بيروت.
[97] ر. ك. كنزالعمال، ج 10، ص 291 - 292 و شيعه در اسلام، علامه طباطبايي، ص 114، دارالتبليغ اسلامي (قم).
[98] مقدمه مرآة العقول، ج 1، ص 29، اسلاميه.
[99] معالم المدرستين علامه عسكري، ج 2، ص 48، المجمع العلمي الاسلامي. [
[100] همان، ص 47.
[101] يوسف (12) ، آيه 3. يعني: ما بهترين سرگذشتهاي را از طريق اين قرآن كه به تو وحي كرديم بر تو بازگو مي كنيم.
[102] تقييد العلم، خطيب بغدادي، ص 54، بيروت.
[103] شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد، ج 11 - 12، ص 44.
[104] بحارالانوار، ج 2، ص 69.
[105] شيعه در اسلام، ص 140.
[106] معجم رجال الحديث، آية الله العظمي خويي، ج 1، ص 146، مدينة العلم (قم).
[107] همان، ج 17، ص 249.
[108] به عنوان نمونه رجوع كنيد به بحارالانوار، ج 47، ص 337.
[109] كافي، ج 1، ص 53.
[110] روضات الجنات، محمد باقر خوانساري، ج 8، ص 169، اسماعيليان (قم) .
[111] الملل و النحل، شهرستاني، ج 1، ص 35 و 49، رضي (قم).

[112] الفرق بين الفرق، بغدادي، ص 19 - 20، بيروت.
[113] كافي، ج 1، ص 160. امام صادق (ع) در توضيح امر بين امرين مي فرمايد: مثال آن چنين است كه مردي را در حال انجام معصيت مي بيني و او را نهي مي كني ولي او معصيت را انجام مي دهد. در اين صورت او كه مرتكب معصيت شده و به نهي شما ترتيب اثر نداده انجام دهنده عمل است، نه شما كه امر به ترك معصيت كرده اي.
[114] ر. ك: الفصل في الملل و الاهواء، و النحل ابن حزم، ج 4، ص 204 - 205، بيروت.
[115] براي آگاهي از اين روايات، به بحارالانوار، ج 66، ص 72، حديث 26 و ص 73، حديث 28 و كنزالعمال، ج 1، ص 23، حديث 2 و 3 و ص 25، حديث 11 رجوع كنيد.
[116] بحارالانوار، ج 66، ص 73.
[117] تفسير عياشي، ج 1، ص 208.
[118] ر. ك: بحارالانوار، ج 37، ص 1 - 2 و الفصول المختارة، شيخ مفيد، ص 296.
[119] پيش ازاين (در درس 4) به قصه وي با امام صادق اشاره كرديم.
[120] كمال الدين، صدوق، ج 1، ص 36 و رجال كشي، ج 2، ص 604.
[121] همان.
[122] الملل و النحل، شهرستاني، ج 1، ص 137.
[123] بحارالانوار، ج 37، ص 32 و رجال كشي، ج 2، ص 496.
[124] بحارالانوار، ج 37، ص 32 و رجال كشي، ج 2، ص 494.
[125] غلات، جمع غالي، به معناي غلو كننده است و غلو در لغت به معناي گزافه گويي و زياده روي و افراط در امري است.
[126] ر. ك: الفرق بين الفرق، ص 236 و 238 و 247 و الملل و النحل، ج 1، ص 176 - 180.
[127] بحارالانوار، ج 25، ص 298.
[128] احذروا علي شبابكم الغلاة لا يفسدوهم فان الغلاة شر خلق الله، يصغرون عظمة الله و يدعون الربوبية لعباد الله، و الله ان الغلاة لشر من اليهود و النصاري و المجوس و الذين اشركوا (بحارالانوار، ج 25، ص 265) .
[129] شعراء (26)، آيات 221 و 222 يعني: آيا به شما خبر دهم كه شياطين بر چه كسي نازل مي شوند؟ آنها بر هر دروغگوي گنهكار فرود مي آيند.
[130] رجال كشي، ج 2، ص 577 و بحارالانوار ج 25، ص 270.
[131] براي آگاهي از اين موارد به اثبات الهداة، ج 3، ص 101 و 102 و كشف الغمه، ج 2، ص 197 و بحارالانوار، ج 47، ص 341 رجوع كنيد.

[132] به نوشته مقدس اردبيلي نخستين كسي كه به اين نام خوانده شد و بذر اين مسلك را در سرزمين اسلام پاشيد ابوهاشم كوفي بود. (حديقة الشيعه، ص 560).
[133] لازم به يادآوري است كه بطلان مذهب صوفيه از اين جهت است كه آنان بطور مطلق و به صورت يك وظيفه الزامي، حكم به ترك لذات و نعمتهاي دنيوي مي كردند، وگرنه از ديدگاه اسلامي، گاهي ترك پاره اي از لذتها و نعمتهاي دنيوي براي خودسازي و يا همدردي با محرومان و نيز براي مقام رهبري جامعه اسلامي در هنگامي كه آن را در ظاهر نيز برعهده دارد وعامه مردم در فقر و تنگدستي بسر مي برند مانند پيامبر (ص) و اميرمؤمنان (ع)، لازم است، ولي اين غير از تفكر صوفيه است.
[134] حديقة الشيعه، ص 564.
[135] همان، ص 526.
[136] براي آگاهي از تفصيل اين گفتگو به كافي، ج 5، ص 65 و بحارالانوار، ج 47، ص 232 و ج 67، ص 122 رجوع كنيد.
[137] براي آگاهي بيشتر از فعاليتهاي امام (ع) در اين زمينه به كتاب كافي، ج 1، توحيد، صدوق، احتجاج، طبرسي، بحارالانوار، ج 47، ص 213 - 240 و الامام الصادق، مظفر، ص 188 - 219 رجوع كنيد.
[138] بحارالانوار، ج 44، ص 326.
[139] ر. ك: مقتل الحسين، خوارزمي، ج 1، ص 184.
[140] ر. ك: تاريخ طبري، ج 7، ص 160.
[141] بحارالانوار، ج 46، ص 174.
[142] نام يكي از محله هاي كوفه: متعلق به قبيله بني اسد.
[143] كامل، ابن اثير، ج 5، ص 243.
[144] بحارالانوار، ج 46، ص 171.
[145] بحارالانوار، ج 46، ص 194.
[146] قواعد، باب الامر بالمعروف و النهي عن المنكر، ص 282.
[147] ابواء از روستاهاي اطراف مدينه است و آمنه بنت وهب، مادر گرامي پيامبر (ص) در آنجا مدفون است.
[148] بحارالانوار، ج 48، ص 10.
[149] امام صادق (ع) درباره او مي فرمايد: (حميده، همانند شمش طلا از پليديها پاك است... و اين به جهت كرامتي است كه خداوند نسبت به من و حجت پس از من دارد) (بحارالانوار، ج 48، ص 6) . امام باقر (ع) نيز خطاب به او مي فرمايد: (حميدة في الدنيا، محمودة في الا خرة) در دنيا ستوده و در آخرت پسنديده اي (اصول كافي معرب؛ ج 1، ص 367، حديث 1) .
[150] از آنجا كه كنيه برخي ائمه نيز (ابوالحسن) است براي تفكيك، به

امام هفتم (ع) (ابوالحسن الاول) و به امام رضا (ع) (ابوالحسن الثاني) و به امام هادي (ع) (ابوالحسن الثالث) مي گويند و منظور از (ابوالحسن) بدون قيد در روايات. اميرالمومنين علي (ع) است.
[151] بحارالانوار، ج 48، ص 14.
[152] همان، ص 17 - 18 و اصول كافي معرب، ج 1، ص 245، حديث 3.
[153] همان، ص 19 و 247.
[154] مناقب، ج 4، ص 318 و بحارلانوار، ج 48، ص 107.
[155] اللهم اني طالما كنت اسألك ان تفرغني لعبادتك و قد استجبت مني فلك الحمد علي ذلك (ر. ك. مناقب، ج 4، ص 318، ارشاد مفيد، ص 300؛ بحارالانوار، ج 48، ص 107 و الفصول المهمة، ص 240) با اندكي اختلاف در عبارت.
[156] بحارالانوار، ج 48، ص 108.
[157] الفصول المهمة، ص 237.
[158] اعيان الشيعه، ج 2، ص 7، با اختصار.
[159] اعيان الشيعه، ج 2، ص 7، تاريخ بغداد؛ ج 13، ص 28.
[160] بسم الله الرحمن الرحيم، اعلم ان لله تحت عرشه ظلاً لا يسكنه الا من اسدي الي اخيه معروفاً او نفس عنه كربةً او ادخل علي قلبه سروراً، و هذا اخوك و السلام.
[161] از القاب امام هفتم عليه اسلام است.
[162] بحارالانوار، ج 48، ص174.
[163] قال رأيت اباالحسن (ع) يعمل في ارضٍ له قد استنقعت قدماه في العرق. فقلت: جعلت فداك اين الرجال؟ فقالً: يا علي قد عمل باليد من هو خير مني في ارضه و من ابي. فقلت: و من هو؟ فقال: رسول الله (ص) و اميرالمؤمنين (ع) و آبائي كلهم كانوا قد عملوا بايديهم، و هو من عمل النبيين و المرسلين و الاوصياء والصالحين (همان، ص 115).
[164] حياة الامام موسي بن جعفر (ع)، باقر شريف القرشي، ج 1، ص 63 - 65 و امالي مرتضي، ج 1، ص 151 - 152، چاپ دارالكتاب العربي، بيروت، با اختصار.
[165] يا عيسي! ان ابني هذا الذي رأيت لو سألته عما بين دفتي المصحف لاجابك فيه بعلمٍ (بحارالانوار، ج 48، ص 24، حديث 40) .
[166] ينابيع المودة، ج 3، ص 32.
[167] مختصر اخبار الخلفاء، ص 39، به نقل: حياة الامام موسي بن جعفر (ع) ، ج 1، ص 166.
[168] الفصول المهمة، ص 232.
[169] اختيار معرفة الرجال، معروف به رجال كشي، جزء 4، ص 282 - 284، حديث 502، شرح حال هشام بن سالم.

[170] همان، ص 282. (كان له بالمدينة جواسيس، ينظرون علي من اتفق شيعة جعفر (ع) فيضربون عنقه).
[171] مختصر تاريخ العرب، 209، نشر دارالعلم، بيروت، 1961 م.
[172] در اينجا توجه به اين نكته ضروري است كه علي رغم گستردگي تلاشهاي علمي و فرهنگي امام كاظم (ع) علت آنكه هرگاه نام آن بزرگوار برده مي شود ذهن بسياري از افراد به بعد سياسي زندگي آن حضرت معطوف شده و بعد فرهنگي زندگي امام (ع) تحت الشعاع آن قرار مي گيرد اين است كه در مرحله نخست، عظمت و گستردگي دانشگاه امام صادق (ع) در مقايسه با محفل درس آن حضرت و در مرحله بعد، شرايط خاص سياسي دوران زندگي امام كاظم (ع) و داستان زندانهاي پياپي و گرفتاري سياسي آن حضرت كه از برجستگي خاصي برخودار است كار فرهنگي پيشواي هفتم (ع) را تحت الشعاع قرار داده و فعاليت فرهنگي او را در چنان شرايطي بعيد مي نمايانْد.
[173] در بحث هاي آينده به نمونه هايي از اين مشكلات و گرفتاريها اشاره خواهيم كرد.
[174] رجال شيخ طوسي، ص 342 - 366، ط نجف اشرف، 1381 ه. ق.
[175] حياة الامام موسي بن جعفر (ع)، ج 2، ص 225 - 374.
[176] ر. ك - فهرست شيخ طوسي، ص 266 و اختصاص مفيد، ص 86. به عنوان نمونه، جاحظ يكي از دانشمندان اهل سنت درباره او مي گويد: (ابن ابي عمير در همه چيز يگانه زمان خود بود. (كان او حد زمانه في الاشياء كلها) فهرست شيخ، همان).
[177] برخي، مجموع رواياتي را كه از ابن ابي عمير نقل شده است بالغ بر 645روايت دانسته اند (ر. ك. معجم رجال الحديث، ج 14، ص 286).
[178] اختيار معرفه الرجال، معروف به رجال كشي، جزء 6، ص 556، حديث 1050.
[179] همان جزء سوم، ص 279، شرح حال هشام بن حكم، حديث 500.
[180] ر. ك - فهرست شيخ طوسي، ص 266 و معجم رجال الحديث، ج 14، ص 280. برخي از كتب او عبارتند از: مغازي، كفر و ايمان، بداء، الاحتجاج في الامامة، حج، متعه، صلوة صيام، توحيد، نكاح و طلاق.
[181] معجم رجال الحديث، ج 14، ص 282 و رجال كشي، جزء 6، ص 590، حديث 1103.
[182] ر. ك - الاختصاص، شيخ مفيد، ص 86، نشر مؤسسه اعلمي، بيروت.
[183] رجال كشي، جزء6، ص 591 - 592، حديث 1106؛ شرح حال محمد بن ابي عمير؛ معجم رجال الحديث، ج 14، ص 283 و سيرة الائمة الاثني عشر، ج 2، ص 324.
[184] رجال كشي، جزء 6، ص 591، حديث 1105 و معجم رجال الحديث،

ج 4، ص 282 - 283.
[185] الاختصاص، ص 86، نشر مؤسسه اعلمي بيروت.
[186] رجال كشي، جزء 6، ص 483، حديث 910، شرح حال يونس بن عبدالرحمن و معجم رجال الحديث، ج 20، ص 200.
[187] رجال كشي، جزء 6، ص 488، حديث 926.
[188] همان، ص 485، حديث 917.
[189] واقفيه به گروهي گفته مي شود كه پس از شهادت موسي بن جعفر (ع) شهادت او را منكر شده، او را همان قائم آل محمد و زنده معرفي كردند و در امامت آن حضرت جمود و توقف كردند؛ به همين مناسبت (واقفيه) ناميده شدند.
[190] همان، ص 489 - 490، حديث 933.
[191] ر. ك. فهرست شيخ طوسي، ص 171، 364 و معجم رجال الحديث، ج 9، ص 124.
[192] همان.
[193] رجال كشي، جزء 6، ص 503، ح 966، شرح حال صفوان بن يحيي و معجم الرجال الحديث، ج 9، ص 127.
[194] رجال كشي جزء 6، ص 503 - 504، ح 966 و معجم رجال الحديث، ج 9، ص 126 و 127.
[195] معجم رجال الحديث، ج 9، ص 124.
[196] از برخي روايات و گفته دانشمندان استفاده مي شود كه علي بن جعفر محضر امام هادي (ع) را نيز درك كرده است. (ر. ك - اصول كافي معرب، ج 1، ص 260، ح 4، باب النص علي ابي محمد (ع) و عمدة الطالب، ص 241، ط مطبعه حيدريه نجف اشرف، 1380 ه. ق.).
[197] ر. ك - فهرست شيخ طوسي، ص 212، ح 459 و بحارالانوار، ج 47، ص 258 - 259، پاورقي.
[198] كافي، ج 1 ص 258، ح 12، باب النص علي ابي جعفرالثاني (ع)؛ تنقيح المقال، ج 2، ص 273 و بحارالانوار، ج 47، ص 266.
[199] رجال كشي، جزء 5، حديث 804، شرح حال علي بن جعفر و تنقيح المقال، ج 2، ص 273.
[200] كافي، ج 1، ص 258، ح 12؛ تنقيح المقال، ج 2، ص 273 و عمدة الطالب، ص 261. لازم به يادآوري است كه در مقدار عمر علي بن جعفر و نيز محل دفن او اختلاف است. در بعضي منابع عمر او كمتر از صد سال و در برخي ديگر بيشتر ذكر شده است. در مورد محل دفن او، در پاره اي منابع آمده است كه وي بنابر تقاضاي مردم قم در اواخر عمرش به ا ين شهر هجرت كرد و در همانجا درگذشت (تنقيح المقال، ج 2، ص 273) ولي بيشتر مورخان و صاحبنظران بر اين عقيده اند كه وي در (عريض) از توابع

مدينه در گذشت و در همانجا دفن شده است و آرامگاهي كه در قم به نام علي بن جعفر است متعلق به فرد ديگري است كه در نام و نام پدر با فرزند امام صادق عليه السلام مشترك است و شايد هم مدفون در قم علي بن جعفر بن علي بن جعفر باشد. (اعيان الشيعه، ج 8، ص 177) .
[201] تفصيل بيشتر مناظرات امام (ع) با خلفاي جور در بحثهاي آينده خواهد آمد.
[202] ارشاد مفيد، ص 298 و مناقب، ج 4، ص 314.
[203] توبه (9) ، آيه 24 يعني خداوند در مواقع زيادي شما را ياري كرد.
[204] بحارالانوار، ج 48، ص 75.
[205] ر. ك: رجال كشي، جزء 4، ص 282، حديث 502 و مناقب، ابن شهر آشوب، ج 4، ص 290.
[206] سيرة الائمة الاثني عشر هاشم معروف الحسني، ج 2، ص 334، بيروت.
[207] ر. ك: الانوار البهية شيخ عباس قمي، ص 169 - 170، رضي (قم) .
[208] رجال كشي، جزء 3، ص 266، حديث 479.
[209] ر. ك: شرح الموطاء، ج 1، ص 8؛ الامامة و السياسة، ج 2، ص 150؛ حياة الامام موسي بن جعفر، ج 1، ص 91 و الامام الصادق و المذاهب الاربعة، ج 1، ص - 504. در منبع اخير، ص 555 آمده است: منصور از مالك خواست در كتاب خويش حديثي از حضرت علي (ع) نقل نكند.
[210] الامام الصادق و المذاهب الاربعة، ج 1، ص 506 و حياة الامام موسي بن جعفر (ع) ، ج 1، ص 91 به نقل از مناقب مالك، نوشته زاوي، ص 18.
[211] ر. ك: الامام الصادق و المذاهب الاربعة، ج 1، ص 507.
[212] ر. ك: حياة الامام موسي بن جعفر (ع) ، ج 1، ص 92.
[213] المحاسن و المساوي، ص 246 به نقل: الحياة السياسية للامام الرضا (ع) ، ص 96.
[214] شرح ميميه ابوفراس، ص 119، به نقل: الحياة السياسية للامام الرضا (ع) ، ص 96 و 108.
[215] يعقوبي در تاريخ خود، ج 2، ص 387 مجموع اموالي را كه منصور از اين راه جمع كرده بالغ بر هشتصد ميليون درهم ذكر كرده است.
[216] اجع كلبك يتبعك (عقدالفريد، ابن عبد ربه، ج 1، ص 26) بيروت.
[217] مسلم بن عقبه از فرماندهان بي رحم و سفاك يزيد بن معاويه بود كه به دستور او در دومين سال حكومتش به شهر مدينه حمله كرد و فجايع فراواني به بار آورد.
[218] تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 375.

[219] كامل ابن اثير، ج 5، ص 261 به نقل: حياة الامام موسي بن جعفر (ع)، ج 1، ص 375 و همچنين در اين باره رجوع كنيد به مختصر تاريخ العرب، تأليف سيد اميرعلي، ص 207.
[220] مروج الذهب، ج 3، ص 299.
[221] كامل ابن اثير، ج 5، ص 526 و الفخري، ص 147.
[222] النزاع و التخاصم، مقريزي ص 76، مصر.
[223] مروج الذهب، ج 3، ص 298.
[224] ر. ك. عقدالفريد، ج 1، ص 52، و الشيعة والحاكمون، ص 140 - 141.
[225] پايه گذار اين سنت، معاوية بن ابي سفيان بود. خلفاي پس از او نيز روش او را دنبال كردند. حياة الامام موسي بن جعفر (ع)، ج 1، ص 429.
[226] بحارالانوار، ج 48، ص 108 و مناقب، ابن شهر آشوب، ج 4، ص 318 - 319.
[227] كامل ابن اثير، ج 6، ص 17.
[228] تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 394 - 395.
[229] بر اساس نقل كتاب الوزراء و الكتاب چاپ مصر، ص 158 مجموعه اموالي كه منصور براي فرزندش مهدي باقي گذارد نهصد و شصت ميليون درهم بود.
[230] الوزراء و الكتاب، ص 159، بر اساس نقل تحفة العروس، ص 36، مهدي در مراسم عروسي فرزندش هارون با زبيده پنجاه ميليون درهم از اموال مسلمانان خرج كرد (ر. ك - حياة الامام موسي بن جعفر، ج 1، ص 439).
[231] ر. ك - الاغاني، ج 10، ص 96، بيروت.
[232] التاج في اخلاق الملوك، ص 35.
[233] الاغاني، ج 3، ص 182.
[234] ر. ك - الولاة و القضاة، ص 125.
[235] تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 399، بيروت.
[236] حياة الامام موسي بن جعفر (ع)، ج 1، ص 445. در احتجاج طبرسي، ج 2، ص 393 گوينده اشعار (مروان بن ابي حفصه) ذكر شده است.
[237] كامل ابن اثير، ج 6، ص 84.
[238] تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 400 و تاريخ الخلفا، ص 273.
[239] مقنع اهل مرو، و مردي كوتاه قد و يك چشم بود؛ از اين رو هميشه بر چهره خود نقاب مي زد. به همين جهت او را مقنع يعني نقابدار مي گفتند. البته او خود را (هاشم) مي ناميد. او ادعاي خدايي كرد و معتقد بود خدا در وجود او حلول كرده است. وي آميزه اي از عقايد مزدك و ماني را

به صورت آييني درآورد و در منطقه خراسان گروه زيادي را به گرد خود جمع كرده بود. مهدي عباسي، سعيد حرشي را به همراه سي هزار نفر به جنگ او فرستاد. سعيد مقنع را محاصره كرد. او وقتي خود را در محاصره ديد به همراه كليه نيروها و افراد خانواده اش خود را به درون آتش انداخت و همگي سوختند. (ر. ك:الفخري، ص 162، و كامل ابن اثير، ج 6، ص 38 و 51).

[240] مختصر تاريخ العرب، ص 214 - 215؛ و تاريخ الخلفا، ص 273.

[241] اعراف (7)، آيه 33.

[242] بقره (2) ، آيه 219.

[243] بحارالانوار، ج 48، ص 149.

[244] ر. ك: مختصر تاريخ العرب، ص 213؛ و حياة الامام موسي بن جعفر (ع) ، ج 1، ص 435.

[245] طبق گفته باقر شريف القرشي حدودي كه امام (ع) براي فدك تعيين كرد شامل تمامي كشور پهناور اسلامي در زمان حكومت مهدي مي شد (حياة الامام موسي بن جعفر (ع)، ج 1، ص 451).

[246] بحارالانوار، ج 48، ص 156 - 157 به نقل از كافي، ج 1، ص 543، با اختصار.

[247] ر. ك: سيرة الائمة الاثني عشر، ج 2، ص 340.

[248] ر. ك: تاريخ بغداد، ج 13، ص 30 - 31؛ تذكرة الخواص، ص 313؛ و بحارالانوار، ج 48، ص 148 از روايتي كه مرحوم كليني در كافي، ج 1، ص 477، باب مولد ابي الحسن موسي بن جعفر (ع) و ابن شهرآشوب در مناقب، ج 4، ص 287نقل كرده اند، چنين استفاده مي شود كه مهدي عباسي بيش از يك بار امام (ع) را به زندان افكنده است.

[249] محمد (ص) (47)، آيه 22.

[250] مناقب، ج 4، ص 300.

[251] براي مطالعه در نظر گرفته شده است.

[252] تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 401.

[253] الفخري، ص 166.

[254] الوزراء و الكتاب، ص 155.

[255] در مورد چگونگي نفوذ يعقوب در دستگاه دو نقل ذكر شده است. در يك نقل چنين آمده است: يعقوب كه در صدد نفوذ در دستگاه بود ربيع، حاجب دربار را كه با او سابقه دوستي داشت ديد و گفت: اگر كاري كني كه من به دربار راه پيدا كنم و به مقام وزارت برسم صد هزار دينار به تو پاداش خواهم داد. از آن پس ربيع در هر فرصت مناسب نزد خيلفه از يعقوب تمجيد مي كرد چندانكه مهدي مشتاق ديدار يعقوب شد. در ملاقات حضوري نظر ربيع تأييد شد و يعقوب براي پست وزارت انتخاب شد.

(ر.ك:الفخري، ص 166). ولي از تاريخ طبري استفاده مي شود كه هدف مهدي از وزارت يعقوب بن داوود يك سلسله مسائل سياسي بوده است و آن اينكه در دوران حكومت وي تشيع در ميان توده هاي مردم گسترش پيدا كرده و از موقعيت و معروفيت خاصي برخوردار بود. فرار حسن بن ابراهيم بن عبدالله از زندان حكومت و فعاليتهاي مخفيانه عيسي بن زيد، رهبر زيديه كه پس از قيام ابراهيم بن عبدالله و محمد بن عبدالله به امامت رسيده و مخفي شده بود، بر اين موقعيت افزود و خلافت عباسي را در معرض خطر جدي قرار داد. مهدي عباسي براي درهم شكستن اين حركت حاضر شد يعقوب بن داوود را كه رابطه نزديكي با آل حسن و عيسي بن زيد داشت به وزارت برگزيند تا شايد بتواند از طريق وي آنان را سركوب نمايد و چون متوجه شد وي به جاي سركوبي مخالفان حكومت، آنان را بر پستهاي حساس حكومتي مي گمارد او را از مقامش خلع كرد و به زندان افكند. (ر. ك. تاريخ طبري، ج 8، ص 155 - 156.).

[256] الوزراء و الكتاب، ص 155.

[257] كامل ابن اثير، ج 6، ص 70.

[258] همان، و الاغاني، ج 3، ص 243 و الفخري، ص 167.

[259] آزمايش مهدي چنين بود كه به يعقوب فرمان داد يكي از علويان را به قتل برساند و جاسوسي را براي نظارت بر مأموريت وي گمارد ولي يعقوب او را آزاد كرد و به خليفه چنين وانمود كرد كه او را كشته است. طرح او توسط جاسوس خليفه لو رفت و به خاطر همين، گرفتار شد.

[260] ر. ك. الوزراء و الكتاب، ص 160 - 161؛ الفخري، ص 167 - 168؛ و كامل ابن اثير، ج 6، ص 71 - 72.

[261] الوزراء و الكتاب، ص 163.

[262] الفرج بعد الشدة، ج 2، ص 234.

[263] مروج الذهب، ج 3، ص 325.

[264] تاريخ الخلفاء، ص 279.

[265] الفخري، ص 171.

[266] الاغاني، ج 5، ص 163.

[267] الوزراء و الكتاب، ص 173.

[268] الوزراء و الكتاب ص 175 - 176 و الاغاني، ج 5، ص 184 - 185.

[269] الاغاني، ج 5، ص 163.

[270] همان.

[271] ر. ك - تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 404.

[272] مادر حسين، زينب دختر عبدالله بن حسن بود. (ر. ك - مقاتل الطالبيين، ص 129 و 285).

[273] همان.

[274] مقابل الطالبيين، ص 291.
[275] همان، ص 126 - 130 و 285.
[276] اين اثير و طبري در تاريخهاي خود نام اين فرد را (عمر بن عبدالعزيز) ضبط كرده اند (ر. ك - الكامل في التاريخ، ج 6، ص 90 و تاريخ طبري، ج 8، ص 192، حوادث سال 169). آنچه در اينجا آورده شده براساس نقل ابوالفرج اصفهاني است.
[277] ر. ك - مقاتل الطالبيين، ص 294 - 295؛ بحارالانوار، ج 48، ص 161 - 162؛ كامل ابن اثير ج 6، ص 90 و تاريخ طبري، ج 8، ص 192.
[278] اين مطلب از گفتگويي كه بين حسين و يحيي صورت گرفته است استفاده مي شود (ر. ك - مقاتل الطالبيين، ص 296).
[279] لازم به يادآوري است كه اهل سنت در اذان دوم صبح به جاي (حي علي خير العمل) جمله (الصلوة خير من النوم) را مي گويند.
[280] اغلقو البغلة الباب و اطعموني حبتي ماء. فرماندار آنچنان دچار ترس و وحشت شده بود كه خواسته خود را نتوانست به عربي صحيح بگويد. علي بن ابراهيم نقل مي كند كه فرزندان اين مرد هم اكنون به پسران (حبتي ماء) (دو دانه آب) معروفند (ر. ك مقاتل الطالبيين، ص 297.
[281] فخ نام چاهي است در حدود يك فرسخي غرب مكه (بحارالانوار، ج 48، ص 161).
[282] مقاتل الطالبيين، ص 294 - 303.
[283] لم يكن لنا بعد الطف مصرع اعظم من فخٍ (بحارالانوار، ج 48، ص 165 به نقل از عمدة الطالب و معجم البلدان).
[284] مقاتل الطالبيين، ص 289.
[285] بحارالانوار، ج 48، ص 170 مرآة العقول، ج 4 ص 156 و مقاتل الطالبيين، ص 290.
[286] مقاتل الطالبيين، ص 290؛ بحار الانوار، ج 48، ص 170 و مرآة العقول، ج 4، ص 156 با تلخيص.
[287] مقاتل الطالبين، ص 304. (ما خرجنا حتي شاورنا اهل بيتنا و شاورنا موسي بن جعفرٍ (ع) فامرنا بالخروج). برخي از محققان و صاحبنظران احتمال داده اند كه شايد جمله آخر روايت به صورت مجهول باشد يعني: امرنا بالخروج و در نتيجه جمله مجمل خواهد بود. علاوه بر آنكه از نظر سند ضعيف است و چه روايت مجعول باشد و دستگاه خلافت عباسي براي تأييد نظر به خود موسي بن جعفر (ع) را رهبر اصلي قيام معرفي كرده بود اين روايت را جعل كرده تا بهانه اي عليه آن حضرت داشته باشد.
[288] انك مقتول فاجد الضراب فان القوم فساق يظهرون ايمانا و يسترون نفاقا و شركا و انا لله و انا اليه راجعون و عند الله عزوجل احتسبكم من عصبة (كافي، ج 1، كتاب الحجه، باب ما يفصل بين المحق و

المبطل، ج 18، بحارالانوار، ج 48، ص 161 و 169 و مقاتل الطالبيين، ص 298).
[289] مضي و الله مسلماً، صالحاً، صواماً، قواماً، آمراً بالمعروف و ناهياً عن المنكر ما كان في اهل بيته مثله (بحارالانوار، ج 48، ص 5؛ مرآة العقول، ج 4، ص 155 و مقاتل الطالبيين، ص 302).
[290] بحارالانوار، ج 48، ص 151.
[291] ر. ك. بحارالانوار، ج 48، ص 151 - 152.
[292] ر. ك. الكامل في التاريخ، ج 6، ص 99 و تاريخ طبري، ج 8، ص 213.
[293] مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 323 البته پانزده سال بر اين مناسبت كه تاريخ شهادت امام موسي بن جعفر (ع) را سال 186 بدانيم، ولي اگر سال 183 بدانيم مدت همزماني امامت آن حضرت با حكومت هارون سيزده سال خواهد بود.
[294] تاريخ اسلام، ج 2، ص 62 به نقل از صبح الاعشي، ج 3، ص 270.
[295] تاريخ اسلام، ج 2، ص 62.
[296] حياة الامام موسي بن جعفر (ع)، ج 2، ص 21.
[297] الكامل في التاريخ، ج 6، ص 107 - 108 و تاريخ طبري، ج 8، ص 233.
[298] جرجي زيدان تعداد كنيزان دربار او را دو هزار نفر ذكر كرده است كه سيصد نفر آنان مخصوص، رقص و آواز و خنياگري بودند (تاريخ التمدن الاسلامي، ج 5، ص - 135).
[299] طبقات الشعرا، ص 252 به نقل حياة الامام موسي بن جعفر (ع)، ج 2، ص 38 - 39.
[300] ابوالفرج اصفهاني مي نويسد: (مجموع پولي كه ابراهيم موصلي به عنوان صله از هارون دريافت كرده است بالغ بر دويست هزار دينار مي شود) (الاغاني، ج 5، ص - 143).
[301] الاغاني، ج 4، ص 74.
[302] البداية والنهاية، ج 10 ص 220.
[303] تاريخ التمدن الاسلامي، ج 5، ص 143.
[304] المستطرف، ص 341 به نقل: حياة الامام موسي بن جعفر (ع)، ج 2، ص 39، و تاريخ الاسلام، ج 2، ص 424.
[305] تاريخ الاسلام، دكتر حسن ابراهيم حسن، ج 2، ص 424.
[306] براي آگاهي بيشتر از زندگي تجملاتي بستگان و درباريان هارون به حياة الامام موسي بن جعفر (ع)، ج 2، ص 46 - 54 رجوع كنيد.
[307] ر ك - الفخري، ص 175 - 176.
[308] ر. ك - الفخري، ص 175 - 176.

[309] عيون الانباء في طبقات الاطباء، جزاء دوم، باب 8، ص 48، نشر دارالفكر بيروت 1376ه.
[310] ر. ك - تاريخ الخلفا، ص 291.
[311] ر. ك - تاريخ الخلفا، ص 291.
[312] تاريخ التمدن الاسلامي، ج 4، ص 207. (فكانه بعد الرسول رسول).
[313] حياة الامام موسي بن جعفر (ع)، ج 2، ص 36 و تاريخ بغداد، ج 13، ص 68.
[314] الاغاني، ج 5 ص 225 به نقل حياة الامام موسي بن جعفر (ع)، ج 2، ص 74 - 75.
[315] ر. ك. كامل ابن اثير، ج 6، ص 114.
[316] ر. ك - بحارالانوار، ج 48، ص 177 - 178 با تلخيص و تغييري اندك در ترجمه.
[317] ر. ك. مقاتل الطالبيين، ص 308 - 309.
[318] ر. ك. الكامل في التاريخ؛ ج 6، ص 125 و تاريخ طبري، ج 8، ص 242.
[319] ر. ك. مقاتل الطالبيين، ص 313 و بحارالانوار، ج 48، ص 183.
[320] ر. ك. بحارالانوار، ج 48، ص 182 - 188؛ مقاتل الطالبيين، ص 308 - 321 و تاريخ طبري، ج 8، 242 - 250، با اختصار.
[321] مقاتل الطالبيين، ص 320 و بحارالانوار، ج 48، ص 186. محدث قمي به جز يحيي اسامي تعداد ديگري از علويان را كه به زمان حكومت هارون به شهادت رسيده اند ذكر كرده است (تتمة المنتهي، ص 238 - 240).
[322] ر. ك. عيون اخبار الرضا، ج 1، ص 72 - 44 با اختصار. لازم به يادآوري است كه درباره رفتار درد منشانه هارون نسبت به امام موسي بن جعفر (ع) در درس آينده توضيح بيشتري خواهيم داد.
[323] من احب بقائهم فهو منهم و من كان منهم كان ورد النار.
[324] رجال كشي، جزء 5، شرح حال صفوان بن مهران، ص 441 و سفينة البحار، ج 2 ص 107، ماده (ظلم).
[325] وسائل الشيعه، ج 12، ص 140.
[326] براي مطالعه در نظر گرفته شده است.
[327] تنقيح المقال، ج 2، ص 315.
[328] همان.
[329] ر. ك. الوزراء و الكتاب ص 166.
[330] اعيان الشيعه، ج 8، ص 371.
[331] رجال كشي جزء 5 ص 437.
[332] همان، ص 434.

[333] همان، ص 434. در اينجا ممكن است اين پرسش به ذهن بيايد كه: جمع حقوق و درآمد علي بن يقطين چقدر بوده كه كفاف اين همه هزينه را مي داده است؟ در پاسخ، سخن مرحوم شيخ بهائي را كه مرحوم مامقاني نقل كرده ذكر مي كنيم: (تصور من آن است كه امام كاظم (ع) اجازه تصرف در بيت المال مسلمانان را به علي بن يقطين داده بوده است و او از اين اموال به عنوان اجرت حج به شيعيان مي پرداخت تا بهانه اي براي ايراد و اعتراض به دست مخالفان ندهد. (ر. ك. تنقيح المقال، ج 2، ص 316 - 317).
[334] بحارالانوار، ج 48، ص 158 و معجم رجال الحديث، ج 13، ص 232.
[335] رجال كشي، جزء 5، ص 433 و معجم رجال الحديث، ج 13، ص 230.
[336] ارشاد مفيد، ص 293 - 294.
[337] ارشاد مفيد، ص 297 - 289 و بحارالانوار، ج 48، ص 103.
[338] عيون اخبارالرضا، ج 1، ص 68 و بحارالانوار، ج 48، ص 127 - 128 نقل به مضمون.
[339] اعراف، آيه 146.
[340] بحارالانوار، ج 48، ص 138. علامه مجلسي در توضيح جمله آخر امام (ع) مي نويسد: (شايد منظور اين باشد كه تا مادامي كه امكان آباد كردن خانه وجود نداشته باشد، شيعه آن را پس نمي گيرد و هنوز وقت آن نرسيده است.).
[341] بحارالانوار، ج 48، ص 125.
[342] عيون اخبار الرضا ج 1، ص 85.
[343] مقاتل الطالبيين، ص 334.
[344] ر. ك. بحارالانوار، ج 48، ص 221 و عيون اخبارالرضا، ج 1، ص 70.
[345] تنقيح المقال، ج 2 ص 214. از اينجا معلوم مي شود كه هارون. در مدينه به فرزند پيامبر (ص) آنقدر فرصت و اجازه نداده است كه شفارشهاي خود را به فرزندش - امام رضا (ع) بكند.
[346] بحارالانوار، ج 48، ص 221.
[347] بحارالانوار، ج 48، ص 221 و عيون اخبار الرضا (ع)، ج 1، ص 70.
[348] اللهم انك تعلم اني كنت اسئلك ان تفرغني لعبادتك اللهم و قد فعلت فلك الحمد (ارشاد مفيد ص 300).
[349] ر. ك - رجال النجاشي، ص 453.
[350] ر. ك - الفصول المهمه، ص 239.
[351] همان.
[352] ارشاد مفيد، ص 300.

[353] بحارالانوار، ج 48، ص 233.
[354] همان.
[355] ر. ك - ارشاد مفيد، ص 301.
[356] در مورد مدت زنداني موسي بن جعفر (ع) اختلاف است و اين اختلاف ناشي از اختلاف در تاريخ بازداشت و تاريخ شهادت آن حضرت مي باشد. اگر تاريخ بازداشت امام (ع) سال 179 و شهادتش سال 183 باشد، دوران بازداشت چهار سال خواهد بود ولي چنانچه تاريخ بازداشت را سال 177 بدانيم آنگونه كه صاحب تذكرة الخواص در ص 314 ذكر كرده است مدت بازداشت 6 سال مي شود. از طرف ديگر برخي از مورخان (مثل ابن شهر آشوب در مناقب، ج 4، ص 324 و مسعودي در مورج الذهب، ج 3، ص 355) تاريخ شهادت آن حضرت را سال 186 ذكر كرده اند. با اين حساب مدت اقامت امام (ع) در زندان 7 يا 9 سال خواهد شد. و بنابر نقل ابن جوزي كه تاريخ بازداشت را سال 177 و تاريخ شهادت را سال 188 مي داند مدت بازداشت 11 سال خواهد بود.
[357] عيون اخبار الرضا، ج 1، ص 85.
[358] براي مطالعه در نظر گرفته شده است.
[359] عيون اخبار الرضا، ج 1، ص 79 و بحارالانوار، ج 48، ص 212.
[360] بحارالانوار، ج 48، ص 248.
[361] ارشاد مفيد، ص 302.
[362] ر. ك - عيون اخبارالرضا (ع) ، ج 1، ص 81.
[363] ر. ك. مناقب ج 4، ص 328. لازم به يادآوري است كه از گفته مسعودي در مروج الذهب ج 3 ص 411 چنين استفاده مي شود كه سندي تا دوران حكومت مأمون زنده بوده است.

درباره مركز تحقيقات رايانه‌اي قائميه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
(سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازيهاي رايانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران (0311)2333045
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : -IR90-0180-0000-0000-0621-0609 53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».